

رساله تنبيه الانبياء في حياة الانبياء ك تصنيف مدق دقايق محققان

جافع معقول و منقول حاوی فروع و اصول و ادوی الخلق الی سہ اسیریل

صدیق علماء و استی کا نبیا ربی اسیریل مولانا مولوی محمد صبغة

الله امام العلماء قاضی الملک قاضی الاسلام ابقاء

الله تعالیٰ علی رؤس الانام است

برای انتفاع ارباب ملحقہ و بطلان

الما یصل فی سہ طبعہ ہما تمام

عاصی محمد خالص

تعالیٰ طبع



۳۳۲۷

داغچه نمونه

الف ۲۵

فوق نمونه

مینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سوله
 محمد شفيع المذنبين واله الطاهرين واصحابه الاكابر
 اما بعد اين رساله هست در بيان حيات انبيا عليهم الصلاة والسلام حسب
 خواست بعضي بزرگان دين و مرشدان راه يقين خواستم كه رساله انباه الاكابر
 بحياة الانبياء تا ليف خاتمه حفاظ محققين جلالتهم والدين الشيخ ابوبكر عبد
 الرحمن السبوطي رحمه الله عليه ترجمه كنم چون ديدم كه در رساله مذكور فقط احاديث
 حياة انبياء ذكر كرده و بر دفع اشكالي كه بر سيرة الارادة الله على روح واد ميشود
 اكفا كرده لهذا اين ماصي از كتابها الاستقام في زيارة خير الانام كه تا ليف

شیخ الاسلام محمد تقی العین الی الحسن علی بن محمد کافی السبکی رحمه الله علیه که این
 بیان را بسط تمام ذکر کرده باین منظم کردم و دیگر فواید ضروری از فتح الباری
 و شرح الصدور و دیگر کتب معتبره در سلک جمع کشیدم و این سال را به تقبیه
 الاشیاء فی الدنیا و الدار الآخرة منسوخ و برج باب در تفسیر این حدیث و در تفسیر
 و تفسیر النکاح باب اول درجات سایر اموات سماع مومنین
 و کلام ایشان و ادراک و حیات و در کتب بعد با حادث صحیح ثابت است
 روایت کرده اند بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلی
 الله علیه و سلم بدرستی که بنده چون در کوفته نهاده شود و در کوفته اندازد و یا از آن
 و هنوز آواز نعلهای ایشان شنود که او را در کوفته می آیند و او را می نشاند
 و میگویند چه میگفتی در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم اما بوسن میگویند که ای
 سیدم که وی بنده خدا و رسول او است پس او را گفته شود نگاه کن بجای نشست
 از دوزخ که بل کرده است آنرا الله تعالی بجای نشست از بهشت پس می بیند مومن آن
 هر دو جا را امانت و کافرا کوفته شود و او را که چه می گفتی در حق این مرد پس میگویند

و اتم میگویم در شان و آنچه مردم میگویند در آن وقت گفته شود او را در یافتن و
 سخاوتی و زده میشد و بطرقهای آمیخته زنی عظیم پس فریاد میکند فریاد کردنی
 که میشود آزار هر که نزدیک است جز تقصیر یعنی او میان و پریان و در دیو و افریده
 زیاده کرده که آن هر دو فرشته بر من را میگویند خواب کن بهم خواب کن و در
 که میدارند او را مگر محبوب ترین این خانه و بی سعادت کرده است بخاری را بلی سحیم
 خدای تعالی گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون جنازه نهادند
 یعنی میت را چون بر نقش نهند و بردارند آزار مردم بگردنهای خود پس اگر صالح است
 میگویند که مرا پیش فرستید اگر غیر صالح است میگویند ای واکجا میرود او را می شنود
 آواز او را هر کسی مگر انسان اگر انسان آنرا بشنود در آینه پیموشش خواهد بود و تقسیم
 درین حدیث در ریوای بخاری همچنین آمده که اذا وضعت الجنازة و
 حملها الرجال و این عبارت احتمال دارد که مراد از جنازه نفس میت باشد
 و مراد از وضع گذاشتن او بر سیر و احتمال دارد که مراد از جنازه سیر بود و از
 وضع نهادن او است بر دوش حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته که احتمال اول

اولی است چه نزد انصاری و ابن حبان از روایت محمد بن الحسن بن هیران از ابی هریره
رضی الله عنه آمده که از وضع المیت علی السیر یقول قد مونی الحدیث بنا برین در حدیث
بهین معنی تفسیر کردیم و سخن است در اینجا محمول حقیقت است و محمول لسان
که مجاز باشد نه در حدیث بلکه در حدیث دلالت کند برین که لسان حال است
نه لسان حال چه اگر لسان حال مراد بود چه پوششی بود آن و فعل بود و این احادیث
والا اندر بر سماع میت و کلام او اما در آن است پس احادیث که در سماع ملکین و
عذاب قبر آمده اند باید معنی ناطق اند و بر صحت آن احادیث اتفاق محدثین است
و از روایت جمعی از صحابه و صحیحین و دیگر جراح و مساند آمده چنانچه بخاری
و مسلم و غیره از برادر ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند و ابو یعلی و ابن
ابی الدنیا از یزید بن ابی رباح و ابو نعیم از ثوبان و احمد و ابن ماجه و طبرانی در او سطوح
بیستی و ابن ابی الدنیا از جابر بن عبد الله و بیهقی از حذیفه بن الیمان و مسلم
از زید بن ثابت و ابن ابی الدنیا و ابن الصریس و حمید بن زنجری از عباد بن الصامت
و مسلم و بیهقی از عبد الله بن عباس و امام احمد و ابو داود و دار عبد الله بن عمرو و ابو داود

از عبد الرحمن بن حنبل و ابو داود و حاکم و بیہقی از عثمان بن عفان و ابن ابی
در کتاب البعث و حاکم و ترمذی از عمر بن الخطاب مسلم از عمر بن العاص و یزید
از معاذ بن جبل و طبرانی از ابی امام و بخاری و مسلم از ابی یوسف و نسائی از ابی
بکر و ابن ابی شیبہ و بیہقی از ابی الدرداء و یزید و ابن مردودہ و ابن ابی الدنیا و
ابن ابی عاصم در کتاب السنن از ابی سعید خدری و طبرانی و ابو نعیم و در دلائل النبوة
از ابی رافع و ابن ابی حاتم از ابی قتادہ و بیہقی از ابی یوسف و مسلم و ترمذی
و ابن ماجہ و ابن ابی الدنیا و غیره از ابی ہریرہ و امام احمد و بخاری و مسلم از اسما
بنت ابی بکر و نسائی از اسما بنت یزید و امام احمد و بیہقی از عائشہ و بخاری از امام
خالد بن خالد و ابن ابی شیبہ از امام شمس رضی اللہ عنہم و برکت و لعل ابن احادیث
اتفاق اہل سنت است و از جملہ احادیث متواترہ است و از اصح احادیث کہ بر
ادراک حالت کند چہ ابی بکر است کہ آنرا ابو داود و طحاہی السی روایت کردہ کہ در
ہمراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم می رفتیم و با من مردی ہمراہ بود و رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم میان ما ہر دو میرفت ناگاہ نزد دو قبر رسید گفت صاحبان این

هر دو قبر در وقت درگرمای خود معذب اند کدای از شما مرده شاخ این
 خرمای آرد پس من و آن مرد هر دو دیدیم من سبقت برده شاخ از نخ جدا
 کردم و نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آوردم بنی صلی الله علیه و سلم آن شاخ
 را از بالای او شکافته دو نیمه کرد و بر هر یک جر یک نیمه نهاد و فرمود تا ام
 این شاخ ترا باشد عذاب این هر دو تخفیف خواهد شد و فرمود که این هر دو از
 غیبت و شاش عذاب می یابند و اصل این حدیث در صحیحین از رعایت ابن
 عباس رضی الله عنهما آمده و درین حدیث تصریح است که عذاب درین وقت می شود
 و آن در قبرست و حدیث برآبر بن عازب رضی الله عنهما جامع احکام موتی است
 و در آن عود روح بحسب صرح آمده و آنرا امام احمد ابو داود و درین حاکم و مستدرک
 و ابن ابی شیبہ در کتاب المصنف و بیہقی در کتاب عذاب القبر و ابو داود طیالسی در
 سند خود و ہنادین کسر در کتاب الزہد و عبد بن حمید علی بن معبد در کتاب الطائفة
 والمعصية و ابو حنوفہ در صحیح خود و ابن جریر و ابی حاتم و غیره از طرق صحیح روایت
 کرده اند گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم با جنازه مردی از آنها

بیرون آمدیم تا قبر رسیدیم و هنوز لحظه تیار نشده رسول الله صلی الله علیه و سلم
 نشست و ما کرد وی نشیستم که یا بر سر پا بنده نشسته اند و در دست وی صلی الله علیه و سلم
 چوبی بود که بآن زمین میکاود و بعد از آن دو بار یا سبده فرمود که از عذاب قبر بگذرد
 عزوجل پناه جوید پس فرمود بدستیکه بنده مسلمان وقتی که در بریدگی از دنیا رود
 آوردن در آخرت میباشد فرود می آیند بسوی فرشتگان از آسمان و بویها
 ایشان سپید و خشانست که یا که اقباب با ایشان گفتی از گنهای بهشت و حوطی
 از حوط بهشت است می نشینند تا درازی بصر بعد از آن ملک الموت می آید و نزدیک
 سروی می نشیند و میگوید ای جان پاک بیرون ای بسو آخرتش درضا عظیم خدای و
 جل رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود پس روح و بیرون می آید روان چنانکه
 آب مشک روان میکرد و ملک الموت آن روح را میگیرد پس فرشتگان آنرا در دست
 او مقدار یک پلک در نمیکنند تا که آنرا گیرند و در آن کفن و حنوط گردانند پس از آن
 روح خوشبوترین رایحه مشک که بر روی زمین یافته شود بیرون آید رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرمود بعد از آن آن روح را با لامی برند و بر سر جمیع از فرشتگان میکنند

پس سید که این روح پاک چیست گویند فلان بنی فلان است و او را بنیکوترین
 نامها که در دنیا بود می خوانند تا آنکه با وی با همان دنیا رسند و بر او کشادگی
 طلب کنند پس در آن کشایند و مقربان هر آسمان تا آسمان دیگر که متصل است در پی
 آن روح روند تا آسمان هفتم رسند الله تعالی میگوید نامه بنده مرا در عیون نویسید و آن
 روح را بسوگزمین باز گردانید زیرا که آدمیان را از زمین پیدا کرده ام و ایشان را
 در آن باز گردانم و بار دیگر از آن بیرون آورم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود پس
 روح در تن و باز گردانیده شود و دو فرشته می آیند و او را می نشانند
 و میگویند که پروردگار تو کیست آنکس میگوید پروردگار من الله است بعد از آن میگویند
 که دین تو چیست میگوید دین من اسلام است پس میگویند این مرد که بسوگشتا بشو
 گشته کیست میگوید پیغمبر خداست میگویند علم تو چیست میگوید کتاب الله را خوانم
 و به ایمان آوردم و او را راست دانستم پس ندا می آید از آسمان آواز میدهد که بنده من
 راست گفت بر او و فرشتی از بهشت فرست کنی و لباسی زیباترین او را پوشانید و
 در ای بهشت بر او می کشناید رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود پس او را رحمت می رسد

و خوشبوی جنت می آید و که را تا در اوی مینائی کشاده میشود رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه سلم فرمود پس در یکو روی و نیکو جامه و خوشبوی می آید و یکو تر از ترده
 باد با آنچه ترا شادمان میکند انداین روز است که تو بان وعده کرده میشد میت
 پرسد که تو کیستی که روی تو کامل است یعنی در حسن جمال که نیکی را می آرد و اندر
 کوهی من عمل نیک تو امیت در آنوقت میگوید پروردگار اقامت را بر پا کن پس
 اهل و مل خود باز برگردم رسول الله صلی الله علیه و آله سلم گفت تحقیق بنده کافر و
 و بر یکد از دنیا در و آوردن در آخرت بانی آید پس و فرشتگان بسیار و با ایشان است
 و از میت تا آنجا که نظر کار میکنند نشیند بجز از آن ملک الموت می آید و نزدیک سر و می نشیند و
 میگوید ای جان بلیک سوختنم خدا پروردگار می رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود پس
 روح در تن او پیریشان میشود و آنرا میکشد چنانکه سیخ کرم را از صوف ترمی کشند
 و آنرا میکشد پس آن فرشتگان در دست ملک الموت آن روح را نقد یک پلک
 زدن نمیکند از آنکه آنرا در آن پلاس کنند و بدترین کوبیده که بر روی زمین افتد شود
 از آن بر آید و آن روح را بالا برند و بر هیچ جمعی از فرشتگان نمیکند زدن مگر می پرسند

که این روح خبیث کیست گویند فلان بن فلان است و بدترین نامها و کلماتی در دنیا
می خوانند می خوانند تا آنکه باد بی باستان نیارند و برای او دست کشاد
میکنند در آنکشایند رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیت خواند که لا تقم لهم

أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَمُوتَ الْجَلْدُ فِي سَمِ الْخَبَرِ

یعنی کشاده میشود و ایشانرا در آسمان و در نمی آیند بهشت را تا آنکه در آید شتر

در سوراخ سوزن پس الله تعالی میگوید تا او حقیقین و در زمین سخی نویسد

و روح او انداخته شود انداختنی سخت رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیت

يَخْرُجُونَ مِنْ بَيْتِهِمْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خُرِجُوا مِنَ السَّمَاءِ فَتُحْطَفُ الطَّيْرُ

أَوْ تَهْوِي بِرِيحٍ فِي مَكَانٍ سَجِينٍ یعنی کسیکه شرک آورد بخدا پس کجا

برود افتاد از آسمان پس می رانند او را پرندگان یا می اندازد او را باد و درجا

دور پس روح در تن می باز گردانیده شود و دو فرشته می آیند و او را می نشانند

و می پرسند که پروردگار تو کیست او میگوید ماه ماه نمی دانم می پرسند

دین تو چیست میگوید ماه ماه نمی دانم می پرسند این مرد که کسب و شما معوث

گفته کیست یکویه ماه ماه نمی؟ انم پس منادی تدا می کند که دروغ گفت برآ
 او فرشتی از آتش فرس کنید و در بسو و فرخ برای او کشاید و از اندوه فرخ یاد
 کرم می آید و کور بر و تنگ گردانیده شود تا که اخلاص او در هم شکنند و او را
 مردی نشت روزشت جامه بد بومی آید و یکویه خرده با و ترا بخر ترا اند و یکمین
 گردانید این روزی است که وعده کرده میشدی میت پرست و کیستی که روز تو کامل است
 یعنی درشتی و روی تو بهی آرد آن مرد گوید من عمل زشت تو ام میت میگوید
 برپا کن قیامت را این لفظ احمد است محققان تصحیح این حدیث کرده اند بهی گفته که
 اسناد این حدیث صحیح است و حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که ابو عوانه و غیره
 تصحیح این حدیث کرده اند مندری گفته که سند این حدیث است و روایت آن صحیح به اندو
 و این حدیث مشهور است بروایت مهنا بن عمرو از زادن از بر ارضی الله عنه مهنا
 از اندو حال بخاری است ابن معین و نسائی و عجمی و غیره گفته اند که وی ثقه است
 و زادن از رجال مسلم است ابن معین گفته که وی ثقه است و ابن حجر گفته که احادیث
 به تقی الدین سبکی در کتاب شفا الاستقام گفته که رجال اسناد این حدیث هر ثقه اند

و این حزن بسبب منہال بن عمرو درین حدیث کلام کرده سخن و قابل اعتبار نیست
 زیرا که بخاری احادیث منہال را روایت کرده و یحیی بن معین و غیره توفیق منہال
 کرده اند و کلام در منہال همین است که شعبه روایت ویرا ترک کرده عبد الرحمن بن
 مهدیکو بدو حدیث ترک نمود و شعبه را این است که از خانه منہال آواز قهقهه و
 برآمده هرگاه سبب این باشد ترک کردن شعبه روایت او را ضرر نمی دهد چه جمعی از علما
 باباحت این نغمه اند و هر چه از قینم مختلف فیہ باشد و روایت شهادت بآن
 مردود نمی گردد و خصوصاً وقتی که معلوم نشود که آن آواز کدام است شاید که خانه
 او کسی دیگر باشد که او را از آن علم نبود بالجمله این کلام موجبیت و در نه بودن
 منہال بن عمرو و احتجاج گرفتن بحدیث وی شکی نه و عود روح را انکار کردن
 و این حدیث را بسبب منہال ضعیف نمودن معنی ندارد حال آنکه احادیث
 دیگر که بر صحت آن اتفاق است همه بر سماع میت و کلام او و قعود و غیره که مستلزم
 حیات و عود روح اند دلالت دارند اثنی و برادر اکسیت احادیث دیگر نیز
 دلالت دارند و روایت کرده است ابن عبد البر و استند کا و تمهید از ابن عباس

رضی الله عنهما گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیست کسی که کند بر روی
 برادر مومن خجسته و دنیا او را می شناسد پس سلام کند بر وی مگر اینکه او را
 می شناسد و او را جواب سلام می دهد **باب فیما یجب من کتاب الاحکام الصغری** گفته
 اسناد و صحیح است و ابن عبد البر تصحیح این حدیث کرده و روایت کرده است
 ابن ابی الدنیا در کتاب القبول از عائشه رضی الله عنها گفت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرمود نیست هیچ مردی که زیارت کند قبر برادر خود و نمی شناسد بر آن مگر
 اینکه میت است یا بدانکه بر خیزد و روایت کرده است ابن ابی الدنیا و بیهقی
 و شعبان از ابی هریره رضی الله عنه گفت چون مردی گذر کند بر قبری که آنرا
 می شناسد پس سلام کند بر وی میت جواب سلام دهد و او را می شناسد و چون
 گذر کند بر قبری که آنرا نمی شناسد سلام کند میت جواب سلامش میدهد و این حدیث
 ابن ابی الدنیا در کتاب القبول و صابونی در اثنتین از ابی هریره مرفوعاً روایت
 کرده اند و لفظش چنین است ما من عبد مر علی قبر یصل عرفه فی الدنیا فسلم علیه الا ان
 ورو علیه السلام تا درین باب بسیار از ابن القیم گفته احادیث و آثار و روایات

دارند برین که چون کسی برای زیارت بیاید مژور را بان علم حاصل میشود و کلام او
 می شود و از او انست می یابد و جواب سلام دهد و این عام است در حق شهید و غیره
 و درین سمع و غیره را هیچ توقیت نیست گفت و این صحت است از آن ضحاک که دل
 بر توقیت است گفت نبی صلی الله علیه و سلم مشروع کرد است خود را سلام کردن
 بر اهل قبور همچو سلام کسیکه میشنود و ادراک میکند انتی و مسلم از ابی هریره رضی
 الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم بسو مقبره در آمد و گفت
 السلام علیکم دار قوم مومنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و آن ضحاک را
 ابن ابی الدنیا و یهقی روایت کرده اند گفت کسیکه روز شنبه پیش از طلوع آفتاب
 زیارت قبر کند میت زیارت او آگاه شود گفت چگونه گفت بر آن شرف روز جمعه
 و روایت کرده است ابن سعد در طبقات و ابن ابی شیبہ در مصنف امام احمد در
 زهد از عوف بن مسلم از حماد بن سلمه گفت شنیدم ثابت بنانی رحمته الله علیه
 که دعا میکرد خدا یا اگر کسی را گذاردن نماز و قبر عطا کنی پس لعن کن گذاردن
 نماز را و قبر را لعنیم از جریر روایت کرده و الله الذی لا اله الا هو ثابت بنانی

در لحد در آوردم و بامس جمیع طویل بود چون چهار بار بر نهادیم خشتی انان در لحد
ناگهان او را دیدیم که در قبر نماز میکند و این جریر در تهنید ایشان را و ابو نعیم از ابراهیم
بن الصمیه المملکی روایت کرده گفت کسانی که بوقت سحر از قبر ثابت بنانی گذر کرده
را گفتند که از قبر ثابت بنانی آواز قرائت قرآن می شنیدیم روایت کرده
ترمذی و حاکم و بیهقی از ابن عباس رضی الله عنهما گفت مردی از اصحاب رسول
الله صلی الله علیه و سلم از نادانستی خیمه خود بر قبری زد ناگاه شنیدند انسانی
که سوره ملک میخواند تا که آنرا ختم کرد پس آن مرد آمده بر رسول الله صلی الله علیه
و سلم خبر کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که آن سوره منجیه و مانع است که از قبر
قبر نجات یابد ابو القاسم سعد در کتاب الروح گفته درین حدیث از بنی صلی الله
علیه و سلم تصدیق است که نیست در قبر قرائت میکنند از آنکه آن شخص آن خبر داد
و بنی صلی الله علیه و سلم آن تصدیق نمود و منتهی بالحیله در اثبات حیوة در قبور اجماع اهل
سنت است امام الحرمین در کتاب النشأ مل گفته سلفا مت اتفاق کرده اند بر اثبات
عذاب قبر و احیاء موتی در قبور و در روح بسوا جسا و فقیه ابوبکر بن العربی در کتاب

الاقصی فی تفسیر الاسرار الحسنی گفته در احیاء مکلفین در قبور سوال ایشان
 در آن بیان اهل سنت هیچ خلاف نیست سیف الدین آمدی در کتاب بکار^{فکار} الا
 گفته که سلف امت پیش از ظهور مخالفین و کذلک اکثر امت بعد ظهور مخالفین
 اتفاق کرده اند بر اثبات احیاء موتی در قبور و سوال مکلفین در قبور و اثبات
 عذاب قبر و مجرمین و کافرین را و قرطبی گفته ایمان باین امور مذکور است
 و جماعت است و صحابه که قرآن باین لغت ایشان نازل شده از سر و عالم
 صلی الله علیه و سلم غیر این فهمیدند و همچنین تابعین و بعضی معتزله هم موافق اهل
 سنت قایل اند و ضرار بن عمرو و بشر المیسری و یحیی بن کامل و غیره معتزله انکار
 عذاب قبر میکنند و گویند هر که بمیرد تار و زبانش همچنان مرده خواهد ماند و ابوالفضل
 علاف و بشر بن المعتمر از معتزله عذاب قبر اقرار میکنند و گویند که آن عذاب
 مرکب از آن خواهد بود ما بین نجات و محاکم از معتزله و ابن جریر طبری و طایفه
 از کرامیه میگویند که ثواب عقاب است را میرسد بغیر احیاء و این مکاره و خلاف
 معقول است از آنکه حسب روح جمادات و جمادات در احسنست چگونه تعذیب

متصور کرد و بعضی گویند میت را چنان در دوزخ میبرد که سکران را در وقت
 خشر آنرا احساس خواهد کرد چنانکه سکران بعد از افاقومی باید قایلین باین
 مذنب تخیلی می کرده اند که آنرا هیچ حاصل نیست و این همه مذاهب مخالف
 تصور طبعی اند منکرین عذاب آتد لال کینذ بآیه لایذ و قون فیها الموت
 الا الموت الا ولی یعنی نمی چشند در آن مکر مویه نخستین پس اگر در قبر زنده
 شوند هر آینه در موت چشند و جواب آن این است که این وصف اهل جنت است
 و ضمیر فیها راجع بجهنم است یعنی اهل جنت در جنت موت را نمی چشند یعنی
 ایشان منقطع نخواهد شد چنانکه لغیر اهل دنیا بموت منقطع شد
 پس در آیت دلالتی بر انتفاء موت اخرویست همیشه از
 دخول جنت نیست و قول وی سبحانه الا الموت الا ولی از برای تاکید است جهت
 عدم موت ایشان در بهشت بر سبب تعلیق بحال که یا که چنین گفت اگر چنین
 ایشان موت نخستین را ممکن بودی هر آینه در جنت موت را چشید لیکن آن
 بلا شبهه ممکن نیست پس موت ایشان در جنت هم تصوری و آیه النار غیر ضو

علیها غداً وَاَوْعِشْیَا وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدْخُلُوا الِ
 فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ بَعِثْ اَتَشْعُرْ كَرِهَ مِثْلُ هَؤُلَاءِ
 و در روزیکه قائم شود قیامت در آید ای کسان فرعون در سخت ترین عذاب
 دلالت صریح بر اثبات عذاب قبر می دارد از آنکه درین آیت خدا قیامت را
 عطف کرده بر عذابیکه آن عرض آتش است صبح و شام پس معلوم شد که اول
 غیر ثانی است و نظم آیت مراحه دلالت دارد که این عذاب پیش از تنفخ
 ایشان از قبور است و این نیست مگر عذاب قبر اتفاقاً زیرا که آیت در شان
 اموات نازل شد ملاحظه کنید عذاب قبر مخالف معقول است چه مصلوب
 می بینیم که مصلوب می ماند تا آنکه اجزاء او معدوم میشوند و در اثری از
 حیات و مسألت و نعیم و عذاب ظاهر نمی شود و کسیکه او را درنده بخورد
 و اجزاء او در شکم آن سترق شوند و کسیکه او را آتش سوزانند و خاک
 او را در باد گذارند چگونه از ایشان سوال شود حال آنکه ما عدم احیاء
 و مسألت و عذاب را ضروری می دانیم پس است جواب این بچند وجه گفته اند

یکی آنکه سوال از اجزاء مخصوص باشد مثلا اجزاء قلب و الله سبحانه روح را بداند
 جزا رد میکند و از سوال شود دوم آنکه روح بمصوب عود کند بر وجهی که
 ما آزادگ نمی کنیم و مکان بریم که وی میت است چنانکه صاحب سکنه ما می بینیم
 که میت است و مثل نایم در خواب که لذت و الم را می یابد و میند و از انان شعور
 بنود و کسیکه اجزاء او متفرق شده اند الله تعالی روح را با اجزاء او رد کند
 و ملکین سوال کنند سوم آنکه کساینکه مدفون در قبر اند آنها را نشانه سوال
 کنند و کساینکه مدفون نشوند معامله شان الله تعالی از چشم ملکین پنهان
 میدارد بنی صلی الله علیه و سلم فرشته را می دیدند و کلام او را می شنیدند
 و از چشم حاضرین محجوب می ماند و منکرین در منع ادراک باین آیت هستند لا

کیرند انک لا تسمع الموتی و بقول تعالی و ما انت بمسمع من
 فی القبور و بانکار عائشه روایت ابن عمر رضی الله عنهما را که در نداء اهل
 قلیب آید چنانچه بخاری و غیره از ابن عمر روایت کرده اند که بنی صلی الله علیه
 و سلم بر قلبی که در آن کشتگان مشیرین بدر بودند بایستاد و گفت هل وجد

ما وعدکم حقاً عرضی الله عنه عرض کرد یا رسول الله یا سلام کنی
 باجاء که روح نذرند رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ما انتم باسمع لما
 اقول منهم چون عائشه رضی الله عنها این قول شنید گفت رسول الله صلی الله
 علیه وسلم این چنین نفرمود بلکه گفت که انهم الا ان لیعلمون ان ما اقول
 لهم حق بعد از آن عائشه این بخواند انک لا تسمع الموتی و ما انت
 بسمع من فی القبور جواب از قول عائشه اینست که میت نداد اهل قلیب
 و گفتن وی صلی الله علیه وسلم ما انتم باسمع لما اقول منهم روایت
 جمعی از صحابه روایت چنانچه بخاری و مسلم از ابی طلحه رضی الله عنه روایت
 کرده اند که نبی صلی الله علیه وسلم در روز بدر امر کرد تا بیت و چهار کس
 از صناید یزید قریش در جای حبس محبثت از چاهها بدر انداختند عادت و
 صلی الله علیه وسلم بود که چون بر توف غلب آمدی در آن عرصه سه شب اقامت
 کردی و در بدر چون روز سوم شد امر کرد تا پالان برشته بپسند پس آن حضرت
 روان شد و اصحاب و همراه شدند کمان با چنین بود که آنحضرت نمی روند مگر

بر حاجت خویش تا آنکه بر کنار چاه استاد و مشیر کن با جمعی ایشان می آمد
 پدرشان ندا داد که ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان ای خوش می آمد
 شما را که اطاعت خدا و رسول او کردند زیرا که ما آنچه پروردگار ما وعده کرده
 بود آنرا حق یافتیم ای شما یافتید که آنچه پروردگار شما وعده کرده بود حق است
 عرضی الله عنه گفت یا رسول الله چه سخن کنی با اجساد که مرا از روح نیست
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود قسم دست که جان محمد و ریده اوست شما نیستید
 شنونده کان ترا از آنها آنچه میگویم و این حدیث را بخاری و مسلم از عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه نیز روایت کرده اند و در لفظ مسلم چنین است که آنحضرت

فرمود ما انتم باسمع لما اقول منهم غیر انهم لا یستطیعون

ان یؤدوا علی شئیء و مسلم از انس رضی الله عنه نیز روایت کرده و در لفظ

او چنین است که عمر گفت یا رسول الله کیف یسمعون و انهم

یحیبون وقد حیفوا آنحضرت گفت والذی نفسی بیده

ما انتم باسمع لما اقول منهم و لکنهم لا یقدرون ان یحیبوا

و روایت کرده است بخاری و غیره از ابن عمر و روا کرده است طبرانی بسند
 صحیح از عبدالله بن مسعود و در لفظ وی است و لکنهم الا ان لا یجیبون
 و روایت کرده است طبرانی از عبدالله بن سنان و در لفظ وی است که صحابا
 گفتند یا رسول الله آیا آنها می شنوند رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود بسمعون کما سمعون و لکن لا یجیبون و این
 روایات از روایت عائشه رضی الله عنها مرجع اند چه اینها مثبت اند
 و عائشه نافی و مثبت تقدم است بر نافی دیگر آنکه عمر ابن مسعود و ابوطیحه رضی
 الله عنهم در آنوقت حاضر بودند و عمر رضی الله عنه با رسول الله صلی الله علیه
 و سلم خطاب کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را جواب داد و روایت
 صاحب و واقعه ارجح از غیر او و عائشه رضی الله عنها در آنوقت حاضر
 نبود می تواند که این قصه از بنی صلی الله علیه و سلم شنیده باشد یا از غیر او
 از صحابه لیکن سیاق کلامش شعرت که این را از وی صلی الله علیه و سلم
 شنیده چه اگر شنیده بودی در وقت معارضه بیان فرمودی و چون از

غیر شنیده باشد میتوانند که آن غیر روایت بالمعنی کرده باشد ازین جهت
 جمهور علی حدیث عمر و غیره رضی الله عنهم را قبول کردند اما استدلال باین
 انك لا تسمع الموتی یعنی بتحقیق تو سخن نمیتوانی شنوایند مردگان
 را و باین و ما انت بمسمع من القبور یعنی نیستی شنوایند سخن
 آنرا که دیگر ما اند پس جواب آن اینست که معنی آیت اینکه تو مردگان را نمی
 شنوای سمعیکه نفع دهد آنها را یا نمی شنوای مگر اینکه خدا ایتعالی خوا
 بعضی گویند مراد بموتی و من فی القبور در آیت مذکوره کفار اندایشان را تشبیه
 داد با موت با وجود آنکه زنده اند و معنی آن اینست که حلال ایشان حال
 اموات است و مرده دلائل کفر فهم سخن تو نمی تواند کرد یا حال آنکه کسی در
 کور ساکن است یعنی نصیحت پذیر و عامل نیست بر این تقدیر در آیت جا
 حجت نماند بهیچ گفتی علم مانع سماع نیست یعنی آنچه عاقلان رضی الله
 عنها گفته که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود انهم کلا ان یعلمون این علم
 مانع سماع نیست بلکه هرگاه ایشان را شعور باشد سماع هم ممکن است اما عیلى

گفته عائشه رضی الله عنها را فهم و کلمات و کثرت زبانش و خصوصاً غرض
 علوم که بود همه را ظاهر است لیکن روایتی که نقل کرده است در کردن صوت
 نمی بندد مگر بنحوی که مثل او باشد و بر نسخ یا تخصیص استیصاله دلالت دارد
 حال آنکه در اینجا میان آنچه عائشه رو کرده و دیگران اثبات کرده اند جمع
 است چه قول وی سبحانه انک لا تسمع الموقی نفا فی قول وی صلی الله
 علیه و سلم که انهم کان یسمعون نیست از جهت آنکه اسماع ابلاغ
 صوت است از سمیع بکوش سامع و آن سمیع حق سبحانه است که کلایم
 خود صلی الله علیه و سلم را بایشان شنواید اما جواب قول رضی الله عنها که
 انهم کان یسمعون انهم کان یسمعون آه پس این را اگر عائشه
 از بنی صلی الله علیه و سلم شنیده باشد منافات با تواتر یسمعون ندارد بل مؤید
 آنست سهیلی گفته در وقت فرمودن و صلی الله علیه و سلم عائشه حاضر نبود
 و کسی که در آنوقت حاضر بودند حافظ اندر قول و صلی الله علیه و سلم را و
 عرض کردند یا رسول الله اتخاطب اقواما قد جیفوا و انحرقت

فرمود ما انتم بلایم لما اقول منهم و چون عالم بودن ابو ادریس وقت
 جایز باشد سامع بودن ایشان هم جایز بود یا باین گوشها چنانکه مذکور
 جمیع است یا بگوش روح چنانکه رای بعضی است گویند توجه سوال بر روح
 باشد بلا رجوع بسو کجند این آیت مثل قول و سبحانه است اَفَاَنْتَ تَسْمِعُ
 الصَّمَّ اَوْ تَعْقِدُ الْعُمَى یعنی شنوا نده و هدایت دهند آن الله سبحانه
 که پادشاه است و میسرساند اندرز را بگوشهای دل نه که تو و کفار را گردوده
 قرار داد بجهت تشبیه با تو اگر پس شنوا نده در حقیقت الله سبحانه است
 بروقت که خواهد می شنوا نده بنی و نه کسی مگر اکنون تعلق بآیت مانده بود
 یکی آنکه آیت در دعوت کفار بسو ایمان نازل گشته دوم آنکه وی سبحانه از
 نبی خود صلی الله علیه و سلم نفی کرده که وی شنوا نده باشد است گفت حق جل
 که نمی شنوا نده مگر راه او خواهد فعل الله یا نشاء و هو علی کل شیء قدیر انهمی فظ
 ابن حجر عسقلانی بر قول سهیلی که عائشه رضی الله عنها در آن وقت حاضر نبود
 تعقب کرده که حاضر نبودن عائشه صحیح است لیکن در روایات عائشه قدح نمی کند

زیرا که این بر سر صحابی است و آن محمول است بر نیکی از حاضرین واقعه شنیده
 یا خود نبی صلی الله علیه و سلم اورا گفته اگر عدم حضور عائشه قاضی رتویش
 باشد قاضی رتو این عمر هم میشود زیرا که وی نیز در آن وقت حاضر نبود
 و هیچ مانع نیست که نبی صلی الله علیه و سلم هر دو لفظ گفته باشند از آنکه
 درین هر دو قول تعارض نیست انتہی بنده عاصی میگوید اگر عائشه حجر قبول
 وی صلی الله علیه و سلم را روایت کردی جا تعرض نبود لیکن چون اولی را نفی
 کرد ما را ضرر افتاد که مرجح در آن در یابیم بر آء همین معنی سهیلی روایت این
 عمر را ترجیح داد و تسویه میان عائشه و ابن عمر در بودن هر یک بر سر صحابا
 صحیح است اما در روایت عمر ابی طلحه و ابن مسعود رضی الله عنہم که در وقت واقعه
 حاضر بودند این قول است نمی آید و روایت عائشه و ابی طلحه راجح است و می توان
 که عائشه را کسی که خبر داد بان لفظ که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده بود تعبیر
 نکرد یا وقتی که رسول الله صلی الله علیه و سلم با عائشه ملاقات کرد فرمود که
 انہم الان یعلمون ان ما اقول لهم حق پس عائشه با جہا و خود گفت آنچه

گفت و مودید این است آنچه این اسحق در مغازی خود از روایت یونس بن کبیر با
جید از عائشه رضی الله عنها مثل حدیث ابی طلحه روایت کرده و در آن واضح است
ما انتم باسمع لما اقول منهم و آنرا امام احمد نیز بسند حسن روایت کرده اگر این
بودی تواند که عائشه از آن انکار باز آمده باشد تقی الدین سبکی در کتاب شفاء
الاستقام نوشته که از جمله آنچه منکر آن است لال میگرد قولی سبحانیت انك
لا تسمع الموتی و ما انت بسمع من القبور و آنکار عائشه فیه الله
عنها سماع اهل قلب لا اقول سبحانك لا تسمع الموتی پس ما نیز بآن قایل هستیم
و میگوئیم که آنها نمی شنوند مگر و قیام ارواح کسبو ایشان دشوند و اما قول
و سبحان و ما انت بسمع من القبور پس معنی آن این است که چون مرده باشند
و اما عائشه پس او نیز بعلم ایشان اعتراف می کند و چون علم جایز باشد سماع
هم جائز بود زیرا که آن هر دو شرط اند بحیات بالجمله این مورد نظر تقدیر آبی
ممكن اند و اخبار صحیح بآن وارد شده پس تصدیق بآن واجب است و جزم میکنیم که
چنانچه میست عود کند لیکن بعد ازین بمرور بانه تصریح بآن در احادیث نیامده لیکن بعضی

گفته اند که بید و قول وی سبحانه است اننتین و احیننا انتین
 برین محل کنند و قایلین لعذاب قبر با ستم را آن معرف اند و احادیث صحیح
 همچنین اند چنانچه در حدیث آمده که هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ وَقَوْلُ
وَسُبْحَانَ النَّارِ يَعْزُوتُونَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ وَاعْثِيئاً وَرَحِيمٌ مَسْلُومٌ
 زید بن ثابت رضی الله عنه آمده که گفت در آثنا، آنکه پیغامبر خدا صلی الله
 علیه و سلم درستانی از بنی نجار سوار بر استری بود و ما همراه آن حضرت بودیم
 ناگاه استر بر مید و نزدیک بود که آنحضرت را در اندازد و دید که در آنجا شش
 کور اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که کدام میشناسد اصحاب بن قریظ
 مردی گفت من میشناسم پرسید کی مرده اند عرض کرد در زمان شرک پس در
 عالم صلی الله علیه و سلم گفت این امت یعنی گروه آدمیان در کورهای خود آزارها
 کرده می شوند اگر بیم آن نبودی که شما مردمانی خود را دفن نکنند بر آینه و حکایم
 خدا تعالی را که بشنوند شمار از عذاب قبر خیز که من شنوم این خید و لالت
 میکند با ستم از عذاب قبر و از انس رضی الله عنه روایت است که نبی صلی الله
 علیه

و مسلم از قبری آواز شنیده پرسید که کی دفن کرده اند گفتند در جماعت پس
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اگر بیم آن نبودی که شمار دمای خود را دفن
 نکنند بر آینه و عایم کردم خدا تعالی را که بشنوا نه شما را عذاب کور و قوی
 سبحانه مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدٍ فَلْيَعْنِ كَيْفَ لَمْ يَخْتِ بِأَنْ يَزْوَاجَهُ مَا اشْعَابُهَا
 میدارد زیرا که رقاد نمی باشد مگر آنرا که زنده هست و در تفسیر این اقوال
 اند بعضی گویند که عذاب این قبور مرتفع خواهد شد مابین نفخه نایب و نفخه نفع و
 نفخه صحن و نفخه نشر که درین نفحات عذاب نخواهد شد مگر آنکه که بنی علیه السلام
 کشته است یا بنی او را کشته یا در معرکه بنی علیه السلام کشته شد و بعضی گویند غذا
 دایمی نیست بلکه صبح و شام عذاب میشود و در دیگر اوقات موقوف می باشد و قیام
 قیامت در وقت ارتفاع نهار خواهد شد پس قیامت مصداق وقت
 قدرت عذاب خواهد بود و ازین کلام شکا را شد که روح بحسب عود میکند و است
 در وقت سوال زنده میگرد و از آن وقت تا یوم البعث نفع یا مغذ خواهد بود و این
 منقطع خواهد شد یا مستمر باشد چنانکه گذشت و این تنعم و تعذیب وقت سوال

تا وقت بعثت روح را باشد یا روح و جسم هر دو را نظر باید کرد که جسم هم فنا
پذیر و متفرق میشود و این هر دو امر عقلا جائز اند و در وقوع آن سنگین
را دو قول اند و چیزیکه بدان تمسک کنند و شرح وارد نشده مگر اینکه آنرا در

صلی الله علیه وسلم فرمود کل ابن آدَمَ یبکی الا عجب الذنب

هرگاه جسم یا خبری از آن باقی ماند قیام حیات بدان منتهی نیست و هرگاه
بالکلیه معدوم شود قلمن بودن آن بروح فقط متعین شود علاوه اینکه روح
هم معدوم شود وقت فناء عالم تا معاد بروح و جسم هر دو با و چند احوال
آمده اند و دلالت کند بر اینکه الله تعالی بعضی اموات را از قفسه قبر نگاه میدارد
از آنجمله شهید است و کسیکه روز جمعه یا شب جمعه بمیرد و در شان دیگران هم
احادیث وارد اند هرگاه اینان از عموم سوال مخصوص شوند نعيم و حیات مر
ایشان را هم شامل است و ازین معلوم شد که حیات جمیع اموات بروح جسم در
قبور بلاشک ثابت است و مستمر بودن عذاب و نعيم بعد از سوال ملکین نیز بلاشک
ثابت است لیکن این عذاب و نعيم بعد از سوال فقط روح را میشود یا جسم و روح

هر دو را موقوف بر سمع است سعید بن الشکری از ابی هریره راجع الله عز و جل
 کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود میت چون در قبر نهاده میشود
 آه از نعلهای مردم که میگردند هنوز می شنود پس اگر مومن است نماز نزد او
 می باشد بعد از آن چند طویل ذکر کرد و در آن گفت پس قبرا را بفقدان
 کشتار میکنند و آنرا روشن سازند و باز گردانیده شود حسب سبب و چیز که از آن
 خلقت کرده شده است و روح او در نسیم های پاک گردانیده میشود و آن نسیمی جز
 و بخورد از دشت بهشت و در مستحک حاکم صحیحی در فضایل عائشه مذکور است
 گفت من در خانه که رسول الله صلی الله علیه و سلم مدفون است لباس خود نهاده
 داخل میشدم و میگفتم که نیست درین خانه مگر پدر و شوهر من و چون عمر با این
 مدفون شد و الله داخل میشوم مگر اینکه لباس من خود می پوشم بسبب شرم از
 عمر حاکم گفته که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و شیخین آنرا روایت نکرده
 اند انتهی کلام السبکی بنده عاصی میگوید که از حدیث تم کنویم العروس
 معلوم میشود که حال میت بعد از سوال بمنزله نائم است و چنانکه در حالت نوم و

با بدن متعلق است بعد از موت هم او را تعلق است و الله اعلم و حدیث

کل ابن آدم للحديث را بخاری سلم روایت کرده اند که لیس من لائسا

شیء الا یبلی الا عظما واحدا و هو عجب الذنب

و من یرکب الخلق یوم القيمة و در روایتی در سلم است

کل ابن آدم یاکله التراب الا عجب الذنب من خلقه من یرکب و ترش او دیگر است

ان فی الانسان عظما لا تأکل الارض ایداف یرکب یوم القيمة

قالوا ای عظم هو قال عجب الذنب و جمهور باین حد تسک گیرند و

که عجب ذنب یعنی استخوان پنج دم انسان را زمین نمیخورد و فانی پذیرد و مرئی

از اصحاب ثنای فی دین خلاف کرده و گفته که آن هم فانی میشود لیکن را حج نزد

مشکلمین بقا اوست و علما از عموم این حدیث انبیا را خاص کرده اند از آنکه

زمین احب بادایشان را نمیخورد و ابن عبد البر شهید ائیر استثناء کرده و قرطبی

مؤذن مجتب را نیز ابن القیم گفته احادیث صرح اند با عاده روح سو بدن وقت

سوال لیکن ازین عاده حیات معهود که بسبب قیام روح بدن و تدبیری

آنرا و احتیاج آن بسو طعام و غیره حاصل نمیشود بلکه بآب آن حیاتی دیگر حاصل
 میشود که بسبب آن امتحان بسوال توان کرد و چنانکه حیات نایم که زنده است
 غیر حیات مستیقظ است از آنکه نوم مشایهت است و لیکن اطلاق حیات
 از نایم منتفی نمیشود همچنان حیات میت وقت اعاده روح مغایر حیات زنده است
 و ازین حیات اطلاق اسم موت از منتفی نمیشود بلکه این حیات امری متوسط
 است میان موت و حیات چنانکه خواست واسطه است میان حیات و موت و بر استقرار
 روح بموت در حدیث دلالت نیست یثد برین دلالت کند که روح را باین تعلقی
 هست و این تعلق میان پروردگار است اگر چه بدن بوسید و پاره پاره گردد و تقسیم
 و تفریق یا جزائهی باب دوم در حیات شهدا

حق جل شانہ در کتاب مجیدی فرماید و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل
 اللہ اموات بل احياء و لکن لا تشعرون یعنی مگوید که کس که
 کشته شود در راه خدا که ایشان در کائنات بلکه ایشان زندگانند و لیکن شما نمی
 داینده و نیز فرموده و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ

اَمْوَالُكُمْ اِنْ اَجَلٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزَكِّوْنَ فَرِحْنَ بِمَا اَنْتُمْ
 اِلَيْهِ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرْنَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ
 مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرْنَ
 بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَقَوْلِ رَبِّهِ اِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ
 یعنی پسندارید آنان را که گشته شده اند در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه
 ایشان زنده‌اند نزدیک پروردگار خود و روز داده میشوند و حالیکه شاد
 مانند بد آنچه عطا کرده است ایشان را خدا تعالی از فضل خویش و سرور می‌شوند
 به بشارت بآنان که هنوز در سرسینه‌اند با ایشان از پس ایشان آنکه هیچ‌کس
 نیست بر ایشان و نباشند که اندوهناک گردند و شادمانی می‌نمایند نعمتی
 از خدا و افزونی بر آن نعمت و باینکه الله ضایع نکند مزد کارمندان را درین
 آیت تصریح است بحیات شهداء و بر طلاق لفظ حیات بر شهیداء همراة اتفاق است
 و بسبب این اجماع نقل کرده لیکن اختلاف درین است که این حیات حقیقه است
 یا مجاز و بر تقدیر بودن آن حقیقه آیا و بر وقت آن حیات موجود است یا بروز

قیامت خواهد شد و بر تقدیر خود دل درین وقت ایام آن حیات فقط مروج است
 یا جسد را و این چهار قول اند **قول اول** اینکه حیات شهید را حاصل است
 لیکن این حیات مجازی است نه حقیقی وجه مجاز اینکه آنها در حکم الله سبحانه است
 نعیم اند در بهشت یا آنکه اخبار ایشان باقی و زنده اند یا آنکه اجسام ایشان
 در قبور پوسیده و جدا میشوند و اعضا از هم دیگر متفرق و منتشر می گردند
 و یا غیر آن از وجوه مجاز سبکی گفته این همه ضعیف اند زیرا که این عدول است
 از حقیقت بسبب مجاز بقول **دلیل قول دوم** اینکه شهید در روز قیامت زنده
 خواهند شدند درین وقت و این ضعیف ترین اقوال است و بچند وجه باطل کی
 آنکه قول کسی سبب آنه و لکن لا شعرون خطاب است مومنان را باینکه شما حیات
 آنکس در راه خدا در معرکه کفار کشته شده است نمی آیند و زنده بودن ایشان
 در روز قیامت جمیع مومنان را معلوم است و غریب نیست زنده بودن درین وقت
 دوم آنکه وی سبحانه میفرماید و یستبشرون بالذین لم یلقوا بهم من خلفهم مراد از این
 لم یلقوا بهم برادران ایشانند که در دنیا زنده اند و هنوز نمرده و در روز قیامت

همه مجتمع خواهند شد استبشار دآن بعدم لحوق معنی ندارد و سوم کما حادث
 صحیحی صحیح اندکیات ایشان در بوقت پس از آن و چه نباشد و در وقت
 کرده است امام احمد و ابو داود و حاکم و صحیح خود و بیقی از ابن عباس رضی الله
 عنهما گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم هرگاه برادران شما در روز آخر
 کشته شدند الله تعالی ارواح ایشان را در جرف برندگان سبز داخل گردانید
 پس بر نخلهای جنت می آیند و میوه های آن میخورند و در قنادیل طلایی که در سایه
 عرش او نیت اند باشند پس بنکایسکه برادران شما یعنی شهدا طیب باطل و
 مشرب و خوابگاه یافتند گفتند کیست که میرساند برادران را از جانب ما گذر است
 بحیات ایم و روزگمی یابیم تا که آنها از جنت روگردانند و در جهاد مستی نکنند
 الله تعالی فرمود من میرسانم و این آیت نازل شد ولا تحسبن الذين
 قتلوا في سبيل الله ايامهم و روايت کرده است مسلم و صحيح خود از
 گفت پرسیدیم از عبد الله يعني ابن مسعود رضی الله عنه ازین آیت ولا
 تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند

و بهم پوز قون عبدالله گفت ما سوال کردیم ازین بس گفت یعنی بخاطر
 خدا صلی الله علیه و سلم که ارواح شهدا در درون پرندگان سزاواره مر آن پرندگان را
 قندیلها است بعرض او بختی که میخواستند از بهشت میخورد بعد از آن جا
 میگیرند و باشند میکنند آن قناری پس مطلع شد بسوی ایشان پروردگار
 مطلع شدنی و گفت آیا خواستش دارید چیزی را گفتند چه چیز آورد و کنیم و حال
 اینکه می خویم از بهشت هر جا که می خواهیم پروردگار سبحانه آن سوال سه بار
 کرد چون دیدند که البته از سوال گذشته نمی شوند گفتند ای پروردگار می خواهیم
 که باز گردانی روحهای ما را در جسد ما تا آنکه گشته بشویم و در راه تو بار دیگر چون
 پروردگار تعالی دانست که مرایشان را حاجتی نیست گذاشته شدند و این پرورد
 حدیث مصرح اند که این حیات ایشان را در زبان فی حاصل شد و روایت
 کرده است ترمذی از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما گفت ما من رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم طاقی شد و گفت ای جابر بخت چیست که ترا شکسته دل می بینم عرض کردم
 یا رسول الله پدر من در جنگ شهید و اولاد گذاشت و بر زنده او دین است

صلی الله علیه وسلم فرمود ایا بشارت ندیم ترا بد ایچنه الله عزوجل بپدرت
 ملاقات کرد گفتیم که فرمود حق سبحانه کای با کسی سخن نکرده مگر از پس حجاب و
 پدرت رازنده کرد و با و بر و سخن کرد و گفت ای بنده من ایچنه آرزو میدار
 بخواه پدرت گفت ای پروردگار مرا زنده کن تا در راه تو با نانی گشته شوم پروردگار
 عزوجل گفت پیش ازین از من مقدر شد که آنها باز نکرده اند گفت حایرین آیت نازل
 شد ولا تحسبن الدین قتلوا فی سبیل الله ما واثا تر مذکی گفته
 این حدیث ازین وجه حسن غریب است و ایچنه درین حدیث آمده که پدر رازنده کرد
 تقاضا میکند که چنانچه متجدد شد و روح باقی است و مردود نشد پس این بار حیات
 جسد حمل باید کرد یا آنکه مفارقت روح و جسد را حیات اوست و کذا لک سوال
 او که مرا زنده کن مرا دران زندگی دنیا و می است و روایت کرده است طبرانی
 در اوسط از ابن عمر و حاکم و بیهقی از ابی هریره رضی الله عنه گفت چون سوال الله
 صلی الله علیه وسلم از احمد را جعت کرد و بر صاحب بن عمیر و یاران او ایستاد و گفت
 کواهی میدهم که شما نزدیک خدا و تعالی زنده آید پس زیارت کنید و سلام فرستید

برایشان قلم است که جان من و ریاست سلام فرستد بر ایشان کسی که
 اینکه جواب دهند تا روز قیامت چهارم آنکه در حال دیگر اموات مذکور شد
 که آنها در قبور منع اند یا معذب بمرگه حال سایر اموات چنین باشد شهادت
 اولی بود و آنها بالفعل زنده اند قول سوم حیات شهد حیات حقیقی است
 و آن حیات بالفعل حاصل است و ایشان زنده اند لیکن این حیات فقط روح
 را حاصل است بدلیل شهادت این چهارم و این معبود خداوند عز و جل که ذکر یافت روح
 در جوف هر مذکان است و حیات جسم نمیشود مگر بعد روح در آن قول چهارم
 اینکه جسم ایشان زنده است و ایشان را در قبور حیات حاصل چنانکه در احوال سایر اموات
 ذکر یافت که ایشان را در قبور حیات حاصل است و غذای نفیسم مرجمند روح را باشد
 و چون نفیسم غیر شهد چنین باشد نفیسم شهد اولی و اتم و اکمل بود و این هر دو
 قول یعنی قول سوم و چهارم از جهود علما منقول است و قول چهارم مختار سبکی
 و اکثر محققین است ابو حیان در تفسیر خود گفته مردم را در حیات شهد اختلاف است
 جمعی گویند مرگ از حیات بقا را روح ایشان است نه اجسام زیرا که ما مشاهد کنیم که

اجسام فاسد فانی میشوند و جمعی گویند که شهید ایچ روح زنده اند و بعد از شهادت
 مادرین حیات قدح نمیکند و ایشان را بصفت مردگان بنیم و ایشان زنده اند چنانکه

حق تعالی میفرماید و تر الجبال تحسبها جامدة و هي ثمرة السحاب

و چنانکه ناظم را می بینیم که بر هیئت خود است و او در خواب و بیداری می بیند آنچه بر او متعم
 و متالم میشود و سیر و طی گفته نابرهین معنی الله تعالی فرموده بل احياء و لكن

لا تشعرون پس مومنین را باین خطاب تنبیه کرد که ایشان این حیات را

بمشاهده و حسن ادراک نمی کنند و باین متمیز میشود شهید از غیر او و اگر او را

فقط حیات روح باشد شهید از غیر او متمیز حاصل نمیشود چه درین

حیات سایر اموات مشارک اند و مومنان همه میدانند که همه ارواح

زنده اند پس و لكن لا تشعرون را معنی نباشد شهید که در کتاب البرهان

فی علوم القرآن گفته و سی سجانه میفرماید لا تحسبهن الذين يولون

پس ایشان چگونه اموات و احیا باشند گوئیم جائز است که الله تعالی

ایشان را در قبور زنده کند و ارواح در خبری از اجزای بدن ایشان باشند

که بآن جمیع بدن اجساد لذت و لغیم نماید چنانکه در دنیا و جزئی از بدن زنده
 برودت یا حرارت و همه بدن آنرا حس کند انهم از جمله علامتات حیات شهدا
 بقا و اجساد ایشان است که چون ایشان زنده اند جسمشان از بوسیدگی محفوظ
 میماند و از حدیث صحیح ثابت شده که زمین اجساد شهدا را نمی خورد و از جابر
 رضی الله عنه بطریق صحیح آمده که پدرش عیسی بن عمر بن الحجاج رضی
 الله عنهما هر دو در جنگ احد شهید شده بودند و هر دو را در یک
 قبر دفن کرده پس قبر ایشان را کنیز دیدند که حبه ایشان تغییر یافته
 بود کو یا که دیر و زمرده اند یکی را که زخم خورده بود و دست بر زخم نهاده
 همچنان دفن کرده بودند چون دست از زخم برآورده بگذاشتند دست
 بازمانده بیاورد و در روایتی بهیچنی زیاده کرده چون دست از زخم -
 برآورده و خون از آن جاری شد باز دست را بر جرحت بگذاشتند
 خون بایستاد و میان جنگ احد و این واقعه مدت چهل و شش سال
 بود و چون معاویه رضی الله عنه در مدینه بنهر جاری کرد بعد از احد بنجاه

سال و وقت کندیدن قدم حمزه رضی الله عنه را کنند می بینند خون
 ازان جاری شده و اکثر اهل مدینه روایت کرده اند که در ایام ایت
 ولید دیوار حجره شریف در افتاد و وقت تعمیر قدم عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه ظاهر شد و روایات ازین قبیل بسیار اند که از مجموع
 آن قطعات ثابت میشود که اجساد ایشان را زمین نمی خورد و آنچه این
 جهان از بعضی نقل کرده که ایشان اجسام بعضی شهیدان را نشان
 کردند که فانی و بوسیده شده قابل اعتبار نیست چه مراد از شهید
 کسی است که برای اعلاء کلمه الله کشته شود چنانچه در صحیح آمده
 که الرجل یقاتل للمغنم و الرجل یقاتل لذكر و الرجل یقاتل لیری مکانه
 فمن فی سبیل الله رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من قاتل
 لتكون کلمه الله هی العلیا فهو فی سبیل الله پس کسانی که او نشان را
 بوسیده یافتند جهاد ایشان بر اعلاء کلمه الله نبود و آنچه گویند
 بقا جسم و دلالت بر حیات آن نمیدارد و کلام ما در حیات جسم است و در

احادیث سابقه آمده که ایشان میگویند نریه آن نزد او احیای اجساد و
 و این حدیث دلالت میکند که جسم شهید بروح او زنده نیست جویش
 که اگر مجرد بقا جسم بر حیات دلالت نمیدارد لیکن خروج دم و طراوت
 بدن ایشان چنانچه مشاهده کرده اند از آثار حیات است و سوال ایشان
 اندر در روح کسب اجساد حیات دنیاوی است و حیات ایشان از
 قبیل حیات دنیاوی است بلکه نوعی از حیات است مخالف حیات
 این حجر بهمنی در کتاب جوهر المنظم گفته جمیع علما بر آنند که شهید را حیات
 حقیقی است لیکن بقولی آن حیات فقط روح نابا شد
 و بقولی مر روح و جسم هر دو را بود بمعنی آنکه
 بوسید نمی شود و امارات حیات از بر آمدن خون و طراوت بدن
 مستمر اند چنانچه این در ابدان نشان مشاهده میشود و قول باینکه روح کسب
 اجساد شهید را کند و تا قیام قیامت باقی ماند مخالف احادیث
 صحیح است لسانی در هدایه الیرید شرح جوهر التوحید گفته ظاهر نظم این است که

اقصای ممکن شبنجیات حقیقی است چنانکه قضیه آیه شریفه است
 و باین جزم کرده اند بعضی محققین چنانکه ظاهر آن مقتضی است که ایشان
 هر چه اشتها دارند از رزق میرسد چنانکه اعیان باکل و شرب لباس
 و غیره روزی باینده و این ممکن است پس عدول از آن با وجود عدم
 معارض لاقینیست بعضی گویند جائز نیست که الله تعالی جزئی از اجزاء
 شهید را زنده کند و باکل و شرب مستغنی گرداند و بعضی گویند حیات
 مروح است نه جسد را و علامه عارف بالله البحرولی گفته که حیات
 شهید احياتی است که بشر را کیف و معقول نمیکرد و بآن ایمان آوردن
 واجب چنانکه ظاهر شرع بآن وارد شده و از خوض کردن در کفایت
 آن کف واجب است زیرا که علم آن حاصل نمیشود مگر از احادیث
 و چیزیکه بیان مراد کند در احادیث نیامده و شیخ الاسلام زکریا
 انصاری در حواشی تفسیر میخاوی گفته که اکثر مفسرین بر آنند که حیات
 شهید بجسد نیست و این عاقل گفته احتمال دارد که حیات ایشان بجسد

باشد اگر چه ما جسد زنده نه بنیم زیرا که حیات روح بالاتفاق مرجع است
و اثبات است پس اگر حیات شهید محسوب شود ایشان و دیگران
مساوی باشند و بعضی متأخرین گفته اند که آنچه جزوی گفته نفس

آن اوست انتهی کلام اللقانی باب سیوم در حیات

سرور عالم صلی الله علیه وسلم و دیگر انبیاء علیهم

الصلوة والسلام بدانکه حیات سرور عالم صلی الله علیه وسلم

از جمله قطعیات است و در اثبات آن علماء راه مسلک اند مسلک

اول در اثبات حیات و صلی الله علیه وسلم و دیگر انبیاء با حدیث

حافظ امام ابو بکر بهقی جزئی در حیات انبیاء تصنیف کرده ^{دشک} و احادیث

دین باب آمده اند با ساینده خود جمع کرده و امام تقی الدین سبکی

در کتاب شفاء الاسقام بابی در اثبات آن ذکر کرده و شیخ

جلال الدین سیوطی هم در رساله خود آن احادیث آورده و گفته

حیات سرور عالم صلی الله علیه وسلم در قبر شریف و كذلك حیات دیگر

انبیا علیهم الصلوة والسلام نزد ما مستحق و از جمله قطعیات است لایزال
 برین معنی قایم اند و اخبار متواتره بآن ناطق انتهی بنده عاصی برساله
 بیستی مطلع نشده مگر سبکی و سیوطی احادیثیکه بهیچ روایت کرده
 بهمدخذه الا ساینده ذکر کرده اند و این احادیث بر سه قسم اند
 بعضی بحیات مصرح اند و بعضی از آن در باب رویت نبی صلی الله
 علیه و سلم انبیا علیهم الصلوة والسلام را بصفة احوال و بعضی در باب
 رد کردن وی صلی الله علیه و سلم جواب سلام کنندگان است
 کرده است ابن عدی در کامل بر روایت حسن بن عرقه از حسن بن
 قتیبه مدائنی از سلیم بن سعید ثقفی از حجاج الاسود از ثابت بنانی
 از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انبیا
 در قبرهای خود زنده اند نماز میکند از این حدیث کشفه حسن بن قتیبه
 را احادیث غریب حسان اند و آنچه آرد جواز لا یأس به و ابن حاتم در
 بیج حرج یا تعدیل ذکر نکرده بر قانی از دارقطنی ذکر کرده که او مکرر

الحديث است از وی گفته که وی و ابی است و عقیل گفته که او کثیر الوهم است
 بهیقی در صدر جزایات الانبیا این حدیث را بطریق ابن عدی
 روایت کرده و گفته این حدیث از افراد حسن بن قتیبه شمرده میشود
 و این حدیث را طریق دیگر است بهیقی آنرا از طریق ابو یعلی موصلی از
 ابوالجهم الارزق بن علی از یحیی بن ابی بکر از مستلم بن سعید از حجاج
 از ثابت بنانی از النسن بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود الانبیا اعیاء فی قبورهم یصلون سبکی
 کو یحیی بن ابی بکر ثقه است و مستلم بن سعید نیز ثقه است و حجاج
 اگر ابن ابی زیاد باشد ثقه است و اگر غیر او باشد من او را نمی دانم فقط
 ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته حدیث انس را که الانبیا اعیاء
 فی قبورهم بهیقی از طریق یحیی بن ابی بکر روایت کرده است و یحیی
 از رجال صحیح است از مستلم بن سعید و او را احمد و ابن حبان توثیق کرده
 اند از حجاج الاسود و او ابن ابی زیاد بصری است احمد و ابن معین او را

توشیح کرده اند از ثنابت از انس گفت و این حدیث را ابو یعلیٰ موصلی در
مسند خود از همین طریق روایت کرده است و بزار نیز روایت کرده
لیکن در روایت او حجاج الصوف آمده و این و هم است صواب است
که حجاج الاسود باشد چنانکه در روایت بیهقی آمده و بیهقی تصحیح آن کرده
و نیز بیهقی آنرا از طریق حسن بن قتیبه از مسلم روایت کرد و از همین
طریق بزار و ابن عساکر روایت کرده اند و حسن بن قتیبه ضعیف است آتی
بنده عاصی میگوید این حدیث نظریان هر دو طریق بدرج صحت میرسد
و آنچه از ثنابت بنانی از حمید طویل مروی است نیز تقویت آن می بخشد
روایت کرده است ابو نعیم در حلیه از یوسف بن عطفه گفت شنیدم
ثنابت بنانی را که از حمید طویل می پرسید آیا رسیده است ترا که بحرا
کسی در قبر نماز نکند او گفت فی بعد از آن ثنابت بنانی دعا کرد که
یا الله اگر تو کسی را جهت گذاردن نماز در قبر اذن داده باشی پس ثنابت
اذن ده تا در قبر خود نماز گذارد و روایت نماز گذاردن ثنابت بنانی در باب

اول ترقیم یافت امام کمال الدین ابن الزمکانی در کتاب العمل بقبر
 فی زیارت الرسول گفته درین است ذکر اکرام بعضی اولیاء الله
 بقرائت قرآن در قبر و اکرام بعضی نماز که در حالت حیات بآن
 دعای نمود واقع شده است و چون کرامت حق جل شانہ مراد
 خود را به تمکن از طاعت و عبادت در قبر واقع شود انبیا را بطریق
 اولی خواهد بود بیستی گفته احادیثیکه در نماز موسی و غیره انبیا علیهم
 الصلاة والسلام آمده اند تقویت این حدیث می بخشد روایت
 کرده است امام احمد و مسلم و نسائی از انس بن مالک رضی الله
 عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم بشبیر گذر کرد بر موسی علیه
 السلام و دید او را که نماز میکند در قبر خود این منتهی گفت که این
 حدیث را ابوهریره و عبد الله بن جراد و غیره امام نواری روایت کرده
 اند و آیت کرده است ابو نعیم در حلیه از عبد الله بن عباس رضی
 الله عنهما گفت گذر کرد بنی صلی الله علیه و سلم بقبر موسی علیه السلام

پس دید موسی را که ایستاده نماز میگذارد و روایت کرده است
 بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم که در شب اسرار ملاقات کردم موسی را پس صفت کرد
 او را باینکه وی مردی است مضطرب یعنی دراز بالا گویا که از مردان
 شنفه است و دیدم عیسی امیانه بالاسخ رنگ کویا بر آیده است
 از حمام و دیدم ابراہیم را و من مشابه ترین فرزندان اویم الحدیث
 روایت کرده است مسلم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما گفت
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم به تحقیق عرض کرده شدند بر
 من پیغمبران پس دیدم موسی الحدیث روایت کرده است
 بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم دیدم عیسی و موسی و ابراہیم الحدیث روایت کرده است
 بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما گفت فرمود پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم اما موسی کویا می بینم او را و قتی که فرود آمد در وادی تلبیس

کویان روایت کرده است مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما گفت سیر
 کریم همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم میان مکه و مدینه و کذ شتیم یک
 وادی آنحضرت پرسید این کدام وادی است گفتند این وادی الازرق
 است آنحضرت گفت کویامی بنیم موسی را و ذکر کرد از رنگ و موسی و
 چیزی را حال اینکه نهاده است هر دو انگشتان خود را در هر دو گوش
 خود مرا و آواز است بلند بسوی خدا در لبیک گفتن گذرنده است
 باین وادی بعد از آن سیر کردیم تا آنکه برآمدیم بر ثنیة آنحضرت پرسید
 این کدام ثنیة است گفتند ثنیة بر شایا لغت است آنحضرت فرمود
 کویامی بنیم یونس را بر ناقه سوار است و بروی جبهه است پشیم مهار
 ناقه و از پوست خرم است گذرنده باین وادی طلبیه کویان و در
 صحیحین در حدیث اسرا آمده که آنحضرت بر آسمانها با انبیاء ملاقات نمود
 و سخن کرد و روایت کرده است مسلم از ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود
 پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم برستی که میدانم من خود را که بودم در حجر و قیام

قریش از من سوال میکردند از سیر من پس از احوال بیت المقدس چند چیز بپایستید
 که آنرا تحقیق کرده بودم چنان اندوه و کرب بمن لاحق شد که گاهی چنین
 لاحق نشده بود پس الله تعالی بیت المقدس را برای من برداشت
 بسوآن میدیدم و هر چه میرسیدند بان خبر میدادم و بدرستی که مرا
 دیدم در جمعی از انبیا تا گاه دیدم موسی را که ایستاده نماز میکند اردو
 مردی است سبک گوشت کرد اندام کو یا که از مردان شنوده است
 و دیدم عیسی بن مریم را ایستاده نماز میکند و مشابه ترین مردم بوی
 عروه بن مسعود ثقفی است و دیدم ابراهیم را ایستاده نماز میکند
 مشابه ترین مردم بوی یار شماست اراده کرد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم باین ذات شریف خود را پس در رسید وقت نماز و من
 امامت کردم انبیا را و چون از نماز فارغ گشتم گوینده مرا گفت
 یا محمد این مالک است بختیینه دارد و زخ بروی سلام ده من بسوی او
 نکرستم پس مرا ابتدا کرد بسلام بهیچ در جز حیاة الانبیا گفته بر حیات

انبیا بعد از موت احادیث صحیح شایسته بعد از ان با ساند خود
 حدیث مررت بموسی و هو قائم یصلی فی قبره و حدیث ابی هریره در
 امامت انبیا که مسلم و این حدیث ذکر کرده بعد از ان گفته در
 حدیث سعید بن السیب و غیره آمده که نبی صلی الله علیه وسلم با انبیا
 در بیت المقدس ملاقات کرد و در حدیث ابی ذر در صفة معراج آمده
 که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آسمانها با انبیا ملاقات کرد و با آن
 سکا که نمود و این همه احادیث صحیح اند و میان این احادیث سبب
 مخالفت امکانه معارضه نیست شاید که موسی را اولاً در قبر او دید که نماز
 میگذارد بعد از ان موسی و دیگران به بیت المقدس رفتند چنانکه پیغمبر
 ماصلی الله علیه وسلم رفت بعد از ان بر آسمانها عروج کردند چنانکه
 پیغمبر ماصلی الله علیه وسلم عروج کرد و ایشان را و رانچا دید چنانکه
 خبر داد و حلول ایشان درین اوقات بمواضع مختلفه عقلا ممکن است
 چنانکه خبر صادق بآن وارد است و درین همه بر حیات انبیا علیهم السلام

دلالت است تسبیحی گفته که این احادیث صحیح دلائل هستند که آنحضرت صلی
 الله علیه و آله را در صفات اجسام دیده و این روایت در تعقیب بود نه در
 منام زیرا که در اکثر الفاظ مذکور شده که این روایت در شب اسرا بود
 و لهذا در تعقیب بود بر مذہب صحیح که جمهور سلف و خلف بآن قایل اند اگر
 گویند که این در منام بود گوئیم رویا و انبیا حق است و در بعضی روایات
 لفظ آرائی که آمده آنرا بر بودن آن در منام دلالت نیست بدلیل قول
 صلی الله علیه و سلم رأیتنی فی البحر و این در تعقیب بود چنانچه بقیه کلام بر آن
 دلالت است و الله تعالی فرموده فلا تکن فی مہتہ من لقائہ یعنی پس
 مباش در شکیله دیدن موسی و در صحیح مسلم است که قتاده تفسیر میکند که
 بنی صلی الله علیه و سلم بتحقیق با موسی علیه السلام ملاقات کرد و بعضی
 در قول می سجانه و اسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا
 گفته اند که بنی صلی الله علیه و سلم در شب اسرا از ایشان سوال کرد و از تهی
 حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته که روایت انبیا و صحابه است

با وجود آنکه اجساد ایشان در قبور اند محمول برین است که ارواح ایشان
 تشکل بصورت اجسام شدند یا آنکه حیث تشریف و مکرم سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم اجساد انبیا حاضر شدند و مویذ این تاویل حدیث
 طبرانی است از عبد الرحمن بن ماسم از انس رضی الله عنه که بُعِثَتْ
 لَدَى آدَمَ مِنْ دُونِ مَنْ لَكَ نَبِيٌّ فَأَمَّهُمْ يَعْنِي بَرَكِيخْتَهُ شَدِيدًا
 وی صلی الله علیه و سلم آدم و هر که بعد از او بود از انبیا پس اقامت کرد
 آنحضرت ایشان را و در جای دیگر گفته اختلاف کرده اند در حال انبیا که
 بانبی صلی الله علیه و سلم در شب اسطلاقات کردند یا این باجساد بود یا آنکه
 ارواح ایشان در همان اماکن که نبی صلی الله علیه و سلم ایشان را
 دیده بود استقرار داشتند و ارواح تشکل اجساد و تشکل شدن بلی
 الوفا بن یحیی باین جزم کرده و بعضی شیوخ ما قول اول را اختیار کرده اند
 و بر آن دلیل گرفته اند بحديث انس رضی الله عنه که در مسلم است ویدم
 را و شب امر که در قبر ایستاده نماز میکند و این دلالت کند که چون

صلی الله علیه و سلم از آنجا در گذشت موسی علیه السلام نیز در آنجا یافت
 عسقلانی گفته من میگویم که این لازم نیست بلکه جائز است که روح او را
 با جسم در زمین اتصالی باشد که جسم بآن برگردانند نماز تمکین شود
 و روح بر آسمان مستقر بوده و عسقلانی در اینجا میگوید که دیدن
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرانیا علیهم الصلاة والسلام را در شب
 اسرار سموات چند وجه احتمال دارد اول آنکه ایشان را در قبورشان
 بر صورتیکه خبر داده است ازان موضع که فرموده است از سموات
 مشاهده کرده باشد و حق سبحانه و تعالی قوت بصیرت را که باین
 ادراک این حالت کند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعطا فرموده بر
 طبق قول او صلی الله علیه و سلم که رایت الجنة و النار فی عرض هذا الحایط
 و این محتمل دو وجه است یکی آنکه جنت و نار را ازین موضع دیده باشد
 چنانکه کوئی رایت الهلال من منزل لطاق و المراد موضع الطاق دوم
 آنکه صورت جنت و نار را در عرض حایط متمثل ساخته باشند و قدرت

صلاحیت برود دارد و چه دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ارواح ایشان با درسموات متمثل بر صور ایشان دیده باشد سوم آنکه کلام
 مطلق از برای اکرام حبیب خود صلی الله علیه و سلم و تعظیم او ایشان را از قبول
 برداشته بآن موضع برده باشد تا او را از جهت ایشان انس و نبات
 دیگران از کلام بدان احاطه نتوان کرد حاصل کرده و قدرت با هر
 و آیات ظاهره خود بروی پیدا آرد و جمیع این وجوه محتمل اند هیچ کلام
 از اینها بر دیگرے ترجیح ندارد و قدرت کامله صالحه هرست انتہی
 تنبیه صلاۃ که موسی علیه السلام در قبر میکند از آنرا بعضی شراح
 بحقیقت لغوی حمل کنند و گویند که مراد از صلاۃ دعا و ثناست و بعضی
 بحقیقت شرعی حمل کنند و گویند که مراد از آن نماز شرعی است که در
 دارد دنیا بآن مکلف بودند بنده عاصی میگوید احتمال اول در صلاۃ موسی
 علیه السلام در قبر میتواند شد اما نماز وی صلی الله علیه و سلم که بانبیاء
 در آن حمل بحقیقت شرعی معین است چه لفظ اہم که در آن مذکور است قرین

آن است و موی ا نیست آنچه در روایت ابی عبیده بن عبد الله بن
 مسعود از پدر خود آمده که دخلت المسجد فوجدت النبي من بين يميني
 وراكع وساجد ثم اقيمت الصلاة فامسهم رواه الحسن بن عوف في جزوه
 و در روایت يزيد بن مالك از انس رضی الله عنه آمده فلم ألبث
 إلا يسيرا حتى اجتمع ناس كثير ثم أذون مؤذن فاقمت
 الصلاة فقمنا صنفوا فانتظرونا يؤمننا فآخذ بيدي
 جبرئيل فقد مني فصليت بهم رواه ابن أبي حاتم وقرطبي احتمال
 ثانی را اختیار کرده و گفته که ظاهر این حدیث دلالت کند که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم موسی را در نقطه حقیقه دید و وی در قبر رفته است
 نماز گذارد نمازیکه آنرا در حیات خود میکرد و این ممکن است و از این
 مانعی نیست چه و صلی الله علیه و سلم الی الآن در دارد دنیا است که
 دار تعب است اگر کوئی حالت تکلیف بعد از موت باقی مانده خواندن
 نماز چه وجه دارد گوئیم این نماز از حکم تکلیفی نیست بلکه برای تشریف

و اکرام است چه در دنیا نماز محبوب ایشان بود و بدان ملذمت و
 مواظبت می داشتند و بر همان حالت ازین دار فانی انتقال کرده
 الله تعالی ایشان را برای تشریف بمحبوب ایشان مشغول ساخت
 و عبادت ایشان همچو عبادت ملائکه تکلیفی نیست حافظ زین العابدین
 بن حجب در کتاب احوال القبور گفته که گاه باشد که الله تعالی بعضی
 اهل برزخ را در برزخ با اعمال صالحه اکرام میکند اگر چه او را باین عمل
 ثواب حاصل نشود بسبب انقطاع ثواب اعمال بموت لیکن آن عمل برود
 باقی میماند تا ذکر و طاعت الهی لذتی یابد چنانکه ملائکه و اهل بهشت
 و بهشت باین لذت می یابند اگر چه بران ثواب مترتب نیست زیرا که
 نفس ذکر و طاعت از همه نعیم اهل دنیا نزد اهل جنت بزرگتر است
 متغمون هیچ آسایشی مثل ذکر و طاعت الهی نخواهند یافت قاضی
 عیاض گفته حج گزاردن و تلبیه گفتن انبیاء علیهم السلام حال آنکه اموات
 و در دارالآخرت اند که دار عمل نیست چگونه باشد علما را دران چند جواب
 الله

یکی آنکه انبیا مثل شهیدان بلکه از ایشان افضل اند و شهیدان زنده اند
 نزد پروردگار خود پس انبیا هم زنده باشند درین وقت تقرب
 جستن بسو خدا تعالی بهر چه استطاعت دارند و حج کردن و
 نماز گذاردن بعید نیست چنانکه در حدیث آمده زیرا که ایشان
 هر چند وفات یافته اند لیکن هنوز درین دار دنیا اند که دار عمل است
 و چون دنیا فنا پذیرد و دار آخرت که دار جزا است از پس درآید
 عمل منقطع شود و دوم آنکه عمل آخرت ذکر و دعاست الله سبحانه
 فرماید دعواهم فیها سبحانک اللهم سوم آنکه این روست
 منام است در غیر شب اسرار و در بعضی شب اسرار چنانکه در روایت
 ابن عمر آمده بَيْنَا اَنَا نَائِمٌ رَايْتُنِي اطُوفُ بِالْكَعْبَةِ وَحَدَّثَ
 در قصه عیسی علیه السلام ذکر کرد چهارم آنکه سرور عالم صلی الله علیه
 وسلم حالت ایشان را که در حیات بود دید و حال ایشان در حج و
 تلبیه چگونه بود و بگویم مثل کشته و برای همین معنی در بعضی روایات

آمده گائی انظر الی موسی و کافی انظر الی یوشن پنجم
 آنکه بنی صلی الله علیه و سلم از امر ایشان که با آنحضرت وحی شد خبر داد
 اگر چه چشم خود ملاحظه نکرد و برین معنی دلالت دارد کاف تشبیه
 که در بعضی روایات آمده و جایکه کاف نیامده محمول است بر آن
 سبکی گوید جواب اول و دوم مستلزم حیات است و جواب ثالث
 در آنچه در شب اسرا بود صورت نمی بندد و جواب رابع و خامس
 در حج و تلبیه و مانند آن می تواند شد و اما آنچه در شب اسرا واقع
 گشت در آن این جواب راست نمی آید و صحیح در نماز و مانند آن
 و جواب اندکی آنکه اکثر احکام دنیاوی در برنخ اجرامی بایند
 از استکثار عمل و زیادت احوال و این جواب همان جواب اول
 است که آنرا قاضی ذکر کرده دوم آنکه منقطع در آخر تکلیف
 است و باشد که اعمال بغیر تکلیف حاصل شوند بر سبیل تلذذ و جهت
 خضوع به حق سبحانه بنا برین ایشان تسبیح بگویند و دعای کنند

و تلاوت قرآن می نمایند نگاه کن سجد و سرور عالم صلی الله علیه
 و سلم را وقت شفاعت ای عبادت و عمل نیست و بر سر دو جواب
 حصول این اعمال را در برزخ بالغی نیست و از ثبات بنانی بسند
 صحیح آمده که گفت خدایا اگر کسی را عطا کرده باشی گذاردن نماز
 در قبر مرا هم نصیب کن بعد از موت او را دیدند که در قبر نماز می گذارد
 و رویت سرور عالم صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام را که در
 قبر نماز می گذارد درین باب کافی است و نیز روح بنی صلی الله علیه
 و سلم و دیگر انبیاء علیهم الصلاه و السلام قبض نکردند تا آنکه ایشان را
 میان بطن و دنیا و میان آخرت اختیار دادند و ایشان آخرت
 را اختیار کردند و شک نیست که ایشان اگر در دنیا باقی بودند
 بسیار عملهای نیک بجا آوردندی بعد از آن بجهت انتقال کردند
 اگر ایشان نمیدانستند که انتقال بسو الله سبحانه و تعالی است هرگز
 او را اختیار نمودندی و اگر انتقال ایشان مغفوت آنچه باعث

تقرب الی الله است بود البته آنرا اختیار فرمودندی انبی و ارجا
 احادیث که میبقی بآن برجیات بنی صلی الله علیه و سلم استدلال
 گرفته احادیث سلام اند و آیت کرده است امام احمد بودا
 و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و صحیح خود و چاکم در مستدرک
 و بیهقی اند اوس بن اوس ثقفی رضی الله عنه که رسول الله صلی
 علیه و سلم فرمود بد بر سئیکه از فاصله ترین روزهای شمار روز جمعه
 است در آن روز آدم مخلوق شده و در آن روز وفات یافته
 و در آن روز صعقه است پس باید که در آن روز در و بر من زیاده
 فرستید زیرا که در و دشما بر من عرض داشته شود و کذرا نیده شود
 بمن صحاب کفتمند یا رسول الله چگونه عرض داشته شود در و دما بر تو
 حال اینک کهنه و بوسیده شوی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 بد بر سئیکه الله تعالی حرام کرده است بر زمین خوردن جسدها انبیا
 را حافظ زکی الدین منذری گفته که این حدیث را علی است دقیق که بخار

و غیره بآن اشاره کرده اند و طرق این حدیث را در یک جزو جمع کرده
ام و آن علت اینست که این حدیث از روایت حسین جعفری از عبد
الرحمن بن یزید بن جابر از ابی الاشعث صنعانی از اوس بن اوس
آمده و این رجال همه ثقات اند لیکن حسین بن علی جعفری از عبد
الرحمن بن یزید بن جابر نشینده بلکه از عبد الرحمن بن یزید بن تمیم
نشینده و وی ضعیف است و قتی که جعفری بآن حدیث کرد در نام
جدش غلطی کرد و گفت ابن جابر و حافظ رشید الدین از ابو حاتم
رازی نقل کرده که عبد الرحمن بن یزید بن جابر که درین حدیث مذکور است
ثقه است شامی و در طبقه او مرد دیگر است نام او عبد الرحمن بن یزید
بن تمیم سلمی است و او نیز شامی است لیکن ضعیف الحدیث و متروک
است بعضی گویند که حسین جعفری از سلمی که ضعیف است روایت
کرده و بغلط در نسب گفته که ابن یزید بن جابر انشی بنده عاصمی
امام احمد در سند خود این حدیث را از حسین الجعفری از عبد الرحمن بن

یزید بن جابر معقن روایت کرده و بعد از آن دو حدیث دیگر از حسین
 روایت کرده و در آن گفته حدیثا عبد الرحمن بن یزید بن جابر
 و در یک روایت ابن المبارک را با حسین الجعفی مقرون کرده از ابن
 جابر روایت میکند و این میخواید که وی از عبد الرحمن ملاقات کرده است
 و این روایات ما بر توهم و غلط حسین جعفی حمل گرد نهایت مستبعد
 نماید شیخ محمد الدین فیروز آبادی در کتاب الصلوات و البشائر و غیره
 بر طریقی که ابو داؤد و نسائی رفته اند رفتن اولی است از آنکه شان
 ایشان ارفع و اعلی است و ایشان بحال اسنادش اعلم اند و این
 حدیث را نزد ابن جبان و غیره شواهد اند که آنرا تقویت میدهند منتی
 و امام نووی در اذکار تصحیح این حدیث کرده و حافظ عسقلانی
 صحت این حدیث از ابن جبان و غیره نقل کرده و حاکم گفته که این حدیث
 بر شرط بخاری است و شیخ ابن حجر مکی در کتاب الجواهر المنظم گفته که این حدیث
 صحیح است ابن خزمیر و ابن جبان و حاکم در صحاح خود آورده اند و

حاکم گفته این حدیث صحیح است بر شرط بخاری و این حدیث نافعی در
 ادکار تصحیح کرده و بعد الغنی و منذری تحسین آن کرده اند و این
 دجیه گفته آن حدیث صحیح محفوظ است و عدل از عدل روایت کرده
 و کسیکه گفته که آن حدیث منکر یا غیر است از برای علت خفیه پس
 استرواح کرده زیرا که دارقطنی آنرا رد کرده است انہی تنبیہ این
 حدیث را ابن ماجہ در کتاب الجنائز از اوس بن اوس روایت
 کرده و در کتاب الصلاة بہمان طریق از شداد بن اوس روایت
 کرده فزری در اطراف جزم کرده که این وہم است و صواب اوس
 بن اوس است تنبیہ آخر طیبی گفته در اینجا اشکالی وارد میشود
 تقریرش اینکه قول صحابہ کہ چگونه عرض داشته شود درود ما
 بر تو حال اینکه کہنہ و بوسیدہ شوی برسبیل استبعاد بود از سماع
 میت کلام را و جوابش باینکہ اللہ تعالی بر زمین خوردن جسدائی
 انبیاء حرام کرده دفع آن استبعاد نمیکند چه مانع از عرض و سماع

موت است و آن در حالت عدم اکل اجساد هم موجود است
 و در جواب این اشکال گفته که محفوظ ماندن اجساد انبیا از
 من جمله خوارق عادات است هرگاه الله تعالی اجساد انبیاء را
 از آن محفوظ داشت عرض درود بروی صلی الله علیه و سلم و آن
 آن از ایشان ممکن گشت انتهی بنده عاصی میگوید که استماع بیت
 کلام را از جمله معلومات صحابه بود پس استبعاد از جهت استماع است
 واقع نشده چنانچه حاضر سوال ایشان بران دلالت میکند بلکه استماع
 از استماع بعد از بوسیدگی بود که طریقه مستمره در اموات است پس
 آن سرور صلی الله علیه و سلم ارشاد کرد که إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَی
 الْاَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ اجْسَادَ الْاَنْبِیَاءِ وَاللَّهُ اعْلَمُ بِاُیُّهَا
 منادی گفته وجه نخوردن زمین اجساد انبیاء علیهم السلام را اینست
 که زمین از وجود انبیاء و افتادن قدمهای ایشان به خود افتخار میکند
 را بزرگ پندارد پس ایشان را نخوردن منافی آن است و نیز انبیاء

ازان بود بخت تناول کرده برای اقامت عدل او را مسخر ایشان
 گردانید پس زمین را بر ایشان تسلطی نامند و از خوردن اجساد ایشان
 عاجز گشت انبیا بنده عاصی میگوید تواند که وجه نخوردن زمین اجساد
 انبیاء ارجیات است چونکه جسدی ایشان زنده اند زمین آنرا نمی خورد
 چنانکه جسد شهید را نمی خورد آدمیم بر سر مطلب شد او را شنواید
 اند که ازان تقویت حاصل میشود حافظ عسقلانی گفته که این حدیث را
 شاهد است نزد ابن ماجه از حدیث ابی الدرداء و نزد بیهقی از حدیث
 ابی امامه و نزد حاکم از حدیث ابن مسعود و نزد بیهقی از حدیث
 انس و روایت کرده است ابن ماجه و طبرانی از ابی الدرداء رضی الله
 عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اکثر در روز دکنید بر
 من روز جمعه زیرا که آن روز مشهود است که حاضر میشوند در آن روز
 فرشتگان و بدیست که هرگز در روز دنی فرستد بر من کسی مگر اینکه
 عرض کرده میشود بر من درود او تا که ازان فراغت یابد و قیامتیکه

از آن فراغت یا بدو ابرو گفت گفت که بعد الموت یعنی در و بعد
 از موت آنحضرت هم عرض کرده شود فرمود و بعد از موت بدستیک
 الله تعالی خوردن جسد های انبیاء را بر زمین حرام کرده است فَنَبِيٍّ
 اللَّهُ حَيٌّ مَرْتَقٍ پَسَنِي الله زنده است روزی می یا حافظ
 عبد العظیم مندر می گفته که سند این حدیث جید است و زبیری گفته که
 این نقه اند لیکن سبکی گفته که راوی این حدیث زید بن ابراهیم از عباد بن
 نسی بن شینه پس این سند منقطع است لیکن بدیگر احادیث
 تقویت می یابد تنبیه درین حدیث در بعضی نسخ و آن أَنَّ
 لَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ اَوْ اَعْرَضَتْ عَلَيَّ صَلَاتُهُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْهَا
 بلفظ حتی که حرف غایت است آمده و در بعضی نسخ حین یفرغ بلفظ
 حین که ظرف زمان است آمده نظر برین اختلاف ترجمه آنرا بتردید
 کردیم اگر نسخه ثانیه ثابت شود از آن مستفاد میشود که وقت عرض درود
 بروصلی الله علیه وسلم وقت فراغ است بلا تأخیر و اگر نسخه اولی ثابت

باشد دلالت کند بر نیکه وقت درود گفتن بران سرور صلی الله علیه
 وسلم عرض کرده میشود پس او تغییر عدم تاخیر دلالت است شیخ ابن
 حجر یکی گفته که محفوظ نسخه اولی است و قول وی صلی الله علیه وسلم
 و بعد الموت بواو عاطفه که آمده است دلالت دارد که عرض صلاوة
 در هر دو حالت حیات و ممات است و معنی برزق این است که آن
 سرور صلی الله علیه وسلم را از معارف ربانیه و کرامات رحمانیه آنچه
 لایق مقام رفیع اوست میرسد و او را بآن در قبر شریف آسایش
 و لذت حاصل میگردد چنانکه آن سرور صلی الله علیه وسلم در حالت حیات
 دنیوی بآن لذت می یافت و چون این معارف روح شریف
 را بمنزل غذا بلکه از آن فایز تر بود بلفظ رزق از آن تعبیر تا شامل گردد هم
 ظاهری و باطنی را در حیات و بعد وفات دلالت کرده است طبرانی از
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بنده که درود
 فرستد بر من مگر آنکه میرسد مرا آواز او کفیم و بعد از وفات تو پیغمبر

بعد از وفات هم او از میرسد فرمود و بعد از وفات من بدرستی که
 الله تعالی حرام کرده است بر زمین خوردن اجساد انبیاء را تنبیه
 آنچه ذکر کردیم از نخوردن زمین اجساد انبیاء علیهم السلام با منافات
 ندارد بدینچه ابن جبان در صحیح خود آورده که عجوژی از بنی اسرائیل
 موسی علیه السلام خبر داد از صند و قیقه در آن عظام موسی علیه السلام
 بود پس موسی علیه السلام آن صند و قیقه را استخراج کرد و همراه خود
 بارض مقدسه برد چنانچه عظام او را در محلی بدن نمود یا اینکه هرگاه
 جسدش ابد روح نکرد از آن تعبیر بعظم که شان آن عدم احساس
 است نمود یا اینکه کمان کرد که ابدان انبیاء بر مثال ابدان دیگران
 بوسیده میشوند ذکره ابن حجر المکی فی جوهر المنظم و آیت کرده است
 حاکم در مستدرک و بیهقی از ابی مسعود انصاری رضی الله عنه که رسول
 الله صلی الله علیه وسلم فرمود اکنار درو و دکنند بر من در روز جمعه زیرا که
 نیست کسی که درو و دفرستد بر من روز جمعه مگر اینکه عرض داشته شود

بر من درود او حاکم گفته که اسناد این صحیح است روایت
 کرده است بیهقی در شعب الایمان از ابی هریره و ابن عبده
 در کامل از انس رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم اکتار درود کنسید بر من در شب غرود در روز از هر
 پس بد رستیکه درود شما بر من عرض داشته شود و این حدیث
 اسعید بن منصور در سنن خود از حسن بصری و خالد بن معدن
 کلاعی مرسل روایت کرده مناوی گفته در سند این عبد المنعم
 بن بشیر است ابن معین و ابن حبان تضعیف او کرده اند و ^{فقط} حاکم
 عسقلانی گفته که متفق علی ضعفه روایت کرده است ابن بشکوان
 از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود اکتار درود کنسید بر من در شب غرود در روز از هر بد رستیکه
 درود شما بر من عرض داشته شود و من بر شما دعا کنم و استغفار
 نمایم روایت کرده است بیهقی از محمول از ابی امامه رضی الله عنه

گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم زیاده فرستید در و در
روز جمعه زیرا که در و دامت من بر من غرض داشته میشود بر و در جمعه
پس کسیکه از ایشان بر من زیاده در و در فرستاده است اقرب
بود پس از روی منزلت حافظ عبد العظیم منذری گفته که سند این
حسن است و سبکی گفته که سند این جید است و محمد الدین فیروز آبادی
گفته که اسناد این جید است و رجال آن ثقات اند و سیوطی
و ابن حجر مکی گفته که این حدیث حسن است و بعضی گویند که محمول
از ابی امامه نشنیده لیکن طبرانی اثبات سماع او از ابی امامه
نیکند و آیت کرده است طبرانی در کبیر و او سبط از حسن بن علی
رضی الله عنهما گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم در و در -
فرستید بر من هر جا که باشید زیرا که در و در شما میرسد و ابو الحسن
علی الهیثمی گفته که در سند این حمید بن ابی زینب است و او را نمی دانم
و باقی رجال آن رجال صحیح اند حافظ عبد العظیم منذری گفته که سند این

حسن است و سخاوی گفته که این شیخ را یک شواهد اند و روایت کرده
 است ابن عساکر از ابی طلحه رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم که جبرئیل نزد من درآمد و گفت بشارت دادم ترا که
 هر که در روز فرستد بر تو ایکیاری نویسد الله تعالی برای او ده حسنه و ممکنه
 از وی ده گناه و بلند سازد برای او ده درجه و روز فرستد الله تعالی
 بر او مثل قول و عرض داشته شود در روز او بر من روز قیامت تلقیب
 وقت عرض صلاه در بعضی روایات بر روز قیامت و در بعضی روز جمعه
 بعضی وقت گفتن در و ده که آمده منافات ندارد باشد که عرض مکرر شود و در وقت
 خواندن در و در روز جمعه و در روز قیامت چنانکه در عرض اعمال بنی
 آدم گویند که اعمال بر الله تعالی هر روز عرض داشته شوند و در روز و شب
 و پنجشنبه شب نصف شعبان روایت کرده است بطرانی در اوسط
 از انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 هر که در روز فرستد بر من میرسد در و او مرا و من بر او در و می فرستم

و نوشته شود برای او سوگ این ده حسنه مندری گفته که سنده لاباس
 و ایت کرده است طبرانی در معجم کبیر از ابی امامه رضی الله عنه گفت
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر که درود فرستد بر من در دو هفته
 بر او الله تعالی و یک فرشته را موکل گرداند تا آن درود بر من برساند
 فیروز آبادی گفته که سنه این حدیث روایت کرده است بیهقی
 در جزو حیات الانبیا و اصحابانی در کتاب الترغیب و الحافط
 ابن بشکوال و ابوالیمین بن عساکر از انس رضی الله عنه گفت فرمود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر که بر من درود فرستد صد بار
 در روز جمعه و شب جمعه حاجت او بر آید بقا حاجت
 در آخرت و سی حاجت در دنیا بعد از آن الله تعالی فرشته را
 بآن موکل گرداند تا آن درود را در قبر نزد من داخل کند چنانکه بایا
 نزد شامی آرد بدستیکه علم من بعد از موت من همچو علم من است
 در زندگی و در کلمات بیهقی چنین است که فرشته خبر می دهد از نام و نسب

آن کس که بر من درود فرستد پس نام او را در صحیفه سفید که نزد
 من است ثبت میکنم و آیت کرده است بخاری و ترمذی و خود از
 عمار بن یاسر رضی الله عنه گفت شنیدم پیغمبر خدا را علی الله علیه
 وسلم میگفت بدستیکه مر خدا ایتعالی را فرشته است که او را اسماع
 خلائق عطا کرده و آن فرشته بر قبر من استاده است پس هیچ
 کس بر من درود نمی فرستد مگر اینکه آن فرشته درود او را بمن
 میرساند و این حدیث را هزار دررسند خود و ابن النجار روایت
 کرده اند و ابن عساکر از طرق مختلفه آنرا آورده و طبرانی در کبیر و
 طریق از یغیم بن ضمضم از عمران بن الحمیری روایت کرده ابو الحسن
 الهیثمی گوید در رسند این حدیث یغیم بن ضمضم است و او ضعیف
 است و ابن الحمیری کدام است من او را نمی دانم و باقی رجال آن
 رجال صحیح اند بنده عاصی گوید عمران بن الحمیری را ابن حبان در نقای
 تابعین ذکر کرده قول اسماع خلائق عطا کرده معنی آن این است

که الله تعالی او را قوتی داده که بسبب آن درک میکند و میشنود
 سخن همه مخلوقات را از جن و انس و غیرهما و آیت کرده است
 دجلی از ابی بکر صدیق رضی الله عنه گفت فرمود رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم که اکثر درود کنسید بر من بدستیکه الله تعالی
 فرشته را نزد قبر من موکل کرده که هرگاه کسی از امت من بر من درود
 فرستد آن فرشته را بگوید یا محمد فلان بن فلان درین وقت
 بر تو درود فرستاده است و آیت کرده است ابن ابی شیبہ
 در مصنف از یثیم از حصین بن عبد الرحمن از زید الرقاشی گفت
 بدستیکه فرشته موکل است برای کسی که درود فرستد بر رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم تا آن حضرت صلی الله علیه و سلم را برساند
 که فلان کس از امت تو بر تو درود فرستاده است و آیت
 کرده است عبد الرزاق و امام احمد در سند و نسائی در سنن و ابن
 حبان صحیح خود و ابو حاتم و طبرانی در کبیر و ابوالشیخ در کتاب العظمی

و ابو یوسف در حلیه و حاکم درست درک و بی همتی در شعب الایمان و اسمعیل
 قاضی بطرق مختلفه از سفیان ثوری از عبد الله بن السائب
 از زاذان از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت فرمود یحیی
 خدا صلی الله علیه و سلم بدستیکه مر خدا تعالی را فرستگانند
 که سیاحت می کنند در زمین و از است من مرا سلام میرسانند حاکم
 گفته که این حدیث صحیح است و ذهبی قول او را مسلم داشته
 و گفته رجال احمد رجال صحیح اند و سبکی گفته اسناد این حدیث
 تا سفیان ثوری بطریق صحیح است و عبد الله بن السائب زاذان
 را ابن معین توثیق کرده و مسلم از هر دو روایت کرده پس این اسناد
 صحیح است و محمد الدین فیروز آبادی گفته اسناد این حدیث صحیح اند
 و سیوطی بصحت آن حکم کرده و این حدیث را ابو جعفر محمد بن الحسن
 الاسدی از سفیان ثوری از عبد الله بن السائب از زاذان
 از علی رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم

فرمود بدستیکه مر خدا تعالی را فرشتگانند سیر میکنند و میروند
 و در زمین میروند مرا صلاة آنکس که بر من صلاة می فرستد از
 امت من در اقطنی گفته محفوظ درین روایت ز او این سنت از
 ابن مسعود یلغونی عن امتی السلام روایت کرده است امام
 احمد و ابوداود و در آخر کتاب الحج از سنن خود از طریق عبدالله
 بن نافع الصایغ از ابن ابی ذیب از سعید المقبری از ابی هریرة
 رضی الله عنه گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم مکرر اند
 خانه های خود را قبور و مکیه قبر مرا عید و درود فرستند بر من
 زیرا که بدستیکه درود شما بر من میرسد هر جا که باشید رجال این
 رجال صحیح اند و عبدالله بن الصایغ از رجال مسلم است یحیی بن
 معین توثیق وی کرده و ابودرعه گفته که ان لا باس به و امام نووی
 در ازکار گفته که سند این صحیح است و فیروز آبادی در سند ابوداود
 گفته که انه حسن و این حدیث را عبد الرزاق در مصنف خود از حسن

بن الحسن بن علی مرسل روایت کرده و آنرا حافظ ضیاء الدین احسن
 بن علی رضی الله عنهما مسند روایت کرده و در آن ذکر صلاة و سلام
 هر دو آمده و آنرا قاضی اسمعیل در کتاب فضل الصلاة از زین العابدین
 علی بن حسین بن علی از پدر خود از جده خود روایت کرده تنبیه
 درین حدیث که آمده لا تجعلوا بیوتکم قبورا بعضی آنرا بر ظاهری حمل کنند
 و گویند کور در خانه کردن جائز نیست و بعضی گویند که این استعلاء
 است از خالی ننگ داشتن خانه از نماز یعنی ترک نشید گذاشتن نماز
 در خانه آنرا مثل مقابر بگذارید که در اینجا نماز نمیکند از آنجا قول و
 لا تجعلوا قبری عیدا درین تاویلهاست یکی آنکه اکثر زیارت
 قبر شریف وی صلی الله علیه و سلم کنید و آنرا ترک نکنید بروحیه
 زیارت نکنند مگر در بعضی اوقات بر مثال عید که در سال بدیش
 از دو بار نمی آید این تاویل از حافظ زکی الدین عبد العظیم منذری -
 منقول است دوم آنکه برای زیارت قبر شریف وی صلی الله علیه و سلم

روزی مخصوص نکرده اند که زیارت نمیکند مگر در آن روز چنانکه ذکر شد
 مشاهد برای زیارت روز مخصوص میکنند پس برای زیارت قبر
 شریف وی صلی الله علیه و سلم روزی معین نکنند بلکه در هر روز که
 خواهد بکنند سوم آنکه قبر شریف را مانند عید نکرده اند در عکوف و اطهار
 زینت و اجتماع مردم و غیر ذلک که در عید بعمل می آید بلکه بر مجرد
 زیارت وی صلی الله علیه و سلم و دعا اکتفا کرده برود و این هر دو
 تاویل را بسبب نقل کرده شیخ ابن حجر مکی در کتاب درمنصوب گفته که
 بنی از اتخاذ قبری صلی الله علیه و سلم را عید احتمال دارد که بر احوش
 باشد بر کثرت زیارت و آنرا بمثال عید نکنند که نمی آید در سال
 مکرر و بار و آظهر این است که درین اشارت است از منع اتخاذ
 قبری صلی الله علیه و سلم سجد چنانکه در حدیث دیگر آمده یعنی
 نکرده اند زیارت قبر را عید بر وجهیکه در آن اجتماع کنند چنانکه عید
 می کنند و عادت یهود و نصاری بود که برای زیارت قبور انبیا

مجتمع می شدند و در آنجا بطور مشغول می گشتند پس وی صلی
 الله علیه و سلم امت خود را ازین منع کرد یا اینکه در تعظیم قبر وی
 صلی الله علیه و سلم از مأموریه تجاوز نکند اثنی اگر نظر کنی اهل هند را
 که در عرس اموات مرد و زن همه نزد مزار مانند عید بلباسها فاخره
 مجتمع شوند و باقسام لبو و لعب و فسق و فجور ترکیب میشوند دان
 که از اندیشه همین معنی نبی فرمود روایت کرده است بهیچ وجه
 الا یان و اصبهانی در کتاب الترغیب از ابی هریره رضی الله عنه
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر که در و و فرستد بر من
 نزدیک قبر من میشوند آنرا و هر که در و و فرستد بر من از دور بایزد
 شوم آن در و در یعنی ملائکه آن در و در قبر من رسانند این
 حدیث را احمد بن علی الحیرانی و یوسف بن الضحاک الفقیه و محمد بن
 عثمان بن ابی شیبہ و احمد بن ابراهیم بن لیحان و عیسی بن عبد الله
 الطیالسی و لیث بن نصر الصاغانی و حسین بن عمر بن ابراهیم الثقفی

همه از العلان بن عمرو الحنفی از محمد بن مروان السدی الصغیر از عیسی
 از ابی صالح از ابی هریره مرفوعاً روایت کرده اند و در روایت
 عیسی الطیالسی آمده اخبارنا العلان بن عمرو الحنفی اخبارنا ابو عبد الرحمن
 الاعمش بن بیهقی گفته ظن من انست که این ابو عبد الرحمن همان
 محمد بن مروان سدی است و در وی نظرت است این محمد بن
 مروان سدی صغیر است که با تفاق محمد بن ضعیف است و این
 حدیث را طریق دیگر است از محمد بن عبد الله بن ابراهیم الشافعی
 و ابو الحسین احمد بن عثمان الادمی و ابو عبد الله الصفار و محمد بن عمر
 بن حفص النیسابوری همه از محمد بن یونس بن موسی الکدیمی از عبد الملك
 بن قریب الاصمعی از محمد بن مروان السدی از اعمش از ابی صالح
 از ابی هریره روایت کرده اند و لفظش چنین است مَا مِنْ عَبْدٍ
 بِسَلَمٍ عَلَى قَبْرِیْ اِلَّا وَكَلَّ بِهَا مَلَكٌ یَبْلَغُنِیْ وَكَفَى
 امر آخره و در نیاه و كنت لشهیدا و شفیعاً یوم القیمة

و در بعضی طرق این کدی می باشد نسبت بسوی جد او کرده محمد بن موسی
 گفته اند و این طریق اضعف از طریق اول است چه در آن فقط محمد
 بن مروان سندی است و در این طریق باضعف سه ضعف کدی می
 هم انضمام یافته و این حدیث را طریق دیگر است روایت کرده است
 آنرا ابو محمد حمید الرحمن بن حمدان بن عبد الرحمن بن المزیان الخلال
 از طریق ابی النخری از عبد الله بن عمر از نافع از ابن عمر گفت که رسول
 الله صلی الله علیه وسلم فرمود من صلی علی عیند قبری ردده
 علیه و من صلی علی فی مکان آخر بلغونی و ابو النخری
 ضعیف است جدا و ابو الشیخ در کتاب الثواب از عبد الرحمن بن احمد
 الاعرج از حسن بن الصباح از ابو معاویه از اعمش از ابی صالح از ابی
 هریره مرفوعا روایت کرده که من صلی علی عیند قبری سمعته
 و من صلی علی نائیا بلغته حافظ عسقلانی گفته سند این حدیث
 تنبیه از این احادیث ظاهر شد که هر که صلاوة و سلام بر آن حضرت

صلی الله علیه وسلم میکند علم آن با آنحضرت حاصل میشود اگر بعید است
 صلاة و سلامش عرض داشته شود یعنی ملائکه بعرض وی صلی الله علیه
 وسلم میرسانند و هر که قریب است صلاة و سلام و آنحضرت بنا
 خود میشوند و درین صورت هم ملائکه عرض میکنند و مانع نیست از اینکه
 در قریب این برد و امر مجتمع شوند که خود بشنود و ملک هم عرض کند
 نظر بر بید خصومت و اعتنا ایشان و استمداد برای آن کس و غیر
 ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود جواب صلاة و سلام
 میفرماید خواه بعید بود یا قریب و دعوی اختصاص جواب بزازیر
 فقط محتاج بدلیل است بلکه رد سلام بزازیر باحاد و مؤمنین باحادیث
 صحیح ثابت شد پس اگر جواب آن سرور صلی الله علیه وسلم بزازیر خاص
 گفتن بآنحضرت صلی الله علیه وسلم خصوصیتی نماند ابو الیمین بن عمار که
 گفته چون رد سلام بزازیرین قبر وی صلی الله علیه وسلم جایز باشد
 رد آن مرجمیع است لکن از اقطار بعیده صلاة و سلام میکنند جائز باشد

گفت

روایت کرده است ابن سعد و طبقات از بکر بن عبد الله المزنی
 فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم زندگانی من مرثا یا خیر است
 سخن میکنند شما با من و سخن میکنم من با شما و چون سخن میرم وفات من
 شما را خیر است عرض کرده شوند بر من علبای شما پس اگر بنم نیکی اشکر
 کنم مر خدا را و اگر بنم بدی را طلب از مرش کنم برای شما بکر بن عبد الله
 تابعی ثقة امام است و حدیث او مرسل است و این حدیث را بزار از
 ابن مسعود مرفوع روایت کرده ابو الحسن هشتمی گوید که رجال او رجال صحیح
 اند محققانند که از این همه احادیث قدر بیشتر که عرض سلام است
 بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم قطعا ثابت میگردد و از لازمه
 آن که حیات است نیز قطعا ثابت میشود بی هیچی گفته از جمله احادیث
 که بر حیات انبیاء دلالت دارند حدیث ابی هریره رضی الله عنه است
 گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم فضیلت ندبید را بر من
 زیرا که آدمیان در روز قیامت پهنوشی افتند و من نه پراشان

پیوش افتم نخستین کسیکه پیوش در آید من باشم پس نگاه می نمیم روی
 علیه السلام را که جانبی از عرش گرفته ایستاده است نمی دانم که آیا بود
 در آن کسان که پیوش افتاده بودند و پیش از من پیوش می دادند یا
 بود از جمله کسانی که ایشان را الله تعالی استننا کرده رواد البخاری
 و مسلم بیقی گفته که این قول راست نمی آید مگر اینکه الله تعالی انبیاء
 ارواح ایشان برآورده و ایشان مانند شهیدان نزد خدای تعالی
 زنده اند و چون نفخه اولی در صور دهنند پیوش شوند همراه آنها که
 پیوش شوند و این صعقه در جمیع معانی موت نیست مگر در رفتن شعور
 و اگر موسی علیه السلام را الله تعالی به الا ماشاء الله استننا کرده است
 در آن حالت شعوری علیه السلام نخواهد رفت و بصعقه طوح حساب
 کرده شد انبی و آیت کرده است ابو یعلی از ابو هریره رضی الله
 عنه گفت بشنیدم پیغام خدا را صلی الله علیه و سلم که میفرمود قسم
 او است که نفس من در پیکر قدرت او است هر آنکه عیسی بن مریم نازل

خواهد شد بعد از آن چون بر قبر من استند و ندانند که یا محمد است یا جبرائیل
 دهم وارد و آیت کرده است ابو نعیم در کتاب دلائل النبوه از سعید بن
 المسیب گفت در شبهای جنگ حرّه در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 جز من کسی نبود چون وقت نماز می آمد آواز اذان از قبر نبی صلی الله
 علیه و سلم می شنیدم و آیت کرده است ابن سعد در طبقات از
 سعید بن المسیب گفت در ایام جنگ حرّه ملازمت مسجد می نمودم
 و مردم در قتال مشغول می بودند چون وقت نماز می رسید آواز اذان
 از جانب قبر شریف وی صلی الله علیه و سلم می شنیدم و آیت
 کرده است داری در سند خود از مروان بن محمد از سعید بن عبد العزیز
 گفت در ایام جنگ حرّه در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم تادم
 سه روز اذان و اقامت نگفتند و سعید بن المسیب در مسجد پیوسته
 می بود و وقت نماز نمی شناخت مگر با و از یک از قبر رسول الله صلی
 الله علیه و سلم می شنید و آیت کرده است زبیر بن بکار و اخبار

الايمان از سلیم بن سحیم گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم را
 بخواب دیدم و عرض کردم یا رسول الله اینان که ترا می آیند و بر تو
 سلام میکنند آیا سلام ایشان بامیدانی فرمود آری می دانم و
 جواب می دهم و آیت کرده است ابن النجار از ابراهیم بن بشیر
 گفت سالی حج گذاردم و بمدینه رسیدم و چون نزد قبر شریف
 رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم بر آن حضرت سلام کردم از
 اندرون محراب شریف آواز آمد که وعلیک السلام و مثل این از جمعی
 از اولیا و صالحین منقول است مسلك ثانی اثبات حیات
وی صلی الله علیه و سلم بقیاس بیانش نیست که حیات شهیدان
 قرآنی ثابت گشته و چون این رتبه شریفه شهیدان ثابت شد
 انبیاء زیاده استحقاق باین مرتبه می دارند چه مرتبه بالاتر از مرتبه
 انبیاء نیست و حال انبیاء علیهم الصلوة والسلام اعلا و اکمل از حال
 شهیدانست پس محال است که این بحال شهیدان حاصل شود و انبیاء

نباشد خصوصاً چنین کمال که سبب قرب و زیادت زلفی است
و نیز این رتبه شهید را که حاصل شد اجر جهاد است که تلخی شفت
و مرگ که ارا کرده و جان شیرین را در راه او دادند بنی صلی الله علیه
و سلم که بانی این امر است و داعی و مادی او را نیز آن اجر حاصل شود
بدلیل قول وی صلی الله علیه و سلم مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً

حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهُ وَاجِرٌ مِنْ عَمَلِهَا الْحَدِيثُ رَوَاهُ

مُسْلِمٌ عَنْ جَبْرِ بْنِ زَيْدٍ رَوَاهُ مِنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ

لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ اجْوَرٍ مَنْ يَتَّبِعْ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ

اجْوَرِهِمْ شَيْئاً الْحَدِيثُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

عَنْ جَبْرِ بْنِ زَيْدٍ رَوَاهُ مِنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ

مِثْلُ اجْوَرٍ مَنْ يَتَّبِعْ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ اجْوَرِهِمْ شَيْئاً

الْحَدِيثُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ جَبْرِ بْنِ زَيْدٍ

رَوَاهُ مِنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ اجْوَرٍ مَنْ يَتَّبِعْ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ

اثبات شهادت است مر آن سرور صلی الله علیه و سلم را چون شهادت
 ثابت شد حیات هم ثابت گشت بیان آن اینست که یهود و خیبر آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم را در کشتی کوه سپند زهر قاتل دادند و
 آنحضرت ازان تناول کردند و بشیر بن البراء که همراه آنحضرت خورده
 بود همان وقت انتقال کرد و معجزه آن سرور صلی الله علیه و سلم بود
 که تا نیز زهر با آنحضرت نکشت لیکن همیشه درد آن می یافت تا اینکه
 وفات کرد بخاری و بیهقی از عائشه رضی الله عنهما روایت کرده
 اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض موت خود فرمود طعمی که
 در خیمه خورده بودم درد آن همیشه می یافتم و این وقت یافتن من
 بریده شدن دل از آن سم و ابو یعلی و طبرانی و حاکم در مستدرک
 و بیهقی در دلائل النبوة از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت
 کرده اند گفت هر آینه نه بار قسم خوردن برین که رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قتل کرده شد قتل کردنی دوست ترست نزد من از نیکه یکبار قسم

گفتم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کشته نشده و این ازان است که الله
 تعالی وی صلی الله علیه و سلم را بنی گردانید و او را شهید گردانید
 احادیث علمای میگویند که الله تعالی در آنحضرت صلی الله علیه و
 سلم نبوت و شهادت را جمع کرد پس بفرموده و لا تحسبن الانبياء
 الاية حياتي صلی الله علیه و سلم در قبر ثابت شد از عموم اقطاب از
 مفهوم موافق این همه دلایل حیات نبی صلی الله علیه و سلم ثابت
 و علمای محققین بآن نص کرده اند بهیچ در کتاب الاعتقاد نوشته
 انبياء عليهم الصلاة والسلام را بعد از قبض ارواح باز ارواح با
 در آمدند ایشان نزدیک پروردگار زنده اند مانند شهدا و قری
 در تذکره از شیخ خود نقل کرده که موت عدم محض نیست بلکه آن نقیص
 است از حالی بجالی و برین حال شهدا دلالت دارد که ایشان بعد
 از قتل و موت زنده اند روزی می یابند و شادمانند صفت زندگان
 در دنیا همین بود و چون این حال شهدا باشد انبياء عليهم الصلاة والسلام

بآن احوال و اولی باشند و در حدیث صحیح آمده که زمین اجساد و انبیاء را
 نمی خورد و نیز آمده که آن سرور صلی الله علیه و سلم شب این در بیت
 المقدس و در کسما بنها با انبیاء علیهم الصلوة والسلام ملاقات کرد
 و موسی علیه السلام را دید که در قبر ایستاده نماز میگذارد و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم خبر داد که هر که برو سلام کند جواب سلامش میدهد
 و غیر ذلک که از جمله آن یقیناً ثابت میشود که مرجع موت انبیاء
 است که ایشان از چشم ما پوشیده شدند به نحی که ما ایشان را در کینیم اگر
 زنده و موجود اند و حال ایشان بر مثال حال فرشتگان است که زنده
 و موجود اند لیکن کسی از بنی نوع انسان ایشان نمی بیند بخود یا الله
 که حق سبحانه ایشان را بکرامت مخصوص کرده انتهی سوال کرده شد
 از باری که بنی صلی الله علیه و سلم بعد از وفات ایازنده اند یا نه جواب
 داد که بنی صلی الله علیه و سلم زنده اند استاذ ابو منصور عبد القابری
 طایر بغدادی فقیه اصولی شیخ شافعی در اجوبه مسائل حاج ربین گفته

که محققین متکلمین از اصحاب ماکلفه اند که بنی صلی الله علیه و سلم بعد
 وفات خود زنده اند و از طاعت امت خویش شادمان میشوند و
 بر معاصی اند و بکین می گردند و درود کسی که بروی صلی الله علیه و
 سلم میفرستد از امتیان او باحضرت می رسد انبیا و پیغمبر میشوند
 و جبرائیل ایشان را زمین نمی خورد موسی علیه السلام در زمان خود
 وفات یافت سرور عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که من او را در قبر
 دیدم که ایستاده نماز میکند از دو در حدیث معراج گفت که او را در
 آسمان چهارم دیدیم و آدم علیه السلام را در آسمان دنیا و ابراهیم
 خلیل الله را در آسمان بیستم و خلیل علیه الصلاة والسلام فرمود :-
 مَرَجَا هَلَا بِنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَچون این اصل نزد
 ما صحیح گشت که نیم پیغامبر صلی الله علیه و سلم بعد از وفات
 زنده شده بر نبوت خود است این آخر کلام است از دست و شیخ
 السنه حافظ ابو بکر بهقی در کتاب الاعتقاد گفته که انبیا علیهم الصلاة

سکینت و وقار را زیر کمر وی صلی الله علیه وسلم میشتنوند و می دانند
 و توف تر ایش خود لصوص علماء متاخرین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی
 و شیخ زکریا انصاری و قسطلانی و ابن حجر مکی و سیّد سمنهودی
 و غیره در غیاب بسیار اند چونکه مرجع همه بهین دلائل است ایاد
 کلمات ایشان را ترک کردیم **فصل** از جمله احادیث که بهیقتی
 بآن بر حیات نبی صلی الله علیه وسلم استدلال گرفته حدیث
 ابی هریره است که امام احمد در مسند و ابوداود در سنن و بیهقی
 در شعب الایمان از طریق ابی عبد الرحمن المقرئ از حیوة بن شریح
 از ابی صخر حمید بن زیاد از یزید بن عبد الله بن قسیط از ابی هریره
 رضی الله عنه روایت کرده اند گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه
 وسلم ما من أحد یسلم علی الارء الله علی روحی حتی
 ارء علیه السلام یغنی نیست هیچ کس که سلام کند بر من بگر
 اینکه الله تعالی رد کند بمن روح مرا تا اینکه رد کنم برو سلام را امام

نووی در ریاض الصالحین و اذکار گفته که سند این صحیح است حافظ
 عسقلانی گفته که رجال اسنادش ثقات اند سبکی گفته این اسناد
 صحیح است شیخ ابی داود و محمد بن حوف امام جلیل است احتیاج
 دریافت حال او نیست و عباس بن عبد الله الترمذی با وی از
 مقری روایت کرده و مقری و حیوة و یزید بن عبد الله بن
 قسیط همه ثقات و متفق علیه اند و حمید بن زیاد از رجال مسلم
 است امام احمد میگوید که انه لا باس به و ابو حاتم نیز چنین گفته
 و یحیی بن معین گفته که انه ثقة لیس به باس و از ابن معین روایت
 آمده که گفت این ضعیف لیکن روایت توثیق را حج است جهة -
 موافقت احمد و ابو حاتم و غیرهما ابن عدی گفته هو عندی صالح
 الحدیث مکرار روایت وی در دو حدیث انکار دارم یکی المومن
 ما کف و دیگر در قدیریّه و در باقی احادیث امید دارم که مستقیم
 است اما قول شیخ زکی الدین در وی که انکر علیه شیخی

من حدیثه پس از این حد تعین آنچه انکار کرده اند بیان کردیم
 و این حدیث از ان احادیث نیست و بمقتضای آن این حدیث
 صحیح باشد ان شاء الله و جمعی از ائمه در مسئله زیارت برین حد
 اعتماد کرده اند و بیقی باب زیارت قبر نبی صلی الله علیه و سلم
 باین حدیث ابتدا کرده و این اعتماد صحیح و استدلال مستقیم است
 انتهی کلام سبکی و بظاهر این حدیث اشکالی وارد میشود و یا
 اینکه از احادیث سابقه ثابت شد که سرور عالم صلی الله علیه
 سلم در قبر زنده اند و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر مفارقت
 روح از بدن شریف و انفصال روح از بدن همان موت است
 حافظ جلال الدین سیوطی در رساله خود ازین اعتراض یک جواب
 از ابن الفاکهانی نقل کرده و بر آن تعقب کرده و از طرف خود
 چهار وجه جواب داده و زعم کرده که این همه جواب از استنباطات
 خود است لیکن بیقی و سبکی و حافظ ابن حجر عسقلانی چند جوابات

از آن ذکر کرده اند با وجود کمال اطلاع و طول باع خفا آن حافظ
 سیوطی محل تعجب است و این ماضی اجوبه مذکوره را بر ترتیب ^{فظ}
 سیوطی نمیکند و از آن آنچه سبکی و عسقلانی ذکر کرده اند بآن اشاره
 می نماید جواب اول سیوطی گفته که شاید راوی درین لفظ
 وهم کرده که بسبب آن اشکال دارد میشود سیوطی گفته که این
 جواب از همه اجوبه ضعیف تر است و اصل خلاف آن است پس این
 جواب قابل اعتماد نیست انتهى و این ظاهر است چه با وجود امکان تاویل
 ثقات را بوجهی نسبت کردن اعتماد را بر گرداند و حجت باقی نمی
 ماند جواب ثانی سیوطی میگوید جمله رد آمد علی روجهی حال
 واقع شده است و قاعده عربیه این است که جمله حالیه چون فعل
 ماضی باشد لفظ قد در آنجا مقدر باید کرد مثل قول وی سبحانه أَوْ
جَاءَ كُمْ حَصْرٌ صَدُورُهُمْ ای قد حصرت همچنین
 در اینجا لفظ قد مقدر باید کرد و این جمله ماضیه سابق است بر سلامیکه

از هر واحد واقع میشود و حتی در اینجا برای تعلیل نیست بلکه مجرد
 حرف عطف است بمعنی و او و تقدیر حدیث این است **ما من**
احد یسلم علی الا قدر و الله علی روحی قبل ذلک
 و آرد علیه یعنی نیست کسی که سلام کند بر من مگر حال این است
 که بتحقیق الله تعالی پیش ازین روح بر من رو کرده است و من
 بر او رد کنم و اشکال وارد نمیشود مگر از جهت آنکه معترض جمله
 رو الله را بمعنی حال یا استقبال گرفته و حتی را تعلیلی کرده لیکن
 حال چنین است و باین تقریر که بیان کردیم اشکال از اینجا
 مرفوع شود و مویذ این است که اگر رد را بمعنی حال یا استقبال
 گیریم تکرر در وقت تکرر سلام سلام کنندگان لازم می آید و تکرر
 رد مستلزم تکرر مفارقت روح میشود و از تکرر مفارقت خود بخود
 وجه لازم می آید یکی آنکه از تکرر خروج روح تکرر تالم حاصل آید اگر گویند
 که در آن خروج تالم نیست کوئیم نوعی از مخالفت تکریم در آن متصور

است دوم آنکه مخالفت سائر شهداء و غیره میشود از آنکه در حق کسی
 از ایشان ثابت نگشته که در برزخ روح ایشان بار بار مفارقت
 میکند و عود می نماید بنی صلی الله علیه و سلم که رتبه اعلای بیدارند او
 و احق اند با ستمار سوم آنکه قرآن شریف بر دو موت و دو حیات
 دلالت دارد و این تکرار مستلزم موت های بسیار میشود و آن
 باطل است چهارم آنکه مخالف احادیث متواتره سابقه است و
 هر چه مخالف قرآن یا احادیث متواتره باشد تا و یلش واجب
 بود اگر تاویل ممکن نباشد آن کلام باطل است لهذا حمل این حدیث
 بر آنچه گفتیم واجب بود سیوطی بعد از این تقریر میگوید که این جواب
 از همه اجوبه اقوی است و این را بجز صاحب باع در عربیت دیگر
 نمی فهمد بعد از آن در جواب چهارم گفته که سابق جواب دوم را
 ترجیح داده بودم اکنون نزد من چهارم قوی گشت باز در آخر
 رساله گفت که بعد از این حدیث مذکور را در کتاب حیات الانبیا

که تصنیف بیہقی است دیدم کہ بلفظ و قدر داند علی روحی آمده
 و چون درین روایت تصریح بلفظ قد آمده نزد من قوی شد کہ
 روایتیکہ در آن اسقاط لفظ قد واقع شدہ معمول است برضا آن
 و یا حذف آن از تصرف روایت است اکنون از جہت این روایت
 ہمین جواب را ترجیح دادم و آن اقوی اجوبہ است و مراد از حدیث
 اخبار است باینکہ اللہ تعالی روح شریف را بعد از موت باز رد کردہ
 کہ بآن حیات دائمی حاصل شدہ حتاکہ اگر کسی بر آن حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم سلام کند بآن حیات جواب سلامش میدہند انتہی کلام
 السیدوطی بندہ عاصی میگوید این جواب را سبکی از بیہقی نقل کردہ بیہقی
 میگوید کہ ازین حدیث ارادہ کرد کہ و قدر داند علی روحی حتی ارد
 علیہ سبکی میگوید یعنی نبی صلی اللہ علیہ وسلم بعد ازین کہ وفات
 یافت و مدفون شد اللہ تعالی روح شریف را برودر کرد تا جواب
 سلام کنندگان ببرد و آن روح در حبس شریف مستقر ماند و این جواب

حافظ ابن حجر عسقلانی نیز در فتح الباری نقل کرده و گفته که مراد ببردن
 الی روحی آنست که در روح شریف سابق است که بعد از دفن شده نه
 اینکه روح بار بار می رود و باز عود کند بعضی برین جواب قبح کنند
 که چون بتقدیر قد جمله را حالیه کرد اینم در آن وقت لازم است که اقتراب
 روزمان فعل که سلام است باشد مقتضای آن مقارنت حدوث
 رد و اعاده روح است نزد سلام نه قبل از ان بنده عاصی میگوید جواب
 آن اعتراض این است که در اکثر اوقات فعلیکه در زمان تکلم واقع میشود
 مقید بآن ماضی میشود که پیش از ان بمدت طویل و واقع شده و در اینجا
 جهت که سورت استبعاد لفظ قد مقتدر کنند چنانچه ابو العلامه
 گفته شعراً أَصْدَقُ فِي مَرَبَةٍ وَقَدْ امْتَرَتْ
صَحَابَةُ مُوسَى بَعْدَ آيَاتِ التَّسْعِ و وجه این آنست حالیکه
 برای بیان بیست است حصول آن در حالیکه آن زمان تکلم است واجب
 نیست جواب ثالث سیوطی میگوید که لفظ رد گاه بر مفاصل

دلالت نمی کند بلکه از مطلق صیورت کنایه می باشد چنانکه در قول
 وی سبحانه که از شعیب علیه السلام حکایت میکند گفته اند قد
 افترینا علی الله کذبا ان عدا بنا فی ملتکم که مراد از لفظ
 عدا مطلق صیورت است نه عود بعد از انتقال زیرا که شعیب علیه السلام
 کاهی در ملت ایشان نبود و وجه اتحسان این لفظ درین حدیث مرافقا
 مناسب لفظیه است چه در آخرین حدیث لفظ حتی آرد آمده برای نشان
 آن در صدر حدیث هم لفظ رد ذکر کرد انتهی برین تعبیر دایر از این لفظ
 صنعت مشکله است جواب راجع سیوطی میگوید که مراد از
 رد عود روح ببدن بعد از مفارقت نیست بلکه سرور عالم صلی الله علیه
 وسلم در برزخ باحوال ملکوت مشغول و بمشاهده پروردگار جل شاناه
 مستغرق اند چنانکه در دار دنیا و حالت نزول وحی و دیگر اوقات
 هم مستغرق میشد پس افاده را که از ان مشاهده و مستغرق میشود و
 روح تعبیر کرد سیوطی بعد از ذکر این جواب میگوید این جواب قویست چنانکه عاصی

میگوید این جواب پیشینیان هم ذکر کرده اند طبعی گفته شاید معنی نیست
 که روح مقدس در حضرت الهی در شانی باشد و هرگاه که سلام کسی از
 امتیان برسد الله تعالی روح شریف را از آن حالت برای جواب سلام
 گرفته رد کند و سبکی گفته که احتمال دارد که مراد از رد و معنی
 باشد و روح شریف وی صلی الله علیه و سلم بشاید حضرت الهی
 و ملا اعلی ازین عالم مشغول باشد و چون کسی بر او سلام کند روح شریف
 باین عالم متوجه نشود و سلام را درک کرده جواب دهد ^{عسقلانی} و حافظ
 نیز این جواب را نقل کرده و گفته برین جواب اشکالی دیگر وارد نشود
 و آن اینست که درین صورت لازم می آید که همگی زمان در جواب
 سلام مستغرق شود از آنکه در اقطار زمین آبی از مصلیان خالی نیست
 و سلام را انقطاعی نه پس در آنچه معنی باشد و گفته ازین اشکال
 چنان جواب دهند که احوال بر رخ باحوال آخرت مشابه تراند و امور
 آخرت را بعقل درک نمیتوانند کرد و جواب خامس سیوطی میگوید

روح مستلزم استمرار است از جهت آنکه زمانی از مصلیان که در اقطار
 ارض اند خالی نیست پس لابد است که روح در بدن شریف همیشه
 باشد بنده عاصی میگوید این کلام وجه بودن این حدیث از جمله
 احادیثیکه بر حیات آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم دال اند می
 باشد نفس اعتراض این جواب منفع نمیشود چه اعتراض این است
 که هرگاه حیات مستمر باشد در ایراد لفظ الایه و الله علی روحی چه
 فائده جواب سادس سیوطی میگوید که سرور عالم صلی الله
 علیه و سلم را اولاً بر روح وحی شد پس دوم بابان خبر داد بعد از آن
 وحی شد که همیشه در قبر زنده خواهد ماند بموجب آن خبر داد پس
 میان هر دو منافات نشد از آنکه خبر تانی از خبر اول متاخر است
 انتهی بنده عاصی میگوید برای صحت این جواب بیان تاریخ ضرورت است
 و اکثر احادیثیکه بآن بر حیات انبیاء استدلال گرفته اند در قصه اسرار
 واقع شده و امر بصلوة و سلام در مدینه منوره شده ابو ذر هرگز

میگوید که امر آن در سال دوم از هجرت است پس سبقت آن که آن
 سرور صلی الله علیه و سلم انبیاء را در قبور زنده بیند و از حیات ایشان
 اطلاع ندارد سیوطی بعد از نقل این ششش اجوبه میگوید این اجوبه
 را الله تعالی بر من کشاده هیچ یک از این اجوبه از کسی منقول نه
 یافتم خود هستی که دو جواب از ان از پیشینیان منقول است و یک
 جواب را خود سیوطی تضعیف کرده و دو جواب مخدوش را از او
 اعلم جواب سابع حافظ جلال الدین سیوطی میگوید بعد از
 کتابت این اجوبه ششش که کتاب الفجر المینر فیما فضل البشیر النذیر
 تألیف شیخ تاج الدین ابن الفاکهانی مالکی یادیدم نوشته که از
 ترمذی روایت میکنم که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما
 من احد یسلم علی الارء الله علی روحی حتی ارء علیه
 السلام ازین حدیث ماخوذ میشود که نبی صلی الله علیه و سلم علی
 الدوام زنده اند و این ازین جهت است که وجود از سلام کنندگان

وی صلی الله علیه وسلم در شب یا روز خالی ماندن عاده محال است
 اگر کوئی چون وی صلی الله علیه وسلم علی الدوام زنده باشد لفظ
 الارواح الی روحی ملتئم نمیشود بلکه از آن تعدد حیات و وفات
 وی صلی الله علیه وسلم در اقل مدت از ساعت لازم آید چه وجود
 از سلام کننده خالی نیست چنانکه گذشت بلکه در غالب اوقات
 در لحظه واحد متعدد سلام بر او میشود و جوابش اینست که مراد
 از روح در اینجا نطق است مجازا گویند و صلی الله علیه وسلم جنین
 فرمود الارواح الی نطقی و آنسر و صلی الله علیه وسلم علی الدوام
 زنده اند لیکن از حیات نطق لازم نمی آید پس الله سبحانه وقت سلام
 بر سلام کننده کو یائی را برود کند و علاقه مجازا اینکه نطق را وجود روح
 لازم است چنانکه روح را وجود نطق بالفعل یا بالقوة لازم است پس
 تعبیر کرد آن سرور صلی الله علیه وسلم از احد متلازمین باخرو این متحقق می
 گرداند آنچه آمده که عود روح نمیشود مکرر و بار عملا بقوله تعالی ربنا

اَمْتَنَا اَثْنَتَيْنِ وَ اَحْيَيْتَنَا اَثْنَتَيْنِ تا اینجا کلام شیخ تاج الدین
 است سیوطی میگوید این جواب از آن شش جوابی که ذکر کردیم نیست
 و اگر از خدشه مسلم ماند جواب بنفتم باشد و نزد من درین جواب
 توقف است چه ظاهراً این جواب مشعر است که دی صلی الله علیه و سلم
 با وجود زنده بودن در برزخ در بعضی اوقات از نطق باز داشته شوند
 و در وقت سلام نطق باز آید و این نهایت مستبعد بلکه ممنوع است
 عقل و نقل برخلاف این شهادت می دهند اما نقل پس اخباریکه
 در شان دی صلی الله علیه و سلم و شان انبیا علیهم الصلاۃ و السلام
 در برزخ وارد اند باین معنی مصرح اند که ایشان هر چه خواهند نطق
 کنند و چیزی از آن ممنوع نمی شوند بلکه شهید و سایر مومنین هر چه
 خواهند سخن کنند و از هیچ سخن ممنوع نیستند ممنوع بودن در برزخ
 از نطق در حق هیچ کس نیامده مگر کسیکه وصیت نکرده بمیرد و چنانچه
 ابوالشیخ بن حیان در کتاب الوصایا از قیس بن قبیصه رضی الله عنه

روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه وصیت
 نمی کند او را در سخن کردن با موات اذن نمیکرد و گفتند یا رسول
 الله ایام مردگان سخن میکنند فرمود آری و یکدیگر را زیارت میکنند
 و تقی الدین سبکی گفته حیات انبیا و شهدا در قبر مثل حیات
 ایشان است در دنیا و گواهی میدهند بر این با صلاة موسی علیه الصلاة
 و السلام در قبر خود از جهت آنکه صلاة بنحو ابدی زنده و
 همچنین صفاتی که در شب اسرارشان انبیا مذکور اند همه صفات
 اجسام اند و این حیات اگر چه حقیقی است لیکن لازم نیست که ابتدا
 باین حیات محتاج آب و دانه شوند چنانکه در دنیا محتاج میکشند اما
 ادراکات مثل علم و سماع پس بلا تشک ایشان و سایر اموات را
 ثابت است انتهى اما عقل پس جنس از نطق در بعضی اوقات نوعی
 از حصر و تعذیب است بنا برین تا که وصیت بآن معذب بشد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ازین منزه اند بعد از وفات اصلا

حبر وجه من الوجوه او را لاحق نمیشود چنانکه در مرض خود نقیض رضی
 الله عنها فرمود که لا کرب علی ابیک بعد الیوم و چون شهید او
 سایر مومنین از امت وی صلی الله علیه وسلم از نطق ممنوع و محصور
 نمیشوند بجز معذبین نشان وی صلی الله علیه وسلم چگونه باشد
 انتهی کلام السیوطی بنده عاصی میگوید جو ابیکه ابن الفاکهانی ذکر کرده
 آنرا حافظ عسقلانی در فتح الباری هم آورده و گفته که بعضی جواب
 دهند که مراد بروح نطق است حجازاً و جهت تفهیم ما از نطق بروح
 تعبیر کرده و برین سیج اعتراض نکرده و خدشه که سیوطی گفته است
 جواب از آن ممکن است چه باز ماندن از نطق مستلزم محصور و منع
 بلکه وی صلی الله علیه وسلم در دار دنیا در شهود و جلال ذات احد
 مستغرق می بود و صمت را لازم میگرفت و اکثر ساکت می ماند
 و در ما لا یعنی سخن نمیکرد حق جل شانۀ در سخن وی فرمود و ما ینطق عن
 الهوی و در حدیث هند بن ابی ماله رضی الله عنه آمده که انه کان

متواصل الاحزان دایم الفکر نیست له راحة طویل السکت لا یکن فی
 غیر حاجة و در دنیا که اکثر حوائج انسانی موقوف بر نطق اند و
 صلی الله علیه و سلم به تبلیغ و انداز و تعلیم و تلقین مامور بود حال
 الله علیه و سلم این باشد و در آخرت که دار تکلیف نیست
 و احتیاج بسخن نباشد از اشتغال رفیق اعلی باز آید. چرا سخن
 گوید پس باز ماندن وی صلی الله علیه و سلم از نطق از برای اشتغال
 ملا اعلی است و در وقت سلام الله تعالی او را ماطق گردانند چنانکه
 در کلام شیخ سراج الدین ابن الملحق باین اشارت است و وی گفته
 تعبیر کرد بروح از نطق مجاز و علاقه مجاز این است که نطق را وجود
 روح لازم است چنانکه روح را وجود نطق بالقوه یا بالفعل لازم است
 و روح وی صلی الله علیه و سلم باحوال ملکوت مشغول است و در
 مشاهده آن مستغرق و بسبب این از نطق باز مانده است انتهى
 و حدیث قیس بن قیس رضی الله عنه را که ذکر کرد در آن حافظ ^{عنه}

گفته که سندش ضعیف است تنبیه سیوطی میگوید در کلام ماچ الدین
 ابن الفاکهانی دو امر واقع اند تنبیه بآن ضرورت یکمی آنکه روایت
 حدیث را نسبت به ترمذی کرده و این غلط است از آنکه از صحاح
 کتب مستخرج ابوداود و دیگری روایت نموده چنانچه حافظ جمال
 الدین الحزلی در کتاب الاطراف ذکر کرده دوم آنکه حدیث را
 بلطف روایت علی روحی آورده و این همچنان است در سنن ابی داود
 و در روایت بیہقی بلطف روایت علی روحی آمده و این لطف و
 و نسبت است زیرا که میان هر دو تعدیه فرقی لطیف است و آن این
 است که روایت امامت بعلی تسعید میشود و در اکرام بآلی در صحاح
 میگوید روایه الشیء اذا لم یقبله و کذا اذا خطاه و تقول رد
 الی منزله و رد الیه ج ابا اذا رجع راغب میگوید از قسم اول قول
 وی سبحانه است یردکم علی اعقابکم و در وهله
 و یرد علی اعقابنا و از ثانی قول وی تعالی است فرد دناه

الى امته ولئن رددت الى رجب لا جدن خير منها
 منقلباً ثم تردون الى عالم الغيب والشهادة ثم
 ردوا الى الله مولاهم الحق انتهى كلام الحافظ السيوطي بنده
 عاصي سكيويه چون تعديريه در روایت ابی داود كه بلفظ علی آمده بسبیل
 تضمین باشد عبد الرؤوف المناوی كويد كه در روایت امام احمد
 بلفظ الى واقع شده شاید در نسخه او همچنان باشد و این عاصي
 در نسخه اطراف السند كه تالیف حافظ ابن حجر عسقلانی است
 و بر آن خط مولف مرقوم است بلفظ علی یافته و سبکی و سید علی
 السنهودی از ابن قدامه نقل کرده كه او این حدیث را از روایت
 احمد بلفظ ما من احد یسلم علی عند قبری بزیاده لفظ
 عند قبری ذكر کرده لیکن در نسخه اطراف نیافتم والله اعلم
 جواب ثامن سیوطی سكيويه ممكن است كه از كلام شیخ تاج
 الدین جواب دیگر استخراج نماید و بطریق دیگر تفسیر کرده شود و آن

اینکه مراد بروح لفظ است و برد استمرار است بلا مفارقت نهی
 که در وجه ثالث تقریر کردیم و برین تقدیر در حدیث دو مجاز واقع
 شده یکی مجاز در لفظ و دیگری در لفظ روح اول استعاره -
 تبعیه است و ثانی مجاز مرسل و آنچه در جواب ثالث تقریر کردیم
 در آن فقط مجاز واحد است و در لفظ روح جواب تاسع ^{لفظ} حاشا
 سیوطی میگوید که ازین جواب یعنی جواب ثامن جواب دیگر مستنبط
 میشود و آن اینکه روح کنایت است از سمع و مراد این است
 که الله تعالی بروی صلی الله علیه و سلم سمع او که خارق عادت
 رو کند بر وجهیکه سلام سلام گفته را می شنود اگر چه در بلاد دور
 و دراز باشد و جواب سلامش میدهد بلا احتیاج بواسطه مبلغ و
 از آن سمع معنادش مراد نیست و آن سرور صلی الله علیه و سلم
 را در دنیا حالتی بود که از آن سمعیکه خارق عادت بود ساعت

میکرد و چون که اطیبه اسنان را می شنید و این سمع خارق گاه
 متفک میشد و گاه عود میکرد که در آن مانعی نیست و حالت
 وی صلی الله علیه و سلم در برزخ مثل حالت دنیا است بلا تفاوت
 بنده عاصی میگوید که این توجیه مخالف احادیث سابقه که آن
 تبلیغ بواسطه ملک آمده است میشود مگر اینکه گویند آن سرور صلی
 الله علیه و سلم بسمع خارق میشوند و ابلاغ ملک فقط برای تفسیر
 و تعظیم است چنانکه در حضور ملک و اکابر با وجود استماع کلام
 مبلغ کلام او در حضور پادشاه میرساند جواب عاشق
 سیوطی گفته ازین جواب جواب دیگر برمی آید و آن اینکه مراد
 بر روح تفرغ از شغل و فراغ دل از آنچه آنسرور صلی الله علیه و
 سلم در برزخ در پی آن میباشند از نظر کردن در اعمال است
 و آمرزش طلب کردن برای کنایه ایشان و دعا کردن جهت
 دفع بلا یا از ایشان و گردیدن در اقطار اراض تا برکت در آن فرو آید

و تشریف آوردن بر جازمائی صلوات است که این همه امور از جمله
اشغال باری صلی الله علیه و سلم است و در بزرگ چنانچه احادیث
و آثار باین وارد اند و هرگاه سلام بر آن حضرت صلی الله علیه و
سلم از افضل اعمال و اجل قربات بود سلام کننده جهت تشریف
و مجازات باین اختصاص یافت که سرور عالم صلی الله علیه و سلم
اشغال خود را لحظه ترک کرده بخواست می پردازد و از انتهی این عاصی
میان این جواب و جواب رابع فرقی نمی یابد و در اینجا ترک اشغال
با فاقه تعبیر کرد و در اینجا به تفرغ و آسودگی و واحد است و الله اعلم
جواب حادی عشر سیوطی گفته مرا جواب دیگر ظاهر شد
و آن اینکه مراد از روح روح حیات نیست بلکه مراد از ان ارتجاع
است یعنی شاد شدن چنانچه بعضی قراول وی سجانه فرج
و در بیان را بضم را و روح خوانده اند پس معنی حدیث این است
که از سلام سلام کنندگان آن سرور صلی الله علیه و سلم را شادمانی

و فرج و بهشت حاصل میشود از آنکه آن سرور صلی الله علیه و سلم
 این را دوست میدارند پس این باعث جواب و صلی الله علیه و سلم
 میکرد و انتهی بنده حاضری میگوید این جواب از ابن العباد نیز
 منقول است گفته که مراد از روح در اینجا سرور است مجازاً ~~و~~
 ثانی عین سیموطی گفته مراد بروج رحمتی است که از ثواب صلا
 حاصل میشود این تاثیر در نهایت گفته که ذکر روح در احادیث
 شکر شده است چنانکه در قرآن شکر شده و بچند معانی آمده
 و در غالب روحی مراد است که جسد آن قائم می ماند و بر قرآن
 روحی و رحمت و جبرائیل نیز اطلاق می یابد انتهی ابن المنذر در تفسیر
 خود روایت کرده که حسن بصری رحمه الله علیه قیل وی تعالی
 فروح و یحان را بنظم خوانده و گفته که روح بمعنی رحمت است
 و در حدیث انس سابق آمده که صلا در قبر وی صلی الله علیه
 سلم داخل میشود همچنانکه بر این بر شما داخل میشوند و مراد ثواب

صلوة است که محبت و انعامات وی سبحانه اند انشی کلام السیوطی
 جواب ثالث عشر شیخ جلال الدین سیوطی گفته که مراد
 از روح فرشته است که جهت تبلیغ سلام بقبر وی صلی الله علیه و سلم
 موکل است و اطلاق روح بر غیر جبرئیل از خوششکان آمده چنانچه
 راغب گفته که اشرف ملائکه موسوم اند بروح انبی و معنیه روح الله
 الی روحی این است که فرستاد بسوگن فرشته را که برای تبلیغ سلام
 موکل است انشی کلام السیوطی بنده عاصی بگوید این جواب را حسب
 فتح الباری هم نقل کرده و گفته المراد بالروح الملك الموکل بذلك
 جواب رابع عشر سیوطی گوید که راغب گفته از معانی تفویض

است يقال ردت الحكم فی کذا الی فلان ای فوضت

الی الله سبحانه و یفرایه فان تنازعتم فی شئی فردوه

الی الله و الرسول و فروده و لو ردوه الی الرسول و الی

اولی الامر منهم پس در اینجا ملاحظه این است که الله تعالی رسلا

او بمن تفویض کند و مراد بروح رحمت است و صلاۀ از الله تعالی
 بمعنی رحمت است کویا که سلام کننده بسلام خود متعرض شد برای
 طلب صلاۀ از الله تعالی حجت تحقیق قولی صلی الله علیه و سلم
 مَنْ صَلَّى عَلَى وَاحِدَةٍ صَلَّيْتُ عَلَى عَشْرٍ وَصَلَّاهَا صَلَّاهَا
 تعالی بمعنی رحمت است پس الله تعالی امر این رحمت بسبب نبی صلی
 الله علیه و سلم تفویض کرد تا سلام کننده را بآن دعا کند و اجابت
 دعایش صلی الله علیه و سلم قطعاً حاصل شود و همیشه سلام کننده را حاصل شود و اگریت دعا
 وی صلی الله علیه و سلم باشد و این دعا در قبول سلام سلام کننده
 و پاداشن بر آن بمنزله شفاعت می شود حاصل معنی حدیث برین
 توجیه این است اَلَا فَوْضَ اللَّهُ إِلَيَّ أَمْرَ الرَّحْمَةِ الَّتِي تَخْصُلُ
 لِلْمُسْلِمِ بِسَبَبِي فَأَتَوَلَّى الدُّعَاءَ بِهَا بِنَفْسِي بَانَ انطق
 بلفظ السلام علی وجه الرد علیه في مقابلة سلامه
 والدعاء لرعيه مكر تفویض میکند بسوی من الله تعالی امر رحمت

که سلام کننده را بسبب من حاصل میشود پس من بنفس خود متولی دعا
 بآن میشوم و در مقابل سلام و دعا را و بوجه جواب بلفظ سلام بطریق
 میکنم انتهی کلام سبوطی تکلفی که درین جواب است مخفی نیست
 جواب خامس عشر سبوطی گفته مراد از روح رحمتی است
 که در اول شریف وی صلی الله علیه و سلم بر است او است و رافیتکه بر آن
 مجبور شده و گاه باشد که وی صلی الله علیه و سلم بر کسی که گناه
 بزرگ از او صادر شده است یا محارم الهی را بابت که در غضب در آید
 پس صلاۀ بر وی صلی الله علیه و سلم سبب مغفرت و توبه انگیز گردد
 چنانچه در حدیث آمده إِذَا تَغَفَّلَ عَنْكَ وَتَغَفَّلَ عَنْكَ
 پس سرور عالم صلی الله علیه و سلم خبر داد که این را من احدی تسلم
 علیه و ان بکفت ذنوبی ما بکفت الا رجعت الیه
 الرحمة التي جیل علیها حتی یرد السلام علی نفسی
 ولا يمنع من الرد علی ما کان قبله من ذنب یعنی نیست

هیچ کسی که بروی صلی الله علیه و سلم سلام کند اگر چه کلماتش
 بملغی عظیم رسیده باشند مگر اینکه رحمتی که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بر آن مجبور اند باز می آید تا بحدیکه بنفس خود برود سلام
 کنند و کلماتیکه پیش از سلام از و صادر شده اند از و سلام
 باز ندارند انتهی تکلف این جواب هم مخفی نیست جواب
 سادس عشر حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری نقل
 کرده و شیخ ابن حجر مکی در کتاب در المنصور آورده که اعتراض
 که آن عود روح بحدیست مسلم داشتیم لیکن از آن محدث لازم نمی
 آید چه درین روز ع موت و شقت آن نیست اگر چه متکرر گردد
 بنده عاصمی میگوید برین جواب خدشه که وارد میشود در جواب
 دوم از سیوطی منقول گشت جواب سابع عشر سیوطی
 سمنودی در کتاب وفاء الوفا گفته که این خطاب بر تقدیر فهم
 مخاطبین است در حق کسانی که از دنیا رفته اند چه در ایشان برای

سماع و جواب عود روح ضرورت تا بشنوند و جواب دهند گویا این
 فرمودن جواب می دهم جواب تام و سماعت می کنم سماع تام و
 در آن دلالت است که روح وقت سلام اول سلام کننده عود کرد
 و قبض آن بعد ازین وارد نشده و کسی شکر اود روح قایل نیست
 چه این مفضی است بموتات کثیره که بجز نمی آیند فصل بد آنکه
 آنچه درجات انبیا علیهم الصلاة والسلام و بقا ایشان در قبور
 ذکر کردیم مختار جمهور علماست بعضی فقها در مستمر بودن ایشان در قبور
 سخن می کنند و گویند که ایشان از قبور مرتفع شوند اقام ابوالقاسم
 الرافعی در جنایز عزیز در وجه امتناع نماز جنازه بر قبور انبیا علیهم
 الصلاة والسلام گفته که وجه ثالث در جواز نماز بر قبر این است
 مادام که چیزی از میت در قبر باقی ماند نماز بر و جایز است اگر اجزا
 همه انحق یا بنده نماز جایز نیست چه آنچه بر آن نماز گذارند باقی نماند
 و گفته که برین وجه علت امتناع صلاة بر قبور انبیا نه از جهت بودن

است زیرا که زمین اجساد انبیاء نمی خورد لیکن در حقیقت آمده که
 وی صلی الله علیه وسلم فرمود انا اکرم علی بی من ان تیرکنی فی قبری
 بعد ثلاث شیخ علاء الدین قونوی گفته آنچه بر من ظاهر میشود این
 است که اعتقاد حیات انبیاء علیهم الصلاه والسلام در قبور و وجوه
 ایشان در وی بروجهی که پیش از وفات ثابت بود و استمرار و استمرار
 ایشان در قبور هم برین وجه از مسایل فروع نیست که در ویدایلی
 طینی غیر قطعیه اکتفا توان کرد و بمشاهده عینی ثابت شده که کجا
 که پیش از وفات ثابت بود زوال پذیرفته و فانی شده و ادعای
 عدم آن حیات را دلیلی قاطع و حجتی ساطع باید تا اعتقاد بدان
 صورت بند و با آنکه ما اعتقاد داریم بحیات ایشان نزد پروردگار
 جل جلاله بجایاتی که اشرف و اکمل و اعلاست ازین حیات متعارف
 و اعتقاد داریم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باریق اعلاست
 در سموات علانزد سدره المنتهی عند ما جنة الماوی و این حالت

افضل و اکمل است از اینکه در قبر مقیم بود اگر چه بمقتضای حدیث
 بنوی صلی الله علیه و سلم فسحق و وسعتی در قبر مومن میکنند که مدبرها
 چه جای قبر سرور انبیا و سید اصفیا صلی الله علیه و سلم ولیکن چون
 او در جنت اعلا که عرض او عرض سموات و ارض بود اکمل و اعلا
 است بآنکه در حدیث آمده که انبیا علیهم الصلوة والسلام بعد از
 چهل روز در قبور نمیکند دارند و ایشان نماز میگذارند پیشین پروردگار
 خود تا نفع صورت در حدیث دیگر آمده که من گرامی ترم نزد پروردگار
 خود که بعد از سه روز مرا بقبر بگذارد پس طلب هر شد که قطع باقامت
 انبیا علیهم الصلوة والسلام باین حیات در قبور و استمرار ایشان
 در روی چنانچه پیش از وفات بود متعذر است و اما صلوة موسی
 علیه السلام در قبر دلالت ندارد بر استمرار اقامت او در روی کف
 و حال آنکه در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را
 و انبیا و دیگر ا صلوات الله علیهم جمعین در سموات طافات کرد

وجه توفیق آن بود که با وجود قرار ایشان بر سموات کاهی انتقال
 بجای دیگر از موضع قبر و غیره نیز کنند و از اینجا لازم نیاید که در
 قبور مستمر و مستقر باشند انتهی کلام و درین کلام نظر است بچند
 یکی آنکه از اول کلام او مفهوم میشود نه احادیثیکه در بیان حیات
 انبیا وارد دارند اخبار احاد اند و اثبات حکم چنین احادیث ^{نظری}
 است و در اعتقادات چنین احادیث حجت نمیشوند اگر چه
 باشد پس بعد ازین اعتقاد حیات که دارد از کجائات ثابت شد
 و رفع از قبر بحدیث صحیح ثابت نشده فضلا من کونه قطعیا نشاء
 که مرادش از نفی حیات حیات معهود است که در دنیا بود و حیات
 که ایشان را ثابت است نوعی دیگر است چنانچه شیخ عبدالحق
 دهلوی گفته که از صریح منطوق کلام قونوی ظاهر شود که تردد
 او در استمرار حیات و استقرار ایشان است در قبور و لیکن اصل مدعا
 که ثبوت حیات است نزد پروردگار عز اسمہ مقرر است از جهت ثبوت

آن بدلیل قطعی که نص قرآن است چنانچه خود بعد از ایراد کلام مذکور گفته
است اما در اثبات حیاتی دیگر مغایر این حیات مجبوره متعارفه که
در مظهر عادت بشریت بی تغذی و لوازم صورت بقائه پذیرد هیچ
نزاعی و تردیدی نیست پس محصل خلاف در دوام و استمرار است در
قبول بحیاتیکه پیش از وفات بود اتمی بنده عاصی گوید برین تقدیر
خدا شده دیگر راه می یابد که چون اصحاحات بدلیل قطع متحقق گردد اثبات
نوع آنرا بدلیل ظنی کفایت میکند چنانکه در اثبات حوض و صراط و غیره
که اصل آن بدلیل قطعی ثابت است در دیگر صفات آن بر اخبار احاد کفایت
کنند دوم آنکه احادیث که بر رفع آن حضرت صلی الله علیه و سلم آورده
مطعون است حدیث انبیا بعد از چهل شب گذشته نمیشوند الحدیث
آنرا بی هقی از طریق اسمعیل بن طلحه بن زید از محمد بن عبد الرحمن بن ابی سلیمان
از ثنابت از انس رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه
و سلم فرمود ان الانبیاء لا یتروکون فی قبورهم بعد از ^{بعثت}

ليلة ولكنهم يصلون بين يدي الله حتى يفتح في

الصور واین حدیث ضعیف است از جهت محمد بن عبد الرحمن

بن ابی لیلی شعبه گفته ما رایت اسو حفظا من ابن ابی لیلی و زاید ایا شاد

او را ترک کرده یحیی بن سعید گفته او ضعیف است احمد بن حنبل گفته

که او شی الخف مضطرب الحدیث است و یحیی گفته که انه لیس ناکا لیس

گفته که انه لیس بالقوی و عبد الرزاق در مصنف از ثوری از ابی المقلم

از سعید بن المسیب روایت کرده که وی قومی را دید که بر نبی صلی الله

علیه وسلم سلام کنند پس گفت مَا مَكْتُ نَبِيٌّ فِي الْأَرْضِ أَكْثَرُ

من اربعین یوما و در سند این ابوالقدام است اکثر و هم میکند

و سفیان در جامع خود روایت کرده که یکی از شیوخ ما گفت که سعید

بن السیب گفت که پیچ نبی در قبر زیاده از چهل شب نمی ماند تا آنکه رفع

کرده شود شیخ سفیان مجهول است پس روایت قابل حجت نیست

و حدیث دیگر که ذکر کرده من کرامی ترم الحدیث محدثین گویند که آن

حدیث لا اصل له است چنانچه دیری و غیره نص کرده اند و حافظ
 عسقلانی در فتح الباری گفته که حدیث انس را بی هقی از روایت
 محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی که احدی آنهاست روایت کرده و
 سی الحفظ است و گفته غزالی و بعد از و یافعی حدیث مرفوع ذکر کرده
 اند که انا اکرم علی بن ابی طالب من ان تیر کنی فی قبری بعد ثلاث و این حدیث
 لا اصل له است مگر اینکه آنرا از حدیث ابن ابی لیلی اخذ کرده شود و
 لیکن این اخذ جدید است زیرا که روایت ابن ابی لیلی قایل تاویل
 است بی هقی گفته اگر روایت ابن ابی لیلی صحیح باشد مراد از آن این
 است که انبیاء تا آن مدت یعنی چهل شب گذاشته شوند و بعد از آن
 روبرو پروردگار نماز کنند و در تخریج احادیث غزیز گفته که قول
 روی انه صلی الله علیه و سلم قال انا اکرم علی بن ابی طالب من ان تیر کنی قبری
 بعد ثلاث امام الحرمین در نهایت نیز چنین آورده بعد از آن گفت که
 ما کثرت فی قبره اکثر من اربعین لیلته حتی یرفع و روایت کرده است

عبد الرزاق در مصنف از ثوری از ابی المقدام از سعید بن المسیب
که وی قومی را دید بر بنی صلی الله علیه وسلم سلام کنند پس گفت
ما کنت بنی فی الارض اکثر من اربعین یوما و این ضعیف است و عبد الرزاق
در عقب این حدیث انس مرفوع آورده که مَرَرْتُ بِمَوْفَى لَیْلَةٍ
أَسْرَعَ بَنِي وَهَوَانِمْ یُصَلُّی فِی قَبْرِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ اِذَا رَأَوْهُ
حدیث در عقب آن اراده کرده که آنچه از ابن السیب مروی گشته
مردود است و از جمله احادیث که این احادیث را قبح کنند حدیث
ابو سنن اوست صلواتکم معروضه علی الحدیث و حدیث ابی هریره
است اَنَا اَوَّلُ مَنْ تَنَشَّقُ عَنْهُ اَرْضُ مِطْرَانِی و ابن جبان در
ضعفان و این جویزی در موضوعات از حدیث انس مرفوع مثل
حدیث اول روایت کرده اند ابن جبان گفته که این باطل و موضوع است
بعد از آن حافظ عسقلانی گفت که غزالی را در کتاب کشف علوم الاخره
در اینجا کلامی واقع شده که از آن تعجب بسیار روی نمود وی حدیث را

بلفظ امام الحرمین آورده بعد از آن گفته که سه دروغش را بفرمایید که
 حسین رضی الله عنه بر سرستین مقتول گشت پس الله تعالی بر
 اهل زمین خشمناک شد و بنی صلی الله علیه و سلم را بر آسمان برد و این
 غلط بین است انتهی بنده عاصی میگوید ابن جوزی این حدیث را
 در کتاب الموضوعات از طریق ابن جبان از حسن بن سفیان از
 بن خالد الارزق از حسن بن یحیی الخشنی از سعید بن عبد العزیز از یزید
 بن ابی مالک از انس مرفوع روایت کرده که ما من نبی یؤث

فیقیم فی قبره الا ان یعین صبا حاجتی ترد الیه روحا من
 جوزی گوید که این حدیث باطل است و خشنی منکر الحدیث است جدا
 روایت میکند از ثقات چیزیکه اصل ندارد انتهی و ذی بی درمیان هم
 گفته که آن باطل موضوع و ان الخشنی تغرد بهذا الحدیث لیکن سیوطی گوید
 که خشنی از رجال ابن ماجه است اکثر محدثان او را ضعیف کرده اند لیکن
 نسبت بوضع و کذب نکرده اند و حیم گفته لا باس به و ابو حاتم گفته

صدوق سنی الحفظ و این حدی گفته تختل روایات و کسی که حالتش چنین
 باشد بر حدیث او حکم بوضع نخواهند کرد و سوم آنکه رفع از قبر مخالف
 نص قرآن و حدیث است و بی سببانه میفرماید منها خلقناکم
 و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى و فرموده اما
 فاقبره ثم اذا شاء انشره و درین معنی دیگر آیات بسیار اند
 و در حدیث صحیح آمده انا اول من یشیق عنک الارض این را
 مسلم از ابی هریره و امام احمد ترمذی و ابن ماجه از ابی سعید خدری
 رضی الله عنه روایت کرده اند ترمذی گفته که انه حسن صحیح ^{در نظر}
 مسلم انا اول من یشیق عنه البقر آمده و در بعضی طرق ابی سعید بلفظ
 تنشق الارض عن تحتی آمده و بخاری و مسلم از جابر بن مطعم رضی الله
 عنه روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انا
 الحاشر الذی یحشر الناس علی قدحی و در روایتی علی
 عقیق آمده و بخاری در حدیث مقبل عمر روایت کرده که عمر رضی الله عنه

فرزند خود عبد الله بن عمر را نزد یک عالمش فرستاد و گفت که اورا بگو
 که یَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يَكُونَ مَعَ صَاحِبِهِ
 عظمت میخواهد که جسد مبارک وی صلی الله علیه و سلم در قبر شریف
 است و تیز بخاری از عروه بن الرزیر روایت کرده که چون دیو را حفر
 شریف در زمانه لید بن عبد الملک بنفاد و مردم بنا بر آن شروع کردند
 قدمی ظاهر شد مردم اندیشناک شدند و کمان بردند که آن قدم رسول
 الله صلی الله علیه و سلم است کسی نیافتند که آزا بدارند تا آنکه عروه گفت
 والله این قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست مگر این قدم
 عمر است اگر آن سرور صلی الله علیه و سلم از قبر مروج کشتی تابیین
 در آن تردد نشدی و امام احمد از میخو بن شعبه روایت کرد که چون
 عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند میخو گفت مصلحت در آن است
 که با اهل شام طحی شوی تا ازین بلا و محنت خلاصیابی فرمود هرگز روا
 ندارم از دار هجرت خود مفارقت کنم و مجاورت رسول الله صلی الله

علیه السلام را بگذارم و عبد الرزاق در مصنف با سناد صحیح روایت
 کرده که ابن عمر رضی الله عنهما چون از سفر می آمد نزدیک قبر نبی صلی
 الله علیه و آله حاضر میشدند میگفت السلام علیک یا رسول الله
 علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ابی بکر و عاتق طهم بن محمد در سنه
 خود از صالح بن احمد از عثمان بن سعید از ابی عبد الرحمن المقرئ روایت
 حنیفه از نافع از ابن عمر روایت کرده گفت آنست است که نزدیک
 قبر نبی صلی الله علیه و آله در آید و پشت خود بسوی قبله کند و دروغی
 بسوی قبر شریف نماید و بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمت الله
 و برکاته و این روایت ابن عمر معارض است قول ابن المسیب را
 و از جمله دلایل بودن وی صلی الله علیه و آله در قبر این است که
 که حسینی در اخبار مدینه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که وی
 هرگاه آواز میخ زدند در دیوار خانه های که گرد مسجد رسول الله
 صلی الله علیه و آله بود می شنیدند آن کس گفته فرستادی رسول الله

صلی الله علیه و سلم را اذیت میسایند و گویند که نظر باین علی بن ابی طالب
 رضی الله عنه در مای خانه خود نساخت کرده جای دیگر و از عروجه بن
 الزبیر آمده که در زمان عمر رضی الله عنه در حق علی مرتضی رضی الله عنه
 مردی سخن کرد و عمر او را گفت قبحک الله تو رسول الله صلی الله علیه
 و سلم را در قبر بذار ساینده و این همه دلالت دارند بر حیات و بودن
 جسد شریف وی صلی الله علیه و سلم در قبر و میگویند این است قعر
 سلطان نورالدین محمود بن زنگی شبیه آنرا جمعی از مورخان نقاش
 از علما و مشایخ مدینه ذکر کرده اند که در سنه سبع و خمسين و
 خمس مائه سلطان مذکور بنحواب دید که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اشارت بکبود و مرد کرده فرمود که مرا ازین هر دو برهان سلطان
 بيمناک بیدار شد و وضو کرد و نماز گذارد و بنحواب رفت و همین
 واقع دید و باز بیدار شده نماز ادا کرد و بنحواب رفت بار ثالث
 باز همان بنحواب دید و بیدار شده مضطرب گردید و دست خود را ^{طلبه}

ازین واقعه او را آگاه کرد و دستور گفت شاید امری در مدینه منوره
 وقوع یافته بجنای تعجیل خود را در اینجا برسان و این واقعه از مردم نیل
 دار سلطان همان وقت اسباب سفر مهیا کرده همراه خود چند نفر
 گرفته بامدادان روانه مدینه شد و در شب شانزده روز بمنزل مقصود
 فایز گردید و به تدبیر دستور مردم مدینه را می طلبید و بایشان احوال
 می بخشید و بنظر تامل مردم را میدید تا اینکه به مدینه کسی نماند سلطان
 پرسید اکنون آیا کسی هست که نزد ما حاضر نشده گفتند فی ذممه
 باز نظر کنید منبیهان خبر رسانند که دو مرد از اهل مغرب که بزرگ
 صلاح و تقوی آرسته و بفتوت و سخا پیرسته اند در اینجا رسیده
 سلطان با حضار ایشان فرمان داد چون نظرش برین دو کس افتاد
 دید که همان دو کس اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم اشارت فرمود
 پرسید از کجا بیفتند از اهل مغرب هستیم و مجاورت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اختیار کردیم هر چند مبالغه کرد و برگفته خود اصرار کرد

بمنزل ایشان رفتند تفحص کردند بجز مال و بسیار کتب چینی ندید مردم مدینه
 توصیف کردند که این بر دو صایم النهار و قایم اللیل اند و نماز
 پنجگانه در سجده بجا است او میگویند و سایل را محروم نمیکند از نه و بنزل
 و نوال ایشان اهل مدینه را فر گرفته است سلطان متحیر شد و بغض
 در خانه متفحص گشت و فرش ایشان برداشت تا که دید که در حالی
 بسوی حجره شریف گنبدیده اند آخر به تهدید و غلبه اقرار کردند که
 ما نصرانی ایم و نصرانیان با مال جزیه ما را فرستاده اند تا جسد شریف
 را ببریم و ما سر راه را بوقت شب میگذریم و خاک را در صنادیق
 چرمی پنهان کرده در بقیع می انداختیم چون قریب حجره شریف رسیدیم
 آواز رعد و صاعقه شروع کردید و زمین بلغزش و رعد کمان بردیم
 که کوه های مدینه منقلع میشوند شب این ماجرای رونمود و بهان صبح
 سلطان در رسید پس سلطان را امر کردند تا کردن آن هر دو روزند و کرد
 حجره شریفه از رصاص حکم کرد سلطان مذکور مردی نیکو سیرت بود

الاثیر گفته که در سلاطین اسلام بعد از خلفاء راشدین و عمر بن
 عبد العزیز کسی مثل او نشده و امام یا فقی از بعضی شیوخ عارفین
 نقل کرده که سلطان نورالدین در زمره چهل مرد است از اولیای که حق
 حق میباشند و جز این احادیث دیگر که سابق ذکر کردیم همه بر تقاضای
 جسد آن سرور صلی الله علیه و سلم در قبر دالت دارند چهارم آنکه
 دفن وی صلی الله علیه و سلم در قبر عیان متحقق شده و نصوص
 قطعی بر تقاضای هر کس در قبر و حشر او از ان ماطق اند برای رفع از قبر و
 قطعی باید تا تخصیص آن حکم کنیم و لیس فلیس سید علی سمنه و
 گفته نزد ما قطع است که رسول الله صلی الله علیه و سلم را در قبر نرف
 نهادند و اصل استمرار است در قبر و وی صلی الله علیه و سلم در قبر ستم
 خواهد بود تا اینکه دلیل قطعی بر خلاف آن قائم شود حال آنکه آنچه
 از ابن المسیب آمده بصحت رسیده و از غیر او آنچه استمرار را می خواهد
 آمده بعد از ان قول عثمان را که سابق ذکر کردیم نقل کرده پسر گفته که

قصه سعید بن المسیب در سماع اذان و اقامت در ایام حرمه از
 قبر شریف وی صلی الله علیه و سلم مشهور است انتهى عبدالحق و بهلوی
 گفته بعد از ثبوت اصل حیات بدلیل قطعی و عدم قطع چنانچه قوی
 خود اعتراف کرده بر هیچ کدام از جانبین استمرار در قبر چنانچه وی
 ذکر کرده و بحديث الْأَنْبِيَاءُ لَا يَمُوتُونَ و انا اکرم علی ربی
 الحدیثین معاضدت و تقویت نموده و نه عدم استمرار است
 ورود الانبیاء اعیان فی قبورهم یصلون و صحت رویت موسی مصلی در
 قبر حکم اذا تعارضتا ساقطاً شک نیست که وضع اجساد و ثیر لفظ ایشان
 در قبور مشاهد و معاین است و اصل بقا آنهاست بر حال خود و عدم
 انتقال ادا م که دلیل قطعی بر خلاف آن قائم نشود و لم یقیم ثبوت
 شد حیاتی که مقطوع است در قبور باشند در سموات انتهى پوشیده
 نماند که این جواب تسلیمی است و وجه ترجیح از آنچه سابق ذکر کردیم ظاهر
 میگرد و پنجم آنکه ترجیح بودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مشیت اعلا

براستمرار او در قبر شریف از جهت وسعت جنت و ضیق قبر غیر
 مسلم است میتواند که وسعت قبر شریف چون وسعت بهشت باشد
 عبدالحق دهلوی گفته که قبراها و مومنین روضه است از ریاضت
 پس قبر شریف سبب رسیدن علی الصلاة والسلام افضل باشد
 و تواند بود که وی را صلی الله علیه وسلم هم در قبر از تصرف نفوذ
 حالتی بود که از سموات و ارض و جنان حجاب مرتفع شود بی تجاوز
 و انتقال زیرا که امور آخرت و احوال برزخ بر احوال دنیا که مقید ضیق
 حدود و جهات است قیاس نتوان کرد انتهی ششم آنکه صلاة موسی
 علیه السلام در قبر و رویت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم او را در آسمان
 آنچه تطبیق داده که انبیا علیهم الصلاة والسلام با وجود استقرار ایشان
 بر سموات گاهی بقبور نیز زول و انتقال میکنند قابل حجت نیست چه
 کسیکه قابل استمرار ایشان است در قبور بر عکس آن میرود و میگوید که
 با وجود قرار ایشان در قبر در بعض احیان بقوت نفوذی که در آن

عالم ایشان را داده اند عروج و انتقال السموات نیز نمایند چنانچه
 بیان شد در باب سوم کردیم قونوی بعد از ترداد در وجود انبیاء علیهم
 الصلاة والسلام در قبور گفته که کمان نبزند که التفات ایشان
 بقبور منقطع و تعلق ایشان بدان مرتفع گشته بلکه میان ایشان
 و قبور علاقه خاصه مستمره غیر منقطعه ثابت است که نسبت با ما کن دیگر
 ثبوت ندارد و همچنین در میان قبور سائر مومنین و ارواح ایشان
 نسبت خاصست مستمر که بدان زائران را می شناسند و در سلام
 بر ایشان کنند بدلیل استجاب زیارت در جمیع اوقات بعد از آن
 احادیث کثیره درین باب آورده میگوید که جمیع این احادیث^{لست}
 دارند بزرگه اموات را ادراک و سمع حاصل است و شک نیست که سمع
 از اعراض است که مشروط است بحیات پس همه حی اند ولیکن حیات
 ایشان کمتر از حیات شهبه است و حیات انبیاء علیهم الصلاة والسلام
 کاملتر از حیات شهبه است انتهى باید دانست که سید علی سمنهودی گفته

امام ابو عبد الله بن عبد الملك المرحومانی در کتاب اخبار المدنیان
 صاحب الدر المنظم نقل کرده که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم
 وفات یافت برای رحمت است در ایشان گذاشته شد از رسول
 الله صلی الله علیه وسلم مروی است گفت هیچ نبی که او را در قبر من
 نکرند مگر اینکه بعد از سه روز او را بر میدارند جز من از پروردگار عز
 وجل خواستم که میان شما تا روز قیامت باشم انتهی عبد الحق و سلو
 گفته بموجب سیاق این حدیث تواند که استمرار در قبر بحقیقت
 حیات مخصوص حضرت سید المرسلین باشد صلی الله علیه وسلم و سایر
 انبیاء علیهم الصلوة والسلام حیات عند الله که متفق علیه است
 ثابت بود بنده عاصی میگوید این حدیث که سمنهوی نقل کرده حال
 آن معلوم نیست مادام که بسند صحیح ثبوت زیر خصوصیت آن
 ثابت نمیشود سیوطی و غیره محققان که خصوصیات را جمع کرده
 باین تعرض نشدند و بدن موسی علیه السلام به یوسف علیه السلام که در نیل مرقوم

بر در چنانچه سابق ذکر کردیم منافق این است و الله اعلم باقی

چهارم در تفسیر حیات که درین بنو آمد کوشید

حیاتیکه انبیا علیهم الصلوة والسلام را ثابت است بجات دیگران فرق

دارد چه حیات انبیا بهمیه و جوه اعلی و اکمل است بعضی گفته اند که حیات

سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیمات حقیقی است حاکم

اموات بروی صلی الله علیه و سلم جاری نیست از آنکه از واج و

صلی الله علیه و سلم در کجای دیگر بی در آمدن رو نیست و مال و صلی

الله علیه و سلم بر ملک او باقی است و بحديث بخاری مسلم که از

ابی بکر صدیق رضی الله عنه روایت کرده اند استدلال کردند که گفت

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا نُورُثُ ما نُوکنا صدقة

انما یا کل آل محمد فی هذا المال گفت ابو بکر رضی الله عنه و الله

من صدقه رسول الله صلی الله علیه و سلم را از حال او که در زمان رسول الله

صلی الله علیه و سلم بود تغییر ندیم و هر آینه در آن عمل کنیم آنچه در آن رسول

الله صلى الله عليه وسلم میکرد و صاحب تلخیص که از ائمه شافعیست
 گفته مال وی صلى الله عليه وسلم بعد از وفات بر ملک وی صلى الله
 علیه وسلم باقیست از آن نفقه که در حیات خود بکسی میداد و او را
 باید داد و امام الحرمین گفته که آنچه سرور امام علیه الصلاة والسلام
 گذاشته بود حکمش همانست که در حالت حیات بود و ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه از مروت که وی صلى الله عليه وسلم نفقه بر محلات و
 خادمان او میداد از آنکه آن مان بر ملک وی صلى الله عليه وسلم
 باقیست زیرا که انبیاء زنده اند و مقتضای این قول اثبات حیات است
 در احکام دنیا و این زایدست بر حیات شهید الیکن امام نووی تصحیح
 کرده که ملک وی صلى الله عليه وسلم زایل گشته و موقوفاتش صدقه
 بر همه مسلمانانست و در نه باب آن اختصاص نیست مقرری اعراض میکند
 که قرآن عزیز نبوت وی صلى الله عليه وسلم ناطق است که انک
 میت وانهم میتون و آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرموده که

انی مقبوض و صدیق رضی الله عنه گفته فان محمدا صلی الله علیه
و سلم قد مات و سلمان بجواز اطلاق موت بر و صلی
الله علیه و سلم اجماع دارند پس چگونه گفته شود که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم زنده است و چگونه خلفات بر ملک او باشند امام
سبکی در جواب گفته اطلاق موت که بر آن سرور صلی الله علیه و
سلم کرده اند آن موت مستمر نیست و انتقال ملک و مانند آن
مستمر و طاعت بموت مستمر و گرنه این حیات تا این حیات اخروی است
و این حیات بیشک از حیات شهید اعلی و اکمل است و این
حیات مروح را بلا اشکال ثابت است و حرم بر این ثابت است
زیرا که اجساد انبیاء پسیده نمی شوند و عود روح بسوی بدن در
سائر اموات متحقق است فضلا عن الشهداء فضلا عن الانبیاء و طایفه
در استمرار روح در حیات است و در آنکه حیات بدن باین عود مثل
حیات دنیوی میباشد یا زنده باشد بدون آن حیات و روح

در جای که الله تعالی خواسته است میباشد زیرا که ملازمت حیات
 بروح امر عادی است نه عقلی و این عود روح را به بدن و گردیدن حالت
 او بر مثال حالت دنیا عقل جائز میدارد و اگر تسبیح است شود اتباع
 آن لازم است و ثبوت آن از جمیع اهل علم آمده و صلاة موسی علیه
 والسلام در قبرش اید آن است از آنکه صلاة بخوابد که حسد زنده باشد
 و کذلک صفات انبیا که در شب اسراغذ کوراند همه صفات اجسام
 اند و از زنده بودن حسد حقیقه لازم نیاید که حالت حسد بر مثال
 حالت دنیا باشد در احتیاج بطعام و شراب و امتناع از نفوذ در
 حجاب کثیف و غیر ذلک از صفات اجسام که در مشاهد مادی در آید
 بلکه آنرا حکم دیگر باشد و عقل اثبات جای حقیقه را موات را مانع نیست
 و اما در ثبوت ادراکات مثل علم و سماع و جمیع اموات را شکی نیست
 چه جای انبیا انتهی و نیز سبکی گفته اگر کسی گوید چون حیات مرشده
 و دیگر از اثبات شد پس فرق میان شهید و دیگران چیست جواب

آن برود و جهت یکی آنکه از اثبات حیات شهادت نفی حیات دیگر
لازم نیاید و در کرّمه ولا تخسبن الذین قتلوا فی سبیل
الله امواتا الاّ نفی حیات دیگران نیست بلکه این آیت در
رود کسانی که اعتقاد عدم اتصاف شهدا باین صفات میدهند
نص بر نام ایشان کرده از آنکه قصه در شان ایشان بود و هم آنکه
انواع حیات متفاوت اند حیات اشقیاء که مغرب اند و حیات
بعضی مومنان که منعم اند و حیات شهدا که اکمل و اعلا است
و این نوع حیات و رزق که بایشان حاصل است دیگران را که
در رتبه ایشان نیستند سیرت و حیات انبیا علیهم الصلاه و
السلام از همه اعلا و اکمل و اتم است از آنکه این حیات روح و جسد
هر دو را علی الدوام است چنانکه در دنیا بود چنانچه جمعی از علما گفته
اند که اگر این سخن ثابت نشود دران حال هم حیات ایشان از حیات
شهدا و غیره بلا شک اکمل است اما نسبت بروح پس روح ایشان

با حضرت الهی جل شانه کمال اتصال دارد و نعیم و شهود او بیشتر
 است و با وجود این روح ایشانرا برین عالم توجه و اقبال و تصرف
 است اما نسبت به جسم پس بحدیثیکه ثابت شد یعنی زمین حجاب
 ایشانرا نمی خورد و اینتی و در جای دیگر گفته مقصود ازین همه تحقیق سماع
 و دیگر اعراض است بعد از موت اگر گویند این اعراض مشروط اند
 بحیات پس بعد از موت چگونه حاصل شوند گوئیم این خیال ضعیف
 است از آنکه ادعای نمی کنیم که موصوف بموت موصوف بسمع است
 مدعا ما اینست که سماع بعد از موت زنده را حاصلست و آن
 یا فقط روح است در حالت مرده بودن جسم یا روح متصل به بدن در
 حالت عود حیات بجسم و در انسان دو چیز اند یکی جسم و دیگر
 نفس چون جسم بمیرد و حیات بسوگی عود نکند در آنوقت نمی گوئیم
 که چیزی از اعراض که مشروط بحیات اند بوی قایم باشد و چون حیات
 بسو جسم عود کند اتصاف او بسمع و دیگر اعراض صحیح باشد و نفس

بعد از موت باقی و عالم هست با اتفاق اهل اسلام بحدی که چون عالم
رضی الله عنها انکار سماع اهل قلیب نمود وراثت را اثبات علم کرد
و گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین فرمود که انفسهم

الاَن ليعلمون ان ما اقول لهم حق بلکه غیر اسلامیین از
فلاسفه و غیره که بقاء نفس قایل اند میگویند که نفس بعد از موت
علم حاصل است و در بقاء نفس اختلاف نمیکند مگر کسانی که قول ایشان
اعتبار ندارد و مراد ما از بقاء آنست که بقاء آن واجب است چنانچه
بعضی اهل تزیع و الحاد بآن قایل اند و نه اینست که آن ممکن است
لیکن آیا باقی است که وقت فناء عالم الله تعالی او را نیست کرد
بعد از آن اعاده کند بلکه مراد از بقاء اینست که نفس بعد از موت
بدن باقی میماند بعد از آن اگر فانی شود در روز قیامت با بدن اعاده
کرده شود و اگر فانی نگردد بدن اعاده کرده شود و نفس بسوی او جمع
گردد و مادام که باقی است معقولات را بلا شبهه درک کند اما ادراک

نفس محسوسات را مثل سمع و غیره پس در حالت تعلق آن بدن
 مستکملین را اختلاف است که آیا فقط نفس در رک است و حواس نیز
 طاقات اند یا حواس در رک کنند بعد از آن نفس میرساند بر مثال
 که میشود و پادشاه میرساند و بر هر دو قول نفس سموع را در رک
 میکند و درین ادراک دلیلی بر شرط اتصال آن به بدن قایل نشده بلکه
 ظاهر آنست که اتصال شرط نیست چنانکه در علم آن بمعقولات اتصال
 شرط نیست و بیان امکان آن عقلا جهت اثبات او کافی است
 و چون سمع بآن وارد شود اتباع آن لازم و مادر مقام اثبات
 آن مجرب و عقل نیستیم بلکه در مقام عدم احتمال آن و امر نه چنان است
 که سایل توهم کرده و آنچه از مشروطیت سمع بحیات ذکر کرده صحیح
 است و روح بحیات متصف میشود و بیان آن موقوف است بر آن
 کلامیکه در حقیقت نفس ذکر کرده اند بعد از آن سبکی کلام در حقیقت
 روح ذکر کرده بعد از آن گفته کسانی که روح و جسم قرار داده اند

اتصاف آن بجات جائز و ماکلام او در روح در باب آئینه نقل
 میکنیم ان شاء الله تعالی باب پنجم دوم نقل و مباح
 احادیث درین باب مختلف اند و علما آن اختلاف را بر اختلاف
 احوال اموات حمل کنند و روایت کرده است مسلم از ابن مسعود
 رضی الله عنه گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم که ارواح
 شهیدان نزد خدای تعالی در جوفهای پرندگان سبز اند و در جنت هر جا
 که خواهند می چرند بعد از آن در قنادیل نور زیر عرش جای میکنند و
 این حدیث سابق مذکور شد و روایت کرده است امام احمد
 و ابوداود و حاکم و بیهقی از ابن عباس رضی الله عنهما گفت پیغامبر
 خدا صلی الله علیه و سلم فرمود چون اصحاب شما در جنگ احد شهید
 گشتند الله تعالی ارواح ایشان را در جوف پرندگان سبز
 گردانید که بر آنها همیشه می آیند و میوه های آن میخورند و در قنادیل
 طلایی که در سائیه عرش او نخته اند جای میکنند و روایت کرده است

ابن منده از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم بحکم
 الله تعالی برانگیزد شهید را از حواصل برندگان بخید که در قنادیل
 زیر عرش آویخته اند و آیت کرده است احمد و عبد بن حمید و ابن ابی
 شیبہ و ابن حبان و حاکم و طبرانی و بیہقی از ابن عباس رضی الله عنہما
 گفت فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم که شهید او قندیل
 بر بارق که نهری بہ باب جنت است میباشند صبح و شام رزق
 ایشان از بهشت می آید حاکم گفته که این حدیث بر شرط مسلم
 و ذہبی آنرا مسلم داشته و ابوالحسن اللیثی گفته که رجال احمد ثقات
 اند و سیوطی گفته که سند این حسن است روایت کرده است
 بخاری از انس رضی الله عنه در قصه ام حارثہ کہ رسول الله صلی
 علیہ وسلم فرمود حارثہ در فردوس اعلا است روایت کرده است
 امام مالک در موطن و امام احمد و نسائی از کعب بن مالک رضی
 الله عنه کہ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نیست نسمة مومن کہ

پرنده سبز که میخورد از درخت جنت تا اینکه بازگرداند الله تعالی او را
 در حیدر و زقیات سیوطی گفته سند این صحیح است بنده عاصی میگوید
 این حدیث را امام احمد از امام شافعی از امام مالک از ابن شهاب
 الزهیری از عبد الرحمن بن کعب بن مالک انصاری از پدر خود کعب
 بن مالک روایت کرده و رجال این سند همه ثقات اند و عبد الرحمن
 بن کعب بن مالک تابعی ثقة است و گویند در زمان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم متولد شده و از رجال صحیحین است باقی روایات آن ائمه اجملا
 اند و حدیث بر شرط شیخین است و امام احمد این حدیث را از عمر و
 از ابی اویس و یونس و غیره از زهری از عبد الرحمن از کعب موصول
 روایت کرده اند و کذا لک ابن ماجه از حارث بن فضیل از زهری
 موصول روایت کرده مگر صالح بن کیسان از زهری از عبد الرحمن
 بن کعب نزد احمد روایت کرده که این بلغه ان کعب بن مالک فذکره
 و شعیب از زهری مرسل روایت کرده و بر قواعد اصول هر که موصول

روایت کرده مقدم است و این حدیث را ترمذی بلفظ ان ارواح
 الشهداء فی طیر خضر تعلیق من ثمر الجنة او شجر الجنة آورده و گفته است
 این حسن صحیح است و جز این دیگر احادیث مرفوع و موقوف بسیار آمده
 اند که باینکه یکم خلاف دارند محصل کلام ابن قیم اینکه صحیح در استقرار روح
 آنست که میان ایشان تفاوت بسیار است ارواح انبیاء در اعلا و
 سبیل اند تفاوت مقامات و ارواح شهدا در حواصل پرندگان
 بسز و بعضی پرندگان سفید و ارواح مومنان بر باب جنات و ارواح
 بعضی مجوس در قبر و بعضی مجوس در زمین و بعضی در تور زنا و
 بعضی در نهر الدم غرض از ارواح را خواه ارواح سعد باشند یا اشقیاء
 مستقر واحد نیست لیکن یکی ارواح را با وجود اختلاف محل و تبار
 مقربا اجساد خود در قبور اتصالی است که از ان نعیم یا عذاب که مقدم
 است حاصل میشود ابن عبد البر گفته اصح اقوال در مقارن ارواح اینک
 ارواح بر افنیة قبور می باشند و احادیث سوال و عرض مقعد غذا

قبر و نعیم آن و زیارت قبور و سلام بر ایشان و خطاب کردن بآنها
 مثل مخاطبه حاضر عاقل بر همین معنی دال اند این القیم بر و تعقب کرده
 و گفته اگر مراد از این قول این است که ارواح ملازم قبور می میباشند
 و از اینجا جدا نمی شوند پس خطاست و آنرا کتب سنت رد می کند
 و عرض مقعد برودن روح نزد قبر دالات نمی دارد بلکه دال برین است
 که روح را با جسد اتصالی است که ازان عرض مقعد بر و صحیح باشد
 زیرا که روح را شانی دیگر است که در رفیق اعلامی باشد و با این اتصالی
 بجسد دارد و چون کسی سلام کند با وجود بودن روح بمکان
 خود و سلام کند سرور عالم صلی الله علیه و سلم جبریل را دید که شش
 صد بار و می دارد و ازان دو بار دافق را مسدود ساخته با این حساب
 ازان سرور صلی الله علیه و سلم چنان نزدیک میشد که زانوی او باز انوی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم متصل گشت و دستها بران می نهاد
 قلوب مخلصین برین ایمان آرند چه ممکن است که جبریل علیه السلام این چنین

باشد و در مقام خود بود بعد از آن گفته مردم بسبب قیاس قاضی جعفر
 غلط می افتند چه می فهمند که روح از جنس اجسام معهوده است که چون
 یک مکان را شاغل باشد بودن او در مکان دیگر ممکن نبوده و این غلط
 محض است سرور عالم صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام با شیب
 اسرا دید که در قبر خود نماز ایستاده است باز او را در آسمان می بیند
 پس روح در صورت جسد آنجا باشد و آنرا با جسد اتصالی بود که بنا
 در قبر نماز میکند و روح در رفیق اعلا باشد و بر سلام گفته رد
 کند و میان این هر دو امر منافات نیست از آنکه حال ارواح بر خلاف
 حال ابدان است حافظ ابن حجر عسقلانی در فتاوی خود نوشته که
 ارواح مؤمنان در علین است و ارواح کفار در سجین و هر روح را
 با جسد خود اتصال معنوی است و این اتصال اتصالی که در حیات دنیا
 است مشابهت ندارد بلکه بجا ناظم شبه است اگر چه اتصال روح با
 از حال ناظم شده و فایق تر است و باین تقریر توفیق میشود میان آنکه وارد

شده که مقرر ارواح در علیین یا سجدین است و میان آنکه ابن عبد البر
 جمهور نقل کرده که ارواح در آفیه قبور خود می باشند و با این ارواح
 ماذون اند و بر گردیدن و جای میگیرند در محل خود از علیین سجدین
 و چون میت را از کوری بکوری نقل کنند آن اتصال مستمر و باقی می ماند و
 همچنین اگر اجزا متفرق شود انتهی حافظ ابن رجب در کتاب احوال القبور
 در باب ناسع در ذکر محل ارواح در برزخ نوشته خلاصه کلامش
 بعد حذف دلائل اینست که ارواح انبیا بلا شک در اعلا علیین
 نزدیک پروردگار جل جلاله است و اکثر علماء بر آنند که ارواح شهدا
 در بهشت اندا حدیث بسیار درین معنی وارد اند و از حجاج منقول است
 که ارواح شهدا در بهشت نیستند لیکن در بهشت آنها زرق میرسد
 و میوید این حدیث ابن عباس است که ارواح شهدا بر هر بارق اند که
 بیاب بهشت است الحدیث شاید که این حال عوام شهدا باشد یا شهید
 غیر معرکه کفار مثل مطعون و مبطون و نحوهما اما غیر شهید از بقیه منین

پس از آن اهل غیر تکلیف مثل اطفال مومنین جمهور برانند که ایشان
 در بهشت اند بلکه امام احمد برین اجماع نقل کرده اما اهل تکلیف پس
 امام احمد گفته که ارواح مومنان در بهشت اند و ارواح کافران
 در دوزخ و طایفه از علما گفته اند که ارواح بر زمین اند این
 میگوید که مقرر ارواح افسینه قبور است و این را بنی خرم از عامه صحاح
 حدیث نقل کرده و ابن عبد البر آنرا ترجیح داده و بعضی گویند که
 ارواح مومنان در جایه جمع میشوند و بعضی گویند که ارواح مومنان
 در سیر زمزم و ارواح کفار در سیر برهوت جمع میشوند و بعضی گویند
 که ارواح بنی آدم بر زمین و شمال آدم علیه السلام اند بعضی سنگها
 گویند که بموت جسم روح هم بمیرد و این قول را بمعزله نسبت کنند
 و جمعی از متقدمین و متأخرین فقها اندلس باین قایل اند مثل عبد الله
 بن وهب بن محمد بن عمر بن لبابه سهیلی و ابوبکر بن العربی و دیگر علما
 برین قول انکار سخت کرده اند بحدی که سخنون بن سعید غیر گفته اند

که این قول اهل بدعت است مخصوص کثیره که بر بقا ارواح بعد از مفارقت
 ابدان آمده این قول را مردود و باطل می سازند انتهی بیضاوی گفته
 که جمهور علما از صحابه تا بعین بر آنند که ارواح بعد از موت هم در ک
 می کنند و آیات و احادیث بآن ناطق اند انتهی و آنچه در احادیث
 سابقه آمده از بودن ارواح در اجواف پرنده گان و یا گرفتن نسیم
 صورت طائر هم محمول بر اختلاف احوال است چنانچه در کلام ابن القیم
 بآن اشارت رفت و قرطبی گفته که روایت کعب بن عوف بن موسی طائر آه و
 دارد که نفس روح پرنده میشود یعنی صورت پرنده میگیرد اینک در پرنده
 میباشد پرنده او را طرف میشود و کذا آنکه در روایت ابن مسعود
 نزد ابن ماجه آمده که از ارواح الشهداء عند الله کثیر خضر و در لفظی از ابن
 عباس آمده که بحول فی طیر خضر و در لفظ ابن عمر آمده فی صورة طیر بیض
 و در لفظی از کعب آمده که ارواح الشهداء طیر خضر قرطبی گوید این همه از
 روایت فی جوف طیر اصح اند قابسی و بعضی مالکیه گویند که علما روایت

فی حواصل طریقه خضر انکار کرده اند از آنکه در نیوقت روح مجبوس و
 محصور میگردد و آفتی بنده عاصی میگوید که. وایت فی جوف طیر از روش
 ابن مسعود و ابن عباس و ابی سعید خدری مرفوعا آمده و شواهد آن
 از مراسیل و آثار بسیار اند خصوصا در صحیح مسلم آمده پس همان صحیح باشد
 از دیگر روایات که در صحیحین نیستند و دعوی حبس روح بعد از ثبوت
 روایت مردود و باطل است احادیث صحیحه را بخمال حبس کردن
 مجازفه هست می تواند چنانکه جمعی از علما گفته اند که الله سبحانه و تعالی
 آن پرندگان را چنان وسعت دهد که فضا جهان وسیع و گشاده
 تر گردد و پرند. محکوم و تابع روح بود هر جا که خواهد می برد شاید که منکر
 احوال ملکب سلاطین میند نشینند که تخت روان که بر مثال شکل طاووس
 می باشد جلوس نمایند و گاه آینه را در آن تعبیه کنند و مردم آنرا بر دارند
 خوشنما تختی که بشهد اعنایت شده که شکل طاووس دارد و حوصله او چون آینه
 صاف و شفاف بود و بی احتیاج حاملان چون دایه هر جا که خواهد برود ^{بنیکی}

خیالی نمانده و حبس و همی پناه نداده و درین حال عزت و مرتبه او بیشتر
است از آنکه خود پرزده شوند و از وراج صورت انسانی که اشرف اکمل
صورت بحضیف صورت طائر که اخس است متشکل گردد می باید که -
روایاتی که دران بودن او بصورت پرزده آمده است حمل بر مجاز کنند و بسبیل
تسمیه النشی با سیم محله بعضی شراح گویند که در روایاتی فی جوف طیر فی بعضی
علی است و معنی این است که ارواح شهیدان بر پرندگان سوارند و جایز است
که طیر و اجوف طیر تسمیه کنند بر سبیل مجاز از آنکه جوف طیر را شامل و احاطه
کرده است این تاویل از شیخ عبدالحق الاشبیلی منقول است نزد عاصی
تاویل اول ادلی است چه کلام چون بر حقیقت صحیح شود اختیار مجاز حاجت
ندارد بعضی گویند که روایت فی جوف طیر منکر است از جهت آنکه دو روح
در حب و واحد بودن محال است این وجه گفته این قول ایشان جلیل است
بحقایق اشیا و اعراض است بر سنت که ثابت شده چه معنی کلام
ظاهر است از آنکه روح شهید در دنیا در حب و او بود و در جوف حب دیگر

کرد اینده شد گویا که آن صورت پرنده است سابق چنانکه در آن حسیه
 بود اکنون درین حسیه است و این حال تا زمان بودن او در مرغ است
 تا اینکه حق سبحانه در روز قیامت در بدن اهل باز آرد و محال در عقل این
 است که دور روح به یک جوهر قیام نماید اما بودن دور روح در جسم محال
 نیست مثل جنین در رحم مادر که روح او غیر روح مادر است آنتهی قاضی
 عیاض گفته که در روایت مسلم آمده ارواح الشبهه فی جوهر طیر خضر و غیر مسلم آمده کثیر
 و در دیگر حدیث آمده که اصل طیر خضر و در سوطا آمده اما نسمة المومن
 طیر و در حدیث دیگر آمده که فی صورۃ طیر بیض این را بعضی انکار کنند لیکن
 جای انکار نیست و قیاس و عقل را در اینجا دخل نیست و این همه جائز اند
 چون الله سبحانه خواهد این ارواح را که نمومن یا شبیه برآیند در قنادیل گردان
 یا در جوف پرندگان بپندارند چنانکه خواهد آرد و درین هیچ مانعت
 نیست زیرا چون گوئیم که ارواح اجسام اند و گفت بعضی گویند که منعقد
 از ارواح جزئی است از اجزاء حسیه که روح در آن باقی میماند که الم و عذاب

و تشنه هم خورای شود در آب جعونی کونیده همان روح است و در حین
 چرند بهمانست و چون امر چنین باشد صورت گرفتن این خبر بصورت
 پرنده یا بودن او در جوف طایر یا در قفا و بل که زیر عوش اند و با غیر
 ذلک محال نیست آنتنی علم الدین البلقینی از سبکی نقل کرده گفت از عم
 خود ابو البقا شنیدم گفت روزی در مجلس درس قاضی القضاة ابن
 بنت الاغر حاضر بودیم او حدیثی از ارواح شهباء الحدیث ^ن طلا
 میکرد ناگاه علم الدین العراقي درآمد بنوز در مجلس قرار گرفت که بروجه
 سوال بر رسید امر خالی نیست که پرنده را حیات باین روح حاصل میشود
 یا نه اگر حیات حاصل شود عین تاسخ لازم آید و اگر حیات آن باین
 روح نیست حبس روح لازم آید تاج الدین سبکی معاد جواب گفت شق
 ثانوی را اختیار کنیم و از آن حبس روح لازم نمی آید چنانکه آن روح را در
 حوصله پرنده چنان سرور و نغم حاصل شد که در قفا وسیع نباشد ^ن
 لقانی در شرح جوهره گفته مراد از بودن ارواح شهباء در جوف پرنده ^ن

سبزی است که ایشان بر آن پرندگان سوار میشوند یا اینکه جوهای آنها
 ایشان را بر مثال جواج شغافه وسیع شوند یا مراد این است که ایشان
 مسافت بعد از در اندک مدت بر مثال پرندگان قطع کنند و این مراد نیست
 که ارواح نا پر نمو دارند یا اینکه آنها اجسام دیگر را تعمیر کنند تا که تناسخ
 لازم نیاید انتهی باید دانست که تناسخ نزد اهل شرع باطل است و آن
 عبارت است از تعلق که نفس بعد از انقطاع تعلق او از بدن
 معین ببدن دیگر تعلق تدبیر و تصرف دنیاوی اهل تناسخ گویند که
 نفوس را طقه همه بعد از موت ابدان باقی می مانند لیکن چون تعلق نفس
 از بدن معین منقطع گردد به بدن دیگر تعلق بیکدیگر تدبیر و تصرف
 دنیاوی اگر در بدن اول نفس پاک و زکی باشد تعلق به بدن کریم
 و فاضل میگردد و اگر در بدن اول نفس خبیث باشد تعلق به بدن که با
 مناسب است گیرد و اهل تناسخ سه فرقه اند فرقه اولی میگویند که ارواح
 انسانی تعلق نمیکنند مگر با بدن انسانی و انتقال میکنند از بدنی به بدنی

دیگر تا اینکه نفس کامل شود و از جمیع علایق جسمانی پاک گردد و بعالم
 قدس رسد فرقه دوم جایز دارند انتقال ارواح بشریه ببدان بهیمی و فرقه
 ثالثه گویند که ارواح بغیر به چون از ابدان مفارقت کنند با بدن حیوانات
 و نباتات و معادن و بسایط تعلق گیرند و تعلق ارواح انسانی باین
 ابدان سفلی غایت غذاست و تعلق آن بعالم افلاک غایت تعمات
 اینست نه سبب اهل تناسخ اما درین شبهه خواه روح انسان در حوصله
 پرنده باشد یا خود صورت پرنده گیرد شایسته از تناسخ لازم نمی آید چه
 در صورتیکه روح انسانی پرنده شده جز تشکل باین شکل تعلق آن بدین
 دیگر نیست و هرگاه ارواح بعد از مفارقت ابدان بسبب مجرد غایت
 لطیف گشتند ظهور تعیین ایشان در حقیقت هر تعیین و مرتبه و عالم کسب
 قابلیت امر عین و مرتبه که مقتضای تعیین و ظهور در آنست میشود و
 ازین جا هست ملاحظه که هر شکلی خواهد شد تشکل شوند و درین تعلق نفس
 به بدن دیگر نکردید پس تناسخ هم نیامد و در وقتیکه روح انسانی در جوار

پرنده آید اگر آن پرنده را روح از سابق تعلق داشته باشد اصلا با
 تاسخ اشتباهی نخواهد بود و اگر از سابق روحی تعلق نداشته در آن
 وقت هم تعلق تدبیر و تصرف دنیاوی در آن نیست پس از باب تاسخ
 نباشد از اینجا باطل شد آنچه بعضی ملاحظه جهت اثبات مذہب خود
 ازین حدیث استلال کردند چون کلام بروح انجا میاید حقیقت^{است}
 بیان کردن ضرور افتاد قاضی عیاض گفته مردم را در روح اختلاف بسیار
 است اکثر از باب معانی و علم باطن میگویند که حقیقت آن را معلوم^{نست}
 و بقول وی سجانه قل الروح من امر ربی استلال کردند و فلا^{سف}
 غلو کرده گویند که روح امر عتد است جمہور اطباء گویند که آن بخاری است
 لطیف سار در بدن اکثر شیوخ ما گویند که آن حیات است و بعضی
 دیگر گویند که آن جسمی است لطیف مشابک جسم را که آن جسم زنده میماند
 بچایا تکمال شد تعالی عادت جاری داشته که از فراق آن جسم میرود بعضی^{توصیف}
 گویند که آن جزئی است از جسم از آنست که متصف میشود بخروج و قبض

رسیدن مخلوق و این صفات اجسام اند نه معانی و بعضی متقدمین
 از ائمه میگویند که آن جسمیست لطیف داخل بدن متصور بصورت انسان
 و بعضی شیوخ ماکفته اند که آن نفس است که داخل و خارج میشود و بعضی
 گویند که آن خون است امام نووی گفته که اصح نزد اصحاب این است
 که روح اجسام لطیف اند متخلل در بدن و چون مفارقت کنند بدن
 بمیرد امام تقی الدین سبکی در شفاء الاستقام گفته که مردم در روح
 بسیار کلام کرده اند و درین باب کتابها تصنیف نموده و اقوال مردم
 درین مقدمه متباين اند که ایا آن جسم است یا عرض یا مجموع آن یا جوهر
 است متخیز یا جوهر مجرد است غیر متخیز و بجز این پنج قول ششم ممکن نیست
 و کلام در تعیین یکی ازین پنج قول است پس بعضی مردم در بنیاب
 توقف کرده اند و این قول اسلام است و قول سیحانه قل الروح
 من امری ربی را برین حمل کنند و وی سیحانه رسول الله صلی الله علیه
 وسلم را به بیان آن حکم نکرد و بعضی گویند که آن جسم است و درین هم متشعشع

شده اند با انواع امثال از این است که آن اجسام لطیفه اند متشکک
 با اجسام کثیفه و عادت الهی جاری شده که تا بقا آن حیات باقی است
 و این مذہب جمہور اہل سنت است و قول اشعری و باقلانی و امام
 الحرمین بہین اشارت میکند و قول اکثر متقدمین از فلاسفہ مطابق
 این است و بعضی گویند کہ آن عرض خاص است و آنرا تعین نکرده و
 باین جمعی از متکلمین قایل اند و الکیا الہراسی از اصحاب بہین قول
 را نصرت داده و بعضی آن عرض خاص را تعین کنند و قایل بہین قول شیعہ
 اند بعضی گویند کہ آن جوہر فرد است متخیر و این را سیف الدین آمدی
 از غزالی و غیرہ اسلامیین کہ بساطت روح قایل اند نقل کرده و
 قائلین باین اقوال ثلاثہ میگویند کہ قول وی سبحانہ قل الروح
 من امر ربی جواب است و امر رب شروع و کتاب است کہ آنرا آوردہ
 پس سیکہ در شرع داخل شود و کتاب سنت الفہمہ روح را بداند و کما
 معنی کلام این است کہ در دین داخل شوید و امید داشت آنچہ از ان سؤل

کنید علاوه اینکه بعضی گویند که ایشان از روح انسانی سوال کردند
 بلکه از فرشته افروشنگان سوال کردند و اقوال این در تفسیر مذکور اند و
 بعضی گویند که سوال از حقیقت روح نبود بلکه از حدوث آن پس چرا
 داد بد آنچه بر حدوث او دلالت کند و آن فعلی است از افعال خدا
 و کسیکه گوید روح جسم است اتصاف او بحیات جائز دارد اما در عرض
 گفتن بعید است و بعضی گویند که روح جوهر مجرد است نه متجز و نه در
 متجز حلول کرده و این مذہب حذاق فلاسفہ است و ظاہر این است که
 مذہب غزالی نیز همین است و در کتاب مصنون به علی غیر این کبریا و مصنون
 به علی غیر این صغیر نیز همین مرقوم است لیکن آمدی آنچه سابق ذکر کردیم
 از غزالی نقل کرده و در مصنون به کبیر بعضی اشیا از اعتقادات
 فلاسفہ که خارج از اعتقادات مسلمانان است داخل است و بنا برین
 بعضی فضلا از نسبت آن کتاب بسو غزالی انکار میکرد و غزالی در کتاب
 احیاء در شرح عجایب قلب آن افصاح نکرد و همین گفت که آن لطیف

ربانیه روحانیه است و حقیقت انسان با اینست که مدرک عارف عالم
 از انسان پنهان است و مخاطب مطالب انسان همان است و این
 لطیفه را با قلب انسانی علاقه است و اکثر عقول از ادراک و جراین
 علاقه متجرا ند و گفته که برین لطیفه ربانیه اطلاق روح و نفس و قلب
 و عقل میکنند و این غیر روح جسمانی و غیر نفس شهودانی و غیر قلب
 منویری و غیر عقلی که آن معلوم است باشد پس معانی پنج اند و الفاظ
 چهارم لفظ برای دو معنی است این است کلام غزالی در اعیان و اطباق
 دارند بر اینکه در بدن انسان سه روح اند یکی روح طبیعی و آن جسمی
 لطیف که معد آن کبد است و از اینجا در سائر بدن منتشر گردد و
 قوی طبیعی حامل خود دوم روح حیوانی و آن جسمی است لطیف که معد
 قلب باشد و از اینجا در سائر بدن منتشر گردد و حامل قوت حیات باشد
 سوم روح انسانی و آن جسمی است لطیف که معد وی دماغ است و در
 سائر بدن انتشار یابد و فعل آن حس و حرکت است و درین ابرام

همه حیوانات مشترک اند و در نفس ناطقه که با انسان خاص است و غیر
 مادی نجایا همان است هیچ نکته اند چون این را دانست پس بدانکه فلاسفه
 که بجهت مجرد بودن نفس ناطقه قایل اند میگویند که نفس ناطقه حی عالم
 متکلم سمیع بصیر قادر مرید است لیکن ممکن است موجود با بجا و بشر
 تعالی حادث بعد از عدم و مخلوق و گاه اطلاق کنند مخلوق بر آنچه
 اورا کمیت است که بسبب آن تحت مساحت و تقدیر داخل میشود و
 آنچه چنین باشد آنرا عالم خلق گویند و موجود است که از حس و خیال و
 جهت و مکان و تنجز خارج اند و بسبب انتفا کیمت تحت مساحت
 و تقدیر داخل نمیشوند آنرا عالم امر گویند و منتظران این قول آیه
 قل الروح من امر ربی را بر جواب حمل کرده از عالم امر میگیرند
 و شکی نیست اهل اسلام این وصف بخراشد سبحانه دیگر را ثابت
 نمیکند و میگویند که هر ممکن یا منتجز است یا حال و منتجز و فلاسفه آنرا
 اثبات کنند و آنرا اشرف موجودات میدانند از آنکه وی بجز موجود

بامردیکر محتاج نیست و متکلمین و فلاسفه را بر نفی و اثبات آن
 دلایل اند غیر قوی و در آیه که میرا نشان را دلیلی نیست چنانکه از
 تفسیر معلوم گشته ظاهر شریعت مقتضی آنست که روح متجسست
 روایت کرده است این ماجه با سناد صحیح از ابی هریره رضی الله
 عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ملائکه حاضر میشوند و چون

مرد صالح باشد که بیزاخرجی ایتها النفس الطمئنة التي

كانت في الجسد الطيب خرجي حميدة والبشرى

بروح و ریحان و رب راض غیر غضبان یعنی پیر
 آهای نفس مطمئنه که در جسد پاک بود و پیرون آلی ستوده شود و گمانی کن
 بروح و ریحان و پروردگار خوشنود شنونده بی خشم و این را میگوید
 تا اینکه روح بر آید پس آنرا بر آسمان برند و بر او در آن کشاده شود
 پس سندی که گویست گویند فلان بن فلان است پس گفته شود در حجاب ^{نفس}
 الطمئنة التي كانت في الجسد الطيب اذ غلبت حميدة والبشرى بروح و ریحان

و رب راض غیر غضبان و این بگویند تا اینکه منتهی شود یعنی بعلیین
 رسد و دیگر احادیث بسیار باین معنی وارد اند و قرآن بآن شباهت
 وی سبحانه فرماید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی

ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی
 جنتی و فرموده لا تفتح لهم ابواب السموات یعنی برای نفس خبیثه
 و بعضی گویند که اشاره باین سوره روح حیوانی است شاید که روح
 حیوانی در انسان موجود است و بعد از موت باقی می ماند و بعلیین
 یا سجین انتقال کند انتهی کلام السبکی خاتمه در بیان توسل
 بسیدانام علیه افضل الصلوة و السلام چون دانستی که سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم بروح و جسد زنده اند بجهاتی که اعلا و اکمل
 از حیات دنیاوی است توسل بآن حضرت خواستن و خطاب و ندا
 مثل احیا نمودن و آنچه در حالت حیات بآنحضرت میخواستند بعد
 از وفات خواستن درست باشد و لیل این تشهد است در نماز که

در آن بلفظ السلام عليك ايها النبي که لفظ مخاطب
 حاضرست خطاب کنند و روایت کرده است ابن السنی از پیغمبر بن
 الحنفی گفت روزی نزد عبده الله بن عمر رضی الله عنهما بودیم پاک
 او را خدر گرفت مردی گفت مردی که نزد تو دوست ترست یا کن
 ابن عمر گفت یا محمد صلی الله علیه و آله پس خدر از پای رفت و از عمر
 ابن عباس رضی الله عنهما نیز مثل این آمده و روایت کرده است
 طبرانی در معجم کبیر و بیہقی در سنن از ابی امامه بن سہیل بن حنیف
 از عمر خود عثمان بن حنیف رضی الله عنه گفت مردی نزد عثمان
 بن عفان رضی الله عنه برای حاجتی آمد و رفت میکرد عثمان رضی
 الله عنه بر حال او التفاتی نمیداشت آن مرد عثمان بن حنیف ملاقات
 شده حال خود ظاهر ساخت عثمان بن حنیف او را گفت بیضاة
 رو و وضو کن و در مسجد آمده دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم انی
 اسالک واتوجه الیک بنبینا محمد صلی الله علیه و آله

سلم بنی الرحمة یا محمدانی اتجبر الی ربی فتقضى
 حاجتی و حاجت خود را عرض کن و نزد من بیایا همراه تو روم
 پس آنمزد رفت و بد آنچو امر کرده بود بعمل آورد و برادر عثمان بن
 عفان رضی الله عنه رفت در میان آمده دست آنمزد بگرفت و نزد
 عثمان رضی الله عنه برادر عثمان او را نزد خود بر طنقه نشاند و ^{جانش} حاجت
 پرسید آن مرد حاجت خود بیان کرد عثمان حاجت او را روا کرد
 و گفت حاجت تو یاد نداشتم مگر همین وقت بیام و من آمد و گفت
 هر حاجتی که ترا پیش آید یا من بگوئی آن مرد از آنجا برآمد و با عثمان
 بن حنیف ملاقات کرد و گفت الله تعالی جزا بخیر و عثمان بر حال
 من نظر و التفاتی نمیکرد تا اینکه تو در حق من گفتی عثمان بن حنیف گفت
 و الله من باو هیچ نگفتم مگر اینکه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر
 بودم شخصی نابینا آمد و نابینائی خود ظاهراً کرد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرمود یا صبر کنی آنمزد گفت یا رسول الله قانئنی بما رم و بر من

علیه و سلم بر آن قیاس باید کرد که چه قدر علم حاصل باشد شیخ نقی الدین
 سبکی در کتاب شفاء الاسقام نوشته بدانکه توسل و استغاثه و
 تشفع با سرور عالم صلی الله علیه و سلم بسو پروردگار و جل جلاله
 و مستحسن و جواز و استحسان آن از امور معلومه است مرید مسلمان
 را بودن این امر از فعل انبیا و مرسلین سیره سلف صالحین و علما
 و عوام مسلمین معلوم و معروف است و از اهل ادیان کسی این را انکار نکرده
 و در هیچ زمانه از ازمان بسباع نرسیده تا اینکه این تمییه در دین
 باب تکلم کرد و بگذاشت که ضعف را در تلبیس انداخت و بدعتی احداث کرده
 که در هیچ عصر کسی بچنین امر قبیح نپرداخت برای رد این تمییه استغاثه
 و توسل را منع میکنند همین یک سخن کافی است که هیچ عالم پیش از او این
 را گفته سبکی گوید من میگویم که توسل بنی صلی الله علیه و سلم در هر حال
 جائز است پیش از پیدایش صلی الله علیه و سلم و بعد از پیدایش در زمان
 حیات و بعد از وفات و صلی الله علیه و سلم در مدت برزخ و بعد از

بحث در عرصات قیامت و در جنت و آن بر سه نوع است نوع اول
 توسل با حضرت کر فتن بمعنی اینکه طالب حاجت از الله تعالی بخواهد
 بنی صلی الله علیه و سلم یا بجای او و مرتبه او یا بیکت او سوال کند و این
 توسل در احوال ثلاثه یعنی حیات و موت و پیش از پیدایش جائز
 است و در هر یکی از این حدیث صحیح دارد گذشته است بعد از آن سبکی
 احادیث که درین باب آمده اند ذکر کرده چون که ما را حکم ما بعد وفات
 وی صلی الله علیه و سلم نامت بودن مادر دارد و نیازوری است
 جهت اقتضای در انواع ثلاثه فقط بر ذکر دلایل که بغرض متعلق
 است بمنصه بیان آری سبکی بر جواز توسل بعد از وفات بحیث
 عثمان بن حنیف استدلال گرفته و گفته است دلایل باین اثر ازین
 وجه است که عثمان و کسیکه نزد او حاضر شده منجمد گسایند که ایشان
 بالله و رسول اعلم بودند این را فهمیده بر آن عمل کردند نوع ثانی توسل
 بمعنی طلب دعا از وی صلی الله علیه و سلم و این در احوال است حالت

اولی درجات و صلی الله علیه و سلم و این امر تواتر است و اخبار
 بسیار درین وارد اند مسلمانان در اموریکه ایشانرا در پیش می
 آید بآنحضرت رجوع می آورند و استغاثه میگردند و احادیث که در
 باب آمده اند ذکر کرد و گفت مثل این توسل توسل گرفتن یکسوی که
 بار رسول الله صلی الله علیه و سلم نسبت دارد جائز و مستحسن است چنانچه
 عمر رضی الله عنه در ایام خشک سالی چون دعا کرد بعباس رضی الله
 عنه توسل گرفت و همچنین این توسل بسائر صالحین جائز است
 و هیچ مسلم بلکه هیچ مبدین مبتدی از ملل انکار این نخواهد کرد و بعد
 گفته اگر مخالف گوید مانع توسل و تشفع نمیکنیم بلکه منع کنیم اطلاق
 بخوره و استغاثه زیرا که در آن ایهام است که متوجه به استغاثه از
 متوجه علیه و مستغاث علیه اطلاق باشد گوئیم هیچ مسلم این اعتقاد
 نخواهد کرد و لفظ بخوره و استغاثه بر آن دلالت نمیکند چه بخوره مشتق
 از جاه و جاهت است و معنی آن علو قدر و منزلت است و گاه باشد

که از صاحب منزلت توسل گرفته شود و کسی که او را از وجاه عالمی
 دارد و استغاثه طلب غوث است پس استغیث از مستغاث طلب کند
 که او را از غیری غوث حاصل شود اگر چه او منزلت عالی داشته
 باشد پس در توسل و تشفع و تجوّه و استغاثه بر نبی صلی الله علیه و
 سلم و سایر انبیا و صالحین در دلهای مسلمانان غیر این معنی نیست
 و کسی از مسلمین قصد غیر این نخواهد کرد حالت ثانیة توسل مغنی مذکور
 بعد از موت و صلی الله علیه و سلم در عرصات قیامت بطلب شفاعت
 از روی صلی الله علیه و سلم و برین اجماع قائم است و احادیث
 بدان متواتر اند حالت ثالثه در برزخ روایت کرده است بهیچ طریق
 ائمتنا از ابی صالح از مالک الهمدانی روایت کردند در زمان عمر بن الخطاب رضی الله
 عنه قحط افتاد مردی نزدیک قبر وی صلی الله علیه و سلم درآمد و گفت
 یا رسول الله مردم هلاک شدند برای است تو طلب باران بکن پس
 آن شخص رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دید آنحضرت فرمود

نزد عمر برو و او را سلام من برسان و خبر ده او را که باران می بارد
 و بگو او را که بر خود زیرکی را لازم گیرد آن مرد نزد عمر آمد و ازین
 واقعه او را خبر داد عمر نالید و گفت ای پروردگار قصور نمی کنم مگر
 در چیزی که از ان عاجز شدم بکلی گوید محل استشهاد ازین اثر طلب
 کردن آن مرد است باران را بعد از موت از وی صلی الله علیه و سلم
 در مدت برزخ و ازین هیچ مانعی نیست زیرا که دعا کردن و
 صلی الله علیه و سلم درین حالت از پروردگار غیر متنع است و اخبار
 چنانکه ذکر کردیم وارد اند و نیز وارد شده که آن سرور صلی
 علیه و سلم را بسؤال کسی که از سؤال میکند علم حاصل میشود پس نظر
 باین دو امر هیچ مانعی نیست که آن سرور صلی الله علیه و سلم
 طلب باران کنند چنانکه در دنیا میکردند بنده عاصی میگوید که
 حدیث مالک الدار را ابن ابی شیبہ نیز از مالک الدار بسند صحیح و
 کرده و حارث بن خثیمه نیز آن را روایت کرده و سیف و کتاب

الفتح آورده که مردیکه دعا کرد و خواب دید بطال بن الحارث
 المزنی است رضی الله عنه که یکی از صحابه است رضی الله عنهم و مالک
 الدارقبی مالک بن عیاض است مولا عمر رضی الله عنه و وی از مخض
 بود و از صدیق و فاروق و معاذ و ابی عبیده روایت کرده و از
 ابوصالح الحسان و هر دو پسرانش عون و عبدالله ابنا مالک روایت
 کرده اند ابن سعد او را در اهل مدینه در طبقه اولی از تابعین ذکر کرده
 و عمر او را تولیت کیده عیال عمر داده و عثمان او را توقیت داده
 ازین باب مستثنی مالک الدار شد و اسمعیل قاضی علی بن المدنی
 نقل کرده که وی خزنه دار عمر بود و نوع ثالث از توسل این است
 که از وی صلی الله علیه و سلم امریکه مقصود است طلب کند بمعنی آنکه
 وی صلی الله علیه و سلم قادر اند که در آن امر تسبب شده از پروردگار
 سوال کنند و شفاعت نمایند پس این در معنی بنوع ثانی رجوع
 کند اگرچه عبارت مختلف باشد ازین قسم است قول کسی که آنست در صل

الله عليه وسلم گفت مرا فقت تو در جنت می خواهم آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم فرمود آئینی علی نفسک بکثرة السجود و انار درین باب
 نیز بسیار اند و مردم ازین سوال قصد نمیکند مگر اینکه وی صلی الله
 علیه وسلم سبب کرد و دوا شافع شود و کذ لک جوابی صلی الله
 علیه وسلم حسب سوال واقع شد چنانچه پیغمبر از عثمان بن ابی
 العاص روایت کرده که شکایت کردم نزد پیغامبر خدا صلی الله
 علیه وسلم از سوء حافظه خود در قرآن وی صلی الله علیه وسلم
 فرمود این از شیطان است که نام او خنزب است ای عثمان نزد من
 بیا و دست خود بر سینه من بنیاد پس برو و آن در دوشانه
 خود بایفتم و فرمود برو ای شیطان از سینه عثمان گفت عثمان
 بعد ازین هیچ چیز نشنیدم مگر آنرا یاد گرفتم سبکی گوید نظر کن
 که وی صلی الله علیه وسلم شیطان را به بیرون آمدن حکم کرد چنان
 حضرت صلی الله علیه وسلم می دانند که این از اذن الله تعالی است

و از خلق او و درین نسبت صلی الله علیه و سلم بسوی خلق و استغاثه
 او با فعال مراد نیست و هیچ مسلمان از این قصد نخواهد کرد پس
 کلام را بسوی آن صرف کردن و اذان منع نمودن از باب تلبیس است و درین
 و تشویش انداختن است عوام موحدین را و چون این انواع و احوال
 در حق طالب از نبی صلی الله علیه و سلم تحریر یافت و معنی آن ظاهر
 پس در تسمیه آن نبی یا تشفع یا استغاثه یا تجوید یا توجیه یا کفایت
 بعد از آن گفته اما استغاثه که بمعنی فریاد خواستن است پس گاهی آنرا
 از خالق و آن الله سبحانه است بخوانند و گاه از کسی که اسنادش بسوی
 آن برسبیل کسبی باشد طلب کنند و استغاثه به نبی صلی الله علیه و سلم
 از همین نوع باشد و درین دو قسم فعل گاهی متعدی بنفسه باشد مثل
 قول سبحانه اذ تستغیثون ربکم فاستغاثه الکن
 من سبعه و گاه بحرف جر بعد از آن گفته پس چنین گفت صحیح
 شد استغیث النبی صلی الله علیه و سلم و استغیث بالنبی صلی الله علیه و سلم

و هر دو یک معنی دارند و آن طلب غوث است از بنی صلی الله علیه
 و سلم بدعا و مانند آن بلا فرق بر مثال و موقوف که در توسل گذشت
 و این چنین جایز است در حیات و بعد از موت وی صلی الله علیه
 و سلم همچون کولی استغیث الله یا استغیث بالله معنی آن طلب
 تخلق غوث است از وی سبحانه پس وی سبحانه مستغاث است
 و غوث خلق و ایجاد اوست و چون کولی استغیث البنی و استغیث
 بالبنی صلی الله علیه و سلم سرور عالم صلی الله علیه و سلم مستغاث
 است و غوث از وی سبب کسب است و برین جواز حدیثیکه در معجم
 بیه طبرانی آمده است قید میکند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت
 قَوْمُوا نَسْتَغِيثُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ مِنْ هَذَا الْمُنَافِقِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 که این را مستغاث بنی انما یستغاث بالله عز و
 جل سبکی در دفع این گفته که در سند این حدیث عبد الله بن

اینست و کلام در حق و سیهو است اگر حدیث صحیح شود پس
 جواب این است که بنی صلی الله علیه وسلم با مرآهی بر منافقین احکام
 مسلمین جاری داشته بود شاید که ابوبکر و غیره رضی الله عنهم استغفار
 به بنی صلی الله علیه وسلم برای قتل او کردند آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم چنین جواب فرمود یعنی این از جمله آن احکام شرعی است که
 بآن وحی نازل شده و امر آن بسووی سجان است و سرور عالم صلی
 الله علیه وسلم اعرف خلق بالله تعالی بود تعین حکم شرعی باطل نخواهد
 کرد پس قول وی لایستغاث بی عام مخصوص است یعنی درین امر
 مخصوص من استغاثه نکنید زیرا که آن از جمله اموریکه الله تعالی
 بآن مستأثر شده و من جمله اداب سوال است که مسؤل ممکن باشد
 پس چنانکه الله تعالی سوال میکنند مگر آنچه ممکن در قدرت الهی است
 که لک از بنی صلی الله علیه وسلم سوال کنند مگر آنچه اجابت آن
 ممکن باشد و بیکرانکه این حدیث از قبیل قول وی صلی الله علیه وسلم

است ما انا حملتکم و لکن اللہ حکمک یعنی من اگر چه بامن استغاثہ کرده
 شود لیکن مستغاث و حقیقت آن اللہ سبحانہ است و راجع
 مثل این بسیار آمدہ کہ بیان حقیقت امر کنند و در قرآن ^{فیت} افشا
 بکنسب آن میکند کلام سبکی تمام شد بحدف زواید این حجر کی ہر
 کتاب جوہر المنظم ہم کلام سبکی با بقصار نوشتہ قدری از کلام
 جہت تبنیہ اغیبا بہ جز تخریری در آید حاصلش اینکہ از جملہ خرافات
 این تہمید کہ پیچ عالم پیش از و نگفتہ این است کہ وی انکار استغاثہ
 و توسل با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کردہ حال چنان است کہ وی
 افرا کردہ بلکہ توسل با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ہر حال پیش
 از خلقت وی صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از ان در دنیا و آخرت تجسین
 است و گفت سوال از و صلی اللہ علیہ وسلم سوال از آنحضرت است
 کہ موجب شرک بود بلکہ آن سوال از اللہ سبحانہ است بواسطہ شخصیکہ
 اور از نزدیک اللہ سبحانہ قدر عالی و مرتبہ رفیع و جاہ عظیم است

پس از جمله گرامست وی صلی الله علیه و سلم نزدیک پروردگار سبحان
 اینست که هر که سوال بوی صلی الله علیه و سلم کند و بجاه او متوسل
 شود الله سبحانه سوال او را جایز نمیکند و بعد ذکر حدیث مالک
 الدار گفته که ازین معلوم شد که از وی صلی الله علیه و سلم برای
 حصول حاجات دعا طلبیده میشود چنانکه در حیات وی صلی
 الله علیه و سلم بود از آنکه وی صلی الله علیه و سلم را از سوال کسی که او را
 سوال کند علم حاصل میشود چنانکه در حدیث وارد شده و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم را بسبب در حصول آنچه بدان سوال کرده و شفاعت
 وی بوی پروردگار خود قدرت حاصلست و از وی صلی الله علیه و سلم در
 هر حال توسل گرفته شود پیش از بروز درین عالم و بعد از آن در حیات
 و بعد از وفات و کذاک در عرصات قیامت و وی صلی الله علیه و سلم
 نزدیک پروردگار خود شفاعت میکنند و این از جمله آنچه بر آن اجماع شده
 و اخبار بدان توان رسید نه بدی در کتاب فارالوفا کلام بسکی ذکر

کرده بعد از آن چند حکایات علما که بعد از وفات بنی صلی الله علیه وسلم
 استغاثه کرده اند و از وصلی الله علیه وسلم نزد قبر شریف چیزی خواسته
 و مطلوب ایشان حاصل شده است نقل کرده اند انجمله امام محمد بن موسی
 بن النعمان در کتاب مصباح الظلام المستغثین بنجر الاثام ذکر کرده
 که از انجمله که جمعی را از علما سلف از ائمه مجتهدین و صوفیه واقع شده
 این است که محمد بن المنکدر گفته که مردی نزد پدرش نهاد و دنیا و ولایت
 نهاده بجهاد رفت و اذن داد که اگر ترا حاجتی پیش آید این را در آن
 صرف کن در آن ایام تخطی پدید آمد پدرم آن زمان را خرج کردن و بازرسیده
 مبلغ خود طلب کرد پدرم بوی گفت که فردا بیا این بگفت و شب در سجده
 شریف بنوی صلی الله علیه وسلم بماند گاه بقبر شریفی صلی الله علیه وسلم
 بیا و پناه بگیر و زمانی نزد من میرفت و استغاثه و فریاد میکرد تا آنکه
 صبح نزدیک رسید تا گاه در تاریکی مردند و گفت ای ابی محمد این را فراموش
 صره بمن داد دیدم که در آن مشتاد و دنیا رست با ما ادا و چون آن مرد بیام

مره هشتاد و نیا برده و سپردم و امام ابو بکر بن المقری گفته که من طبرانی
 و ابو الشیخ در حرم شریف نبوی صلی الله علیه و سلم بودیم و ما را حالت
 افلاس بود و کرسکی بر ما غالب گشت و روزی با همین حالت رفت
 چون وقت عشا شد من نزدیک قبر شریف پیغامبر صلی الله علیه و سلم رفتم
 و گفتم یا رسول الله الجوع و از اینجا باز گشتم مرا ابو القاسم طبرانی گفت
 بنشین تا رزقی بیاید یا از کرسکی بمیریم من و ابو الشیخ بخواب رفتم و
 طبرانی نشسته چیزی میدید ناگاه مردی بر در زد در را کشادیم دیدیم
 که مردی علوی و زنبیل بدست و غلام داده نزد ما آمد و در آن
 هر دو زنبیل خورد و نهیهای بسیار بود آن خوردیم ما را کمان بود که بعد از
 تناول غلام زنبیلها خواهد بود لیکن باقی را نزد ما بگذاشت و آن مرد
 علوی گفت ای قوم مگر شما پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت
 کردید که همین ساعت رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم که
 مرا فرمود تا چیزی بشما حاضر آوردم این الجلا گفته من بمذنبه رسول الله

صلی الله علیه وسلم آمدم و بر من فاقه بود نزد یک قبر شریف وی صلی الله
 علیه وسلم رفتم و عرض کردم یا رسول الله انا خیفک پس نجواب رفتم رسول
 الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که رغیفی بدست من داد نصفی در خواب
 خوردم و بیدار شدم دیدم که نصف دیگر در دست من باقی است
 و ابو الحیر الاقطع گفته من در مدینه رسول الله صلی الله علیه وسلم بحالت
 فاقه در آمدم پنج روز برین گذشت که طعامی نیافتم نزدیک قبر شریف
 و صلی الله علیه وسلم رفتم و بر و صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر سلام کردم و رفتم تا
 یا رسول الله و از اینجا برآمد در پس قبر شریف نجواب رفتم رسول
 صلی الله علیه وسلم را دیدم که ابو بکر رضی الله عنه بر زمین است و عمر را
 بر شمال و علی بن ابی طالب رضی الله عنه در پیش علی رضی الله عنه مرا
 جنبانید و گفت برخیز انیک رسول الله صلی الله علیه وسلم تشریف آورد
 من بسوی وی صلی الله علیه وسلم رفتم و میان دو چشم وی بوسه دادم
 آنحضرت رغیفی من داد نصفی از آن خوردم چون بیدار شدم دیدم که نیمه آن به

من است ابو عبد الله محمد بن ابی زرعه صفی گفته من همراه پدر خود و ابی
 عبد الله بن خنیف سفر کردم فاقه شدید بگذشت در مدینه مصطفی
 صلی الله علیه و سلم در آیدیم و شب کر سنه مانیدیم و من بنور بلوغیت
 بودم پس نزدیک پدر بار بار می آمدم و می گفتم که من کر سنه ام پدر من نزدیک
 خطبه تقدس رفت و گفت یا رسول الله انا ضیفک اللیله و براقه رفت
 و بعد یک ساعت بر سرشته گاه می نالید گاه می خندید پرسید که حال چیست
 گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم که بستر من را بهم داده اند پس
 بیدار شدم و دست را کشادم دیدم که در آم در آن موجود اند الله تعالی
 در آن برکت داد آن در آم را خراج می کردیم تا که بشیر از رسیدیم احمد بن
 محمد صفی گفته که سه ماه در بادیه سرگشته بودم پوست من پشمه شده
 بمدینه در آمم نزدیک قبر شریف رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتم آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم و بر هر دو یاران و بی سلام کردم و بخواب رفتم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم میفرمود ای احمد یا آمدی گفتم بلی و من کر سنه

و در ضیافت توام آنحضرت فرمود دست بکنش از دست بکنش آدم و صلی الله
 علیه و سلم آنرا بداریم پر کرد از خواب بیدار شدیم دیدیم که دست پسر از او
 است از آن فطیر و فالوده خزیده خوردیم و به بادیه در رفتم و حافظ ابو
 القاسم بن عساکر در تاریخ خود از ابی القاسم ثابت بن احمد بغدادی
 روایت کرده که مردی در مدینه بنوی صلی الله علیه و سلم نزد قبر پیغمبر خدا
 صبح داد و در آن گفت الصلاة خیر من النوم شخصی از خادمان مسجد آمده او را
 خطاب نمود آن مرد بنالید گفت یا رسول الله در حضور تو بر من چنین ظلم کرد خادم را
 فی الفور فالج گرفت او را بر داشته بخانه بردند بان حالت بعد از سه روز بمرد رسید
 سمنه نوی کوید افعه ابی بکر مقری را که ابن النعمان آورده آنرا ابن الجوزی در کتاب
 الوفا بسند خود از ابی بکر مقری روا کرده و واقعا دیگر را دیگران نیز روا
 کرده اند و ابن النعمان گفته شنیدم ابو اسحق ابراهیم بن سعید را که می گفت در مدینه
 بنوی صلی الله علیه و سلم بودم و همراه من سه فقیر بودند نوبت ما بفاقد رسید نزد
 قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آمدم و گفتم یا رسول الله ما را هیچ نیست و

سه مد طعام از هر جنبی که باشد را کافیه است تا گاه مردی با من ملاقی شد
و مرا سه مد از خرمای بهتر داد و نیز گفته شنیدم شریف ابو محمد و عبد السلام
را که می گفت یکبار سه روز بزرگ برای قوت مرا بیج میسر شد نزد یک منبرفته
در کعبت نماز گذاردم و گفتم یا جدی من که رسد نام و آرزو فرید دارم بعد
از آن بخواب فتم تا گاه مرد مرا بیدار کرد دیدم در قدحی از خشب فرید
و گوشت در روغن و افادیه آورده مراد او گفتم این از کجا است آن مرد گفت
اطفال من از سه روز ششهای این داشتند و امروز مرا فتوحی شد
از آن این طعام تیار کرده بخواب رفتم رسول الله صلی الله علیه و سلم را
دیدم که گفت فلان برادر تو از من آرزو این طعام کند او را بخوران
و نیز گفته شنیدم شیخ ابو عبد الله محمد بن ابی الامان را که می گفت من
در مدینه مصطفی صلی الله علیه و سلم در پس محراب فاطمه رضی الله عنها
بودم و شریف مکنز قاسمی در پس همان محراب خفته بود تا گاه بیدار
گشته نزد روضه شریف رفت و بر آن حضرت سلام کرد و تبسم کنان ^{طلبید}

شمس الدین صواب خادم روضه شیرین پرسید باعث تبسم چیست فاطمه بود
 و از خانه برآمده در خانه فاطمه رضی الله عنها رسیدیم و بنی صلی الله علیه
 سلم استغاثه کردم و گفتم یا رسول الله من کرسند ام و بخواب فتم رسول الله
 صلی الله علیه وسلم را دیدم که قدحی پر از شیر را داد و آنرا نوشیدیم تا که سیر
 شدم و این شیر در دهن من هنوز باقی مانده و ما آن شیر را مشاهد کردیم چه
 گفته شنیدیم عبد الله بن الحسن میاطی را که می گفت خبر داد مرا الشیخ الصالح
 عبد القادر تولشی در تغر و میاطی گفت بر قاعده فقر سفر میکردم تا بمیدینه
 صلی الله علیه وسلم رسیدیم و بنی صلی الله علیه وسلم سلام کردم و شکایت
 که سگی پیش آوردم و طعامی از کندم و گوشت مغرما خواستم و از آنجا آورده
 در مسجد نماز گذاردم و بخواب فتم مردی جوان نیک رو خوش اخلاق آمد و رفیق
 مرا بیدار کرد و کاسه از ترید و گوشت و چند طبق از خرمای صبحی و غیره و نان
 و کردمای نان سویق بنق پیش من نهاد چون از اکل فراغت یافتیم آن طعام
 در جرابهای من پر کرد و گفت نماز نمی گذارده بخواب فتم رسول الله صلی

علیه السلام را دیدم مرا امر کرد که چنین طعام تو برسانم و از نام و نشانی تو مرا
 آگاهی کرد و از مقام تو را خبر داد ^{علیه السلام} سپیدی گوید و در کلید حجره کتب
 در مسجد گذاشته همراه یکی از علماء مصر روضه مقدسه فتم چون باز آمدم کلید
 نیافتم در آنوقت رفتم کلید بر من نیابت شاقی کردید نزد قبر شریف
 آدم و گفتم یا سید یا رسول الله کلید حجره من گن گن دید از ستاره شریف تو
 میخواهم پس از آنجا حجره فرستادند دیدم که کلید در دست یک کرم
 است پرسیدم که کجا یافته گفت نزد روضه شریف این را یافته ام و ازین
 قبیل حکایات بسیارند پس فعل این علماء و عارفین دلیل بر جواز آن
 است و شیخ عبدالحق بن سیف الدین دهلوی در کتاب جذب القلوب بعضی
 از سبکی و غیره نقل کردیم آورده و شد ^{لا} ابو حنیفه یقول ما ساء ^{منه}

اللَّهُ هُزِئَ مَا وَاسْتَجَرْتُ بِهِ إِلَّا وَنَلِيتُ جَوَارِ مِنْكُمْ
 يَضُمُّ وَلَا التَّمَسْتُ غَنَى الدَّارِ مِنْ يَدِهِ إِلَّا
 اسْتَلَمْتُ النَّدَى مِنْ خَيْرِ سَلَمٍ : معنی بیت اول این است

نرسانید مراد روزگار هیچ ظلمی در دنیا خواستم از آن بآنسر و صلی الله علیه وسلم
مگر اینکه یافتیم زینهار که ظلم نکرده شد بان یعنی هرگاه از ره زکار برین
ظلمی دست می رسید و من آنحضرت پناه بردم و زینهار خواستم التماس از او
صلی الله علیه وسلم پناه یافتیم و در زینهار او شدم بروجهی که دیگر بار برین
ظلم نرسید معنی بیت ثانی اینست نخواستم وطابت کردم بی نیازی دنیا
و آخرت را از دست مبارک وی صلی الله علیه وسلم مگر اینکه مقارن بیان
حالت بود که بوسه ادم من عطا را از دست مبارک او یعنی هر عطائی
که از وی خواستم بن رسیده و این آخر آنچه بحکم آن اراده کردیم و شاهد
اولا و آخر و صلی الله علی خیر خلق محمد وآله و صحبه وسلم کویزه تسویه این رساله بتایخ
بیت پنجم محرم الحرام سنه یک هزار و دوهشت و دو هجری فراغت یافته و ناچار
المذنب صبغة الشدین محمد بن طاهر الدین محمد کان تعظیم الاسلام آمین آمین ثم آمین
لثابستطاب تلخیص رحمة محمد ستم کتاب پنجم دوم بیع
الاول تلخیص مجرب مطبع منظر العجايب حلیه طبع کشید

